

طبقات

جلد ششم

تابعان و یاران حضرت ختمی مرتبت

محمد بن سعد کاتب واقدی

(۲۳۰-۱۶۸ ه.ق)

ترجمه

دکتر محمود مهدوی دامغانی

انتشارات فرهنگ و اندیشه

تهران، ۱۳۷۹

این اثر ترجمه‌ای است از:

محمد بن سعد کاتب الواقدی، الطبقات الکبیر،
الطبقة الثالثة من اهل المدينة من التابعین و من كان منهم و من الاصحاب
بمکه والطائف واليمن واليمامة والبحرين و فی الکوفيين عنی بتصحيحه و
طبعه الدكتور سترستين استاد اللغات الشرقيه بكلية ايسله، طبع فی مدينه ليدن،
بمطبعة بريل، ۱۳۲۲/۲۵ هـ ق.

همراه با

یافته‌های تازه از چاپ محمد عبدالقادر عطا، بیروت، ۱۴۱۰ هـ ق.

این سعد، محمد بن سعد، ۱۶۸-۲۳۰ ق.

الطبقات الکبیر (فارسی)

طبقات محمد بن سعد کاتب واقدی، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، - تهران، فرهنگ و اندیشه، ۱۳۷۴.

ج ۸

هر جلد متفاوت (دوره)

ISBN 964-90367-0-9

قسمت اول از اصل اثر به تصحیح و طبع اوجین متوخ و ادوارد سخو می‌باشد و قسمت دوم به تصحیح و طبع فریدریک شولی می‌باشد.

این کتاب به «الطبقات الصحابه والتابعین» نیز مشهور است.

چاپ قبلی: نشر نو، ۱۳۶۵.

مدرجات: ۱. امیره شریف نبوی، ج ۲. غزوه‌ها و سربدهای پیامبر (ص)، بیماری، رحلت، خاکسپاری رسول خدا (ص) و
- ج ۳. مهاجرین در جنگ بدر، ج ۴. انصار در جنگ بدر و مسلمانان قدیم از مهاجر و انصار که در جنگ بدر نبوده‌اند - ج ۵.
حسن و حسین بن علی (ع) و طبقه اول و دوم از تابعان اهل مدینه - ج ۶. تابعان و یاران حضرت خنمی مرتبت.

ج ۲.۱ (چاپ دوم، ۱۳۷۴).

ج ۳ (چاپ اول، تابستان ۱۳۷۴)، ۱۱۰۰۰ ریال.

ج ۶ (چاپ اول)

ج ۶ (چاپ اول، ۱۳۷۹)

ISBN 964-90367-8-4

۱. اسلام - سرگذشتنامه، ۲. محمد (ص)، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ ق، ۳. صحابه، ۴. تابعین و اتباع تابعین، الف -
مهدوی دامغانی، محمود، ۱۳۱۵ - مترجم ب. عنوان، ج. عنوان، الطبقات الکبیر فارسی، د. عنوان، الطبقات الکبیر، ه. الطبقات
الصحابه والتابعین.

۲۰۴۱ ط الف / BP21 / ۲۹۷/۹۲

۱۳۷۴

کتابخانه ملی ایران

۴۷۴-۲۷۸۱ م * *

انتشارات فرهنگ و اندیشه



فرهنگ و
اندیشه

تهران - خیابان ولی عصر، خیابان شهید عاطفی، پلاک ۲۷، طبقه هشتم تلفن: ۲۰۱۱۹۱۶

تلفن مرکز پخش: ۶۴۶۱۸۹۳-۶۴۹۳۷۵۷-۶۴۶۱۹۰۰

محمد بن سعد کاتب واقدی

طبقات (جلد ششم)

ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی

چاپ اول، ۱۳۷۹، تهران

۲۲۰۰ نسخه از این کتاب در چاپخانه چاپ گستر به چاپ رسید.

این کتاب با استفاده از تسهیلات حمایتی معاونت امور فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به چاپ رسیده است.

همه حقوق برای ناشر محفوظ است.

شابک ۸-۴-۹۰۳۶۷-۹۶۴ (جلد ۶)

شابک ۹-۹-۹۰۳۶۷-۹۶۴ (دوره ۸ جلدی)

ISBN 964-90367-8-4 (vol.6)

ISBN 964-90367-0-9 (8 vol.set)

Printed in Iran

فهرست مطالب

طبقه سوم از تابعان اهل مدینه / ۱ * عَلِيّ بن عبدالله بن عباس / ۱ * عباس بن عبدالله / ۳ * عبدالله بن عُبيدالله بن عباس / ۴ * عباس بن عبیدالله / ۴ * جعفر بن تمام بن عباس / ۴ * عبدالله بن معبد بن عباس / ۵ * عبدالله بن عبدالله بن حارث بن نوفل / ۵ * اسحاق بن عبدالله بن حارث / ۵ * صَلْت بن عبدالله / ۶ * محمد بن عبدالله / ۶ * زید بن حسن / ۶ * حَسَن بن حسن / ۷ * ابو جعفر محمد بن علی / ۹ * عبدالله بن عَلِيّ / ۱۳ * عُمَر بن علی بن حُسَيْن / ۱۳ * زید بن علی / ۱۴ * حسین اصغر بن علی / ۱۶ * عبدالله بن محمد بن الحنفیه / ۱۶ * حَسَن بن محمد بن حنفیه / ۱۷ * محمد بن عُمَر / ۱۸ * معاویة بن عبدالله / ۱۸ * اسماعیل بن عبدالله / ۱۸ * عُمَر بن عبدالعزیز / ۱۹ * عبدالله بن عمرو / ۱۰۶ * ابراهیم بن محمد بن طلحة / ۱۰۷ * محمد بن ابراهیم / ۱۱۰ * یزید بن طلحة بن یزید / ۱۱۱ * محمد بن طلحة / ۱۱۱ * ابو عبیده بن عبدالله / ۱۱۲ * وَهَب بن عبدالله / ۱۱۲ * برادر دیگرشان، یزید بن عبدالله بن رُمُعَة / ۱۱۲ * عبدالله بن وَهَب / ۱۱۴ * عَبَاد بن عبدالله بن زبیر / ۱۱۴ * حُبیب بن عبدالله بن زُبَیْر / ۱۱۴ * حمزة بن عبدالله بن زُبَیْر / ۱۱۵ * ثابت بن عبدالله بن زبیر / ۱۱۵ * ابوبکر بن عبدالله بن زبیر / ۱۱۶ * هاشم بن عبدالله بن زبیر / ۱۱۶ * عامر بن عبدالله بن زبیر / ۱۱۶ * محمد بن جعفر بن زبیر / ۱۱۷ * نُبَیْه بن وَهَب / ۱۱۷ * عبدالرحمان بن مِسْوَر بن مَخْرَمَة / ۱۱۸ * سَلَمَة بن عُمَر بن ابی سلمة / ۱۱۸ * مُطَلِّب بن عبدالله / ۱۱۹ * مُهاجر بن عِکْرَمَة / ۱۱۹ * حَفْص بن عاصم / ۱۱۹ * برادرش، عبیدالله بن عاصم بن عمر خَطَّاب / ۱۲۰ * عبدالحمید بن عبدالرحمان / ۱۲۰ * نُفَیْل بن هشام / ۱۲۰ * عمرو بن شعیب / ۱۲۱ * عُمَر بن شعیب / ۱۲۱ * برادرشان، شعیب بن شعیب / ۱۲۲ * محمد بن عمرو بن عطاء اکبر / ۱۲۲ * ابوبکر بن مُحمد / ۱۲۲ * عاصم بن عُمَر بن قتادة / ۱۲۴ * یعقوب بن عُمَر بن قتاده / ۱۲۵ * عبدالرحمان بن عبدالله بن کعب / ۱۲۵ * واقد بن عمرو / ۱۲۵ * سعید بن عبدالرحمان بن حَسَنان بن ثابت / ۱۲۶ * محمد بن یحیی / ۱۲۶ * عبدالله بن عبدالرحمان / ۱۲۷ * محمد بن کعب بن حیان سلیم بن اسد قُرْظی / ۱۲۷ * عبدالله بن خراش کلبی / ۱۲۸ * عبدالله بن دینار / ۱۲۸ * ابوسلمة خضرمی / ۱۲۹ *

- طبقات
- قارظ بن شیبہ / ۱۲۹ * عمر بن شیبہ / ۱۲۹ * معاویة بن عبدالله / ۱۲۹ * بئجة بن عبدالله / ۱۲۹ * معاذ بن عبدالله / ۱۲۹ * اسماعیل بن عبدالرحمان / ۱۳۰ * محمد بن عبدالرحمان بن ذؤیب / ۱۳۰ * مُسَلِّم بن جُنْدُب هذلی / ۱۳۰ * نافع / ۱۳۱ * سعید بن ابی سعید مَقْبَری / ۱۳۲ * عبیدالله بن مِقْسَم / ۱۳۲ * ابوالولید عُمر بن حکم / ۱۳۲ * ابووهب / ۱۳۲ * صالح بن ابی صالح / ۱۳۳ * ابوعمرو بن حماس / ۱۳۳ * سعید بن ابی هند / ۱۳۴ * ابوجعفر قاری / ۱۳۴ * ابراهیم بن عبدالله بن خُنَین / ۱۳۴ * عبدالله بن ابی سَلْمَة / ۱۳۴ * برادرش، یعقوب بن ابی سلمة / ۱۳۵ * مسلم بن ابی خُرّة / ۱۳۵ * اسحاق بن یسار / ۱۳۵ * برادرش، موسی بن یسار / ۱۳۵ * برادر دیگرشان، عبدالرحمان بن یسار / ۱۳۵ * ولید بن رباح / ۱۳۶ * عبدالله بن نَسْطاس / ۱۳۶ * طبقة چهارم از تابعان اهل مدینة / ۱۳۷ * زُهَری / ۱۳۷ * برادرش، عبدالله بن مُسَلِّم / ۱۴۹ * محمد بن مُنْکدر / ۱۴۹ * عُمر بن منکدر / ۱۵۴ * ابوبکر بن مُنْکدِر / ۱۵۶ * محمد بن مُنْذِر / ۱۵۶ * صالح بن ابراهیم / ۱۵۷ * سعد بن ابراهیم / ۱۵۷ * عبدالملک بن ابی بکر / ۱۵۸ * عبدالرحمان بن ابی بکر / ۱۵۸ * حارث بن ابی بکر / ۱۵۹ * برادر پدری ایشان، عُمر بن ابی بکر / ۱۵۹ * عبدالرحمان بن ابان / ۱۵۹ * ابوبکر بن عبدالله اصغر / ۱۶۰ * عبدالملک بن عُبَید / ۱۶۱ * ابوالاسود، یتیم عروه / ۱۶۱ * عبدالرحمان بن قاسم / ۱۶۱ * اسماعیل بن عمرو / ۱۶۲ * اسماعیل بن أمیة / ۱۶۳ * ایوب بن موسی / ۱۶۳ * عبدالله بن عِکْرمة / ۱۶۴ * حارث بن عِکْرمة / ۱۶۴ * ابوبکر بن عبیدالله / ۱۶۵ * قاسم بن عبیدالله / ۱۶۵ * عُمر بن عبیدالله / ۱۶۵ * عبدالعزیز بن عبدالله / ۱۶۶ * عبدالله بن واقد / ۱۶۷ * ابوعبیده بن عبیدالله / ۱۶۷ * جعفر بن سَالِم / ۱۶۷ * ابوبکر بن سالم / ۱۶۷ * عُمر بن سَالِم / ۱۶۸ * محمد بن زید / ۱۶۸ * عاصم بن عبیدالله / ۱۶۸ * عمر بن حفص بن عاصم / ۱۶۹ * عبدالله بن عروة / ۱۶۹ * یحیی بن عروة / ۱۷۰ * محمد بن عروة / ۱۷۰ * عثمان بن عروة / ۱۷۰ * هشام بن عروة / ۱۷۱ * عبیدالله بن عروة / ۱۷۱ * عُمر بن عبدالله / ۱۷۲ * یحیی بن عَبَاد / ۱۷۲ * سَلْمَة بن ابی سَلْمَة / ۱۷۳ * برادرش، عُمر بن ابی سَلْمَة / ۱۷۳ * عبدالمجید بن سهل / ۱۷۳ * حسن بن عُثمان / ۱۷۴ * عبدالرحمان بن حُمَید / ۱۷۴ * عُزَیر / ۱۷۴ * ابوبکر بن حفص / ۱۷۵ * اشعث بن اسحاق / ۱۷۵ * اسماعیل بن محمد / ۱۷۵ * ابراهیم بن محمد / ۱۷۶ * داود بن عامر / ۱۷۶ * قُرَین بن مُطَلَب / ۱۷۶ * کثیر بن کثیر / ۱۷۶ * جعفر بن کثیر / ۱۷۷ * سعید بن کثیر / ۱۷۷ * یعقوب بن زید / ۱۷۷ * محمد بن زید / ۱۷۸ * محمد بن علی / ۱۷۸ * داود بن علی / ۱۷۹ * عیسی بن علی / ۱۷۹ * سلیمان بن علی / ۱۷۹ * حسین بن عبدالله / ۱۸۰ * عباس بن عبدالله / ۱۸۰ * ابراهیم بن عبدالله / ۱۸۰ * محمد بن عُمر / ۱۸۱ * محمد بن عمرو / ۱۸۱ * عبدالله

- بن حسن / ۱۸۲ * حسن بن حسن بن حسن / ۱۸۷ * ابراهیم بن حسن / ۱۸۷ * محمد بن عبدالله / ۱۸۸ * أمیة بن عبدالله / ۱۸۸ * سعید بن خالد / ۱۸۹ * عبدالله بن معاویة / ۱۸۹ * عبدالله بن محمد / ۱۹۰ * قاسم بن عباس / ۱۹۰ * صدیق بن موسی / ۱۹۱ * عبدالرحمان بن حارث / ۱۹۱ * یعقوب بن عثبة / ۱۹۱ * عثمان بن محمد / ۱۹۲ * ابو وجرّة سعدی / ۱۹۲ * عمران بن ابی انش / ۱۹۲ * عبدالله بن سائب / ۱۹۳ * یزید بن خُصیفة / ۱۹۳ * مخلد بن خفاف / ۱۹۳ * یزید بن عبدالله / ۱۹۴ * جُوثة بن عبید دیلی / ۱۹۴ * محمد بن عبدالرحمان / ۱۹۴ * سعید بن خالد قارظی / ۱۹۵ * محمد بن عمرو بن خلخلة دیلی / ۱۹۵ * یزید بن عبدالله / ۱۹۵ * شریک بن عبدالله بن ابی نمر لیثی / ۱۹۵ * مخرمة بن سلیمان و البی / ۱۹۵ * ولید بن سعید بن ابی سبدر اسلمی / ۱۹۶ * عطاء بن ابی مروان اسلمی / ۱۹۶ * ضلت بن زبید / ۱۹۶ * ابوالخویرث / ۱۹۶ * سعید بن عبدالرحمان / ۱۹۶ * محمد بن ابی بکر / ۱۹۷ * عبدالله بن ابی بکر بن محمد / ۱۹۸ * ابوطوالة / ۱۹۸ * سعید بن سلیمان / ۱۹۹ * ابراهیم بن یحیی / ۱۹۹ * محمد بن عبدالرحمان / ۱۹۹ * ابوالرجال / ۲۰۰ * اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحة / ۲۰۰ * عبدالله بن عبدالله بن ابی طلحة / ۲۰۱ * عمر بن عبدالله / ۲۰۱ * عبایة بن رفاعة / ۲۰۱ * محمد بن ابی امامة / ۲۰۲ * ایوب بن ابی امامة / ۲۰۲ * خُتیب بن عبدالرحمان / ۲۰۲ * عمرو بن یحیی / ۲۰۲ * عبدالرحمان بن عبدالله / ۲۰۳ * محمد بن عبدالله / ۲۰۳ * ضمرة بن سعید / ۲۰۴ * خُصین بن عبدالله / ۲۰۴ * عمارة بن عزیة / ۲۰۴ * ابوجابر بیاضی / ۲۰۴ * ابراهیم بن عبید / ۲۰۵ * اسماعیل بن عبید / ۲۰۵ * سعید بن عمرو / ۲۰۵ * مروان بن ابی سعد / ۲۰۶ * حارث بن فضیل / ۲۰۶ * حکیم بن حکیم / ۲۰۶ * برادرش عثمان بن حکیم / ۲۰۶ * ابولیل / ۲۰۶ * عمارة بن عبدالله / ۲۰۷ * عبدالله بن دینار / ۲۰۸ * عبدالله بن عمیر / ۲۰۸ * عبدالله بن علی بن ابی رافع / ۲۰۸ * عثمان بن عبیدالله بن رافع / ۲۰۸ * مُسلم بن ابی مُسلم خیط / ۲۰۹ * هلال بن أسامة / ۲۰۹ * عمر بن کثیر بن کثیر / ۲۰۹ * عبدالرحمان بن کثیر بن أفلح / ۲۰۹ * بُکیر بن عبدالله بن أشج / ۲۰۹ * یعقوب بن عبدالله بن أشج / ۲۱۰ * عمر بن عبدالله بن أشج / ۲۱۰ * وهب بن کیسان / ۲۱۰ * یزید بن رومان / ۲۱۰ * اسماعیل بن ابی حکیم / ۲۱۱ * برادرش، اسحاق بن ابی حکیم / ۲۱۱ * ابوالنضر سالم بن ابی أمیة / ۲۱۱ * قاسم بن عمیر / ۲۱۱ * عبدالرحمان بن مهران / ۲۱۲ * حبیب / ۲۱۲ * زید بن أسلم / ۲۱۲ * خالد بن أسلم / ۲۱۳ * ابوسهیل بن مالک / ۲۱۳ * شیبة بن نصاح / ۲۱۳ * داود بن خُصین / ۲۱۳ * ابوالزناد / ۲۱۴ * ربیعة الراوی ابن ابی عبدالرحمان / ۲۱۴ * صفوان بن سلیم / ۲۱۶ * محمد بن قیس / ۲۱۶ * موسی بن مینسرة / ۲۱۷ * عبدالله بن زبید / ۲۱۷ * ثور بن زید دیلی / ۲۱۷ *

- عبدالله بن عبیده بن نشیط / ۲۱۷ * عبید بن سلمان آغر / ۲۱۸ * عبدالله بن یزید بن هرمز / ۲۱۸ *
 صالح بن کیسان / ۲۱۸ * علاء بن عبدالرحمان بن یعقوب / ۲۱۹ * سلیمان بن سُخیم / ۲۱۹ * عبدالله
 بن ابی لبید / ۲۲۰ * عثمان بن وثاب / ۲۲۰ * ابو حازم / ۲۲۰ * عبدالله بن ابی سفیان / ۲۲۱ *
 عبدالرحمان بن عطاء / ۲۲۱ * محمد بن ابی حرمة / ۲۲۱ * هارون بن ابی عایشه / ۲۲۲ * طبقه پنجم
 از تابعان مردم مدینه / ۲۲۳ * یحیی بن سعید / ۲۲۳ * عبدربه بن سعید / ۲۲۴ * سعد بن سعید بن
 قیس / ۲۲۵ * ابراهیم بن عُقبه بن ابی عیاش / ۲۲۵ * موسی بن عُقبه / ۲۲۵ * محمد بن
 عُقبه / ۲۲۶ * عمرو بن ابی عمرو / ۲۲۶ * علقمة بن ابی علقمه / ۲۲۶ * عُمر بن عبدالله / ۲۲۶ * اُسَید
 بن ابی اُسَید / ۲۲۷ * عباد بن ابی صالح / ۲۲۷ * برادرش، سُهَیل بن ابی صالح / ۲۲۷ * صالح بن محمد
 بن زائدة لیثی / ۲۲۷ * ابو جعفر خطمی / ۲۲۸ * محمد بن عبدالرحمان بن لیبیة / ۲۲۸ * عبدالرحمان
 بن خرملة اُسَلَمی / ۲۲۸ * عبدالرحمان بن محمد بن عبدالله / ۲۲۸ * عبدالواحد بن ابی غون
 ذوسی / ۲۲۹ * اسحاق بن عبدالله بن ابی فروة / ۲۲۹ * برادرش، عبدالحکیم بن عبدالله بن
 ابی فروة / ۲۳۰ * مُهاجر بن یزید / ۲۳۰ * خطاب بن صالح بن دینار تمار / ۲۳۰ * مُهاجر بن
 مسمار / ۲۳۰ * برادرش، بُکَیر بن مسمار / ۲۳۱ * عبدالله بن یزید بن فنطس / ۲۳۱ * محمد بن
 عَجَلان / ۲۳۱ * محمد بن ابی مَزیم / ۲۳۲ * برادرش، عبدالله بن ابی مریم / ۲۳۳ * مُسَلِم بن
 ابی مریم / ۲۳۳ * جارت بن عبدالرحمان / ۲۳۳ * برادرش، عبدالله بن عبدالرحمان / ۲۳۴ * یزید بن
 ابی عُبَید / ۲۳۴ * محمد بن ابی یحیی / ۲۳۴ * برادرش، اُنیس بن ابی یحیی / ۲۳۴ * برادر آن دو،
 عبدالله بن ابی یحیی / ۲۳۴ * اسماعیل بن رافع / ۲۳۵ * عبدالله بن سعید بن ابی هند / ۲۳۵ * سعد بن
 اسحاق / ۲۳۵ * مشور بن رفاعه / ۲۳۵ * محمد بن عمرو / ۲۳۶ * سَلَمَة بن وردان جندعی / ۲۳۶ *
 عیسی بن حفص / ۲۳۶ * عبیدالله بن عُمر بن حفص / ۲۳۷ * ابوبکر بن عمر بن حَفْص / ۲۳۷ *
 عبدالله بن عمر بن حَفْص / ۲۳۷ * عاصم بن عُمر بن حَفْص / ۲۳۸ * ابوبکر بن محمد / ۲۳۹ * عُمر
 بن محمد بن زید / ۲۳۹ * عاصم بن محمد بن زید / ۲۳۹ * زید بن محمد بن زید / ۲۳۹ * واقد بن
 محمد بن زید / ۲۳۹ * عبدالرحمان بن مُجَبَّر / ۲۴۰ * ابوبکر بن عُمر / ۲۴۰ * هاشم بن
 هاشم / ۲۴۰ * محمد بن عبدالله بن حسن / ۲۴۰ * ابراهیم بن عبدالله / ۲۴۴ * موسی بن
 عبدالله / ۲۴۶ * ادیس اصغر بن عبدالله / ۲۴۶ * یحیی بن عبدالله / ۲۴۷ * علی بن حسن / ۲۴۷ *
 حسن بن زید / ۲۴۸ * جعفر بن محمد... / ۲۴۹ * عبدالله بن محمد / ۲۴۹ * برادرش، عبیدالله بن
 محمد / ۲۴۹ * برادر دیگرشان، عُمر بن محمد / ۲۴۹ * قدامة بن موسی / ۲۵۰ * لوط بن
 اسحاق / ۲۵۰ * محمد بن لوط / ۲۵۰ * یزید بن عبدالملک / ۲۵۰ * زُبَیر بن سعید / ۲۵۱ * عُمر بن

- خَمْزَه / ٢٥١ * عبدالرحمان بن عبدالله / ٢٥١ * حفص بن ابى بكر / ٢٥١ * معاوية بن
 اسحاق / ٢٥٢ * برادرش، موسى بن اسحاق / ٢٥٢ * محمد بن عمران / ٢٥٢ * طلحة بن
 يحيى / ٢٥٣ * برادرش، بلال بن يحيى / ٢٥٣ * برادر آن دو، اسحاق بن يحيى / ٢٥٣ * ربيعه بن
 عثمان / ٢٥٤ * موسى بن محمد / ٢٥٤ * ضحاک بن عثمان / ٢٥٤ * اسامة بن زيد ليشى / ٢٥٥ *
 وليد بن كثير / ٢٥٥ * جارية بن ابى عمران / ٢٥٥ * عبدالحميد بن جعفر بن حكم حكيمى / ٢٥٦ *
 محمد بن اسحاق بن يسار / ٢٥٦ * برادرش، عمر بن اسحاق بن يسار / ٢٥٧ * برادرشان، ابوبكر بن
 اسحاق بن يسار / ٢٥٧ * بَرْدَان بن ابى النضر / ٢٥٧ * داود بن قيس فزاء / ٢٥٨ * خُمَيْد بن زياد
 خَرَّاط / ٢٥٩ * محمد بن ابى خُمَيْد زورقى / ٢٥٩ * ابوخريرة / ٢٥٩ * محمد بن عبدالله بن
 ابى خِرَّة / ٢٥٩ * موسى بن عُبَيْدَةَ / ٢٥٩ * مُعَاذ بن محمد / ٢٦٠ * عُمر بن نافع / ٢٦٠ * برادرش،
 ابوبكر بن نافع / ٢٦٠ * برادر ديگرشان، عبدالله بن نافع / ٢٦٠ * يحيى بن عبدالله / ٢٦٠ *
 عامر اسلمى / ٢٦١ * حرام بن عثمان انصارى / ٢٦١ * عمرو بن عثمان بن هانى / ٢٦١ * عبدالله بن
 ابى عبيدة / ٢٦١ * مغيرة بن عبدالرحمان / ٢٦٢ * محمد بن عبدالرحمان / ٢٦٢ * خالد بن
 الياس / ٢٦٨ * مصعب بن ثابت / ٢٦٨ * نافع بن ثابت / ٢٦٩ * موسى بن يعقوب / ٢٦٩ * خالد بن
 ابى بكر / ٢٦٩ * كثير بن زيد / ٢٦٩ * عيسى بن ابى عيسى خَنَاط / ٢٧٠ * موسى بن
 ابى عيسى / ٢٧٠ * عُمر بن ابى عاتكه / ٢٧٠ * يحيى بن مُنْبَر / ٢٧٠ * عُتْبَةَ بن جبيرة / ٢٧١ * يونس
 بن محمد / ٢٧١ * عُمر بن صهبان اسلمى / ٢٧١ * افلاج بن سعيد قبائى / ٢٧٢ * أَقْلَح بن
 خُمَيْد / ٢٧٢ * عبیدالله بن عبدالرحمان / ٢٧٢ * عثمان بن عبدالله / ٢٧٢ * يعقوب بن محمد بن
 طحلاء / ٢٧٣ * ابوالغضن / ٢٧٣ * محمد بن عبدالله / ٢٧٣ * مَحْرَمَه بن بُكَيْر / ٢٧٣ * طبقه ششم از
 تابعان اهل مدینه / ٢٧٤ * مالك بن أنس / ٢٧٤ * ابواويس / ٢٨١ * هشام بن سعد / ٢٨١ * محمد
 بن صالح / ٢٨١ * محمد بن هلال / ٢٨٢ * زُبَيْر بن عبدالله بن رهيمة / ٢٨٢ * محمد بن
 خوط / ٢٨٢ * ابومؤدود / ٢٨٣ * صالح بن حَسَان نَضْرَى / ٢٨٣ * سعيد بن مُسْلِم بن بانك / ٢٨٣ *
 نافع بن ابى نَعِيم قارى / ٢٨٣ * سَلْمَةَ بن بُحْت / ٢٨٤ * حسين بن عبدالله / ٢٨٤ * محمد بن
 عبدالله / ٢٨٤ * عبدالله بن جعفر / ٢٨٥ * ابراهيم بن سَعْد / ٢٨٧ * محمد بن عبدالله / ٢٨٧ *
 برادرش، ابوبكر بن عبدالله / ٢٨٨ * شعيب بن طلحة / ٢٨٨ * مُنْكَدِر بن محمد بن مُنْكَدِر / ٢٨٩ *
 عبدالعزيز بن مطلب / ٢٨٩ * عَطَاف بن خالد / ٢٨٩ * سعيد بن عبدالرحمان / ٢٨٩ * ابراهيم بن
 فضل / ٢٩٠ * ابراهيم بن ابى على / ٢٩٠ * عبدالرحمان بن محمد / ٢٩٠ * عبدالملك بن
 محمد / ٢٩٠ * خَارِجَةُ بن عبدالله / ٢٩١ * حَارِثَةُ بن ابى الرجال / ٢٩١ * مالك و

- عبدالرحمان / ۲۹۱ * عبدالرحمان بن عبدالعزيز / ۲۹۲ * برادرش عبيدالله بن عبدالعزيز / ۲۹۲ *
 مُجَمَّع بن يعقوب / ۲۹۲ * عبدالرحمان بن سليمان / ۲۹۲ * محمد بن فضل / ۲۹۳ * عبدالله بن
 هُرَيْر / ۲۹۳ * محمد بن يحيى / ۲۹۳ * عبدالمجيد بن ابي عبس / ۲۹۴ * عبدالله بن حارث / ۲۹۴ *
 خالد بن قاسم / ۲۹۴ * سعيد بن محمد / ۲۹۵ * ابن ابي حبيبة / ۲۹۶ * كثير بن عبدالله / ۲۹۶ * يزيد
 بن عياض / ۲۹۶ * أسامه بن زيد / ۲۹۷ * عبدالله بن زيد / ۲۹۷ * برادر ديگرشان، عبدالرحمان بن
 زيد / ۲۹۷ * داود بن خالد بن دينار / ۲۹۷ * شمیل بن خالد بن دينار / ۲۹۸ * يحيى بن خالد بن
 دينار / ۲۹۸ * عبدالعزيز بن عبدالله / ۲۹۸ * يوسف بن يعقوب / ۲۹۹ * عبدالرحمان بن
 ابي الموالم / ۲۹۹ * فليح بن سليمان / ۲۹۹ * عبدالرحمان بن ابي الزناد / ۳۰۰ * برادرش، ابوالقاسم بن
 ابي الزناد / ۳۰۱ * محمد بن عبدالرحمان / ۳۰۱ * ابومعشر نجیح / ۳۰۳ * اسماعيل بن ابراهيم بن
 عقبه / ۳۰۳ * محمد بن مسلم جوسق / ۳۰۳ * محمد بن مسلم بن جمار / ۳۰۳ * سخيل بن محمد بن
 ابي يحيى / ۳۰۵ * سليمان بن بلال / ۳۰۵ * عبدالله بن يزيد / ۳۰۵ * و برادرش، قاسم بن
 يزيد / ۳۰۵ * مغيرة بن عبدالرحمان / ۳۰۶ * ابي بن عباس / ۳۰۶ * عبدالمهيمن بن عباس / ۳۰۶ *
 ايوب بن نعمان / ۳۰۶ * عثمان بن ضحاک / ۳۰۷ * پسرش، ضحاک بن عثمان بن ضحاک / ۳۰۷ *
 هشام بن عبدالله / ۳۰۷ * قاسم بن عبدالله / ۳۰۸ * عبدالرحمان بن عبدالله / ۳۰۸ * عبدالله بن
 عبدالرحمان / ۳۰۸ * طبقه هفتم / ۳۰۹ * درآوردی / ۳۰۹ * عبدالعزيز بن ابي حازم / ۳۰۹ * ابو علقمة
 فروي / ۳۰۹ * ابراهيم بن محمد بن ابي يحيى / ۳۱۰ * حاتم بن اسماعيل / ۳۱۰ * محمد بن عمر ابن
 واقد / ۳۱۰ * حسين بن زيد / ۳۲۰ * عبدالله بن مصعب / ۳۲۰ * عامر بن صالح / ۳۲۱ * عبدالله بن
 عبدالعزيز / ۳۲۱ * عبدالله بن محمد / ۳۲۱ * ابن ابي ثابت أغرج / ۳۲۱ * ابن الطويل / ۳۲۲ *
 ابوضمرة / ۳۲۲ * محمد بن مغن / ۳۲۲ * ابراهيم بن جعفر / ۳۲۲ * زكرياء بن منظور قرظي / ۳۲۳ *
 معن بن عيسى / ۳۲۳ * محمد بن اسماعيل / ۳۲۳ * عبدالله بن نافع صائغ / ۳۲۳ * ابوبكر
 أغشي / ۳۲۴ * اسماعيل بن عبدالله / ۳۲۴ * مطرف بن عبدالله / ۳۲۴ * عبدالعزيز بن
 عبدالله / ۳۲۴ * عبدالله بن نافع / ۳۲۵ * مصعب بن عبدالله / ۳۲۵ * عتيق بن يعقوب / ۳۲۵ *
 عبدالجبار بن سعيد / ۳۲۶ * ابوغزيرة / ۳۲۶ * ابومصعب / ۳۲۶ * يعقوب بن محمد / ۳۲۷ * محمد بن
 عبيدالله / ۳۲۷ * ابراهيم بن حمزة / ۳۲۷ * عبدالملك بن عبدالعزيز / ۳۲۸ * نام ياران حضرت ختمی
 مرتبت صلى الله عليه و آله و سلم که در مکه ساکن بوده اند / ۳۲۹ * ابوسبيرة بن ابي رهم / ۳۲۹ * عياش
 بن ابي ربيعة / ۳۲۹ * عبدالله بن ابي ربيعة / ۳۳۰ * حارث بن هشام / ۳۳۰ * عكرمة بن
 ابي جهل / ۳۳۰ * عبدالله بن سائب / ۳۳۱ * خالد بن عاص / ۳۳۱ * قيس بن سائب / ۳۳۲ * غتاب

- بن اُسَید / ٣٣٢ * خالد بن اسید / ٣٣٢ * حَکَم بن ابی العاص / ٣٣٣ * عَثْبَة بن حارث / ٣٣٣ * عثمان
بن طلحة بن ابی طلحه / ٣٣٤ * شیبَة الحاجب / ٣٣٤ * نُضَیر بن حارث / ٣٣٤ * ابوالسنابل بن
بَعکَک / ٣٣٥ * صفوان بن اُمیة / ٣٣٥ * ابومُحَدَّوَرَة / ٣٣٥ * مطیع بن اَسوَد / ٣٣٦ * ابوجَهْم بن
حُدَیفة / ٣٣٦ * ابوقحافة / ٣٣٧ * مهاجر بن قُنْفُذ / ٣٣٨ * مُطَلَب بن ابی وِداعة / ٣٣٨ * سُهَیل بن
عمرو / ٣٣٨ * عبدالله بن سعدي / ٣٣٩ * حُوَیطب بن عبدالعزى / ٣٣٩ * ضرار بن خطاب / ٣٤٠ *
ابو عبدالرحمن فیهري / ٣٤٠ * عتبة بن ابی لهب / ٣٤٠ * معتب بن ابی لهب / ٣٤١ * یَعْلَى بن
أُمیة / ٣٤١ * حُجَیر بن ابی اهاب / ٣٤١ * عُمَیر بن قتادة / ٣٤٢ * ابوعقرب / ٣٤٢ * عمرو بن
ابی عقرب / ٣٤٢ * ابوالطفیل / ٣٤٢ * کلدة بن خنبل / ٣٤٣ * بُشَیر بن سفیان / ٣٤٣ * کُزَیر بن
علقمة / ٣٤٣ * تمیم بن اَسَد / ٣٤٤ * اَسوَد بن خَلَف / ٣٤٤ * ابن اسعد بن عامر بن بیاضة بن سُبَیع بن
جُعْثمة بن سعد بن مُلَیح بن عمرو بن ربیعة از قبيلة از قبيلة / ٣٤٤ * بُذَیل بن ورقاء / ٣٤٤ * ابو شَریح
کَعْبَی / ٣٤٥ * نافع بن عبدالحارث / ٣٤٥ * علقمة بن الفعواء / ٣٤٥ * محرز کعبی / ٣٤٥ * عبدالله
بن حبشی خثعمی / ٣٤٥ * عبدالرحمان بن صفوان / ٣٤٦ * لقیط بن صبرة عَقِیلَی / ٣٤٦ * ایاس بن
عبد مُزَنَی / ٣٤٦ * کیسان / ٣٤٦ * مُسَلم / ٣٤٧ * عبدالرحمن بن اَبَی / ٣٤٧ * طبقه نخست از اهل
مکه که از عمر بن خطاب (ره) و جز او روایت کرده‌اند / ٣٤٨ * علی بن ماجده سهمی / ٣٤٨ * عُبَید بن
عُمیر / ٣٤٨ * ابوسلمة بن سفیان / ٣٤٩ * حارث بن عبدالله / ٣٤٩ * نافع بن علقمة / ٣٤٩ * عبدالله
بن ابی عَمَّار / ٣٤٩ * سباع بن ثابت / ٣٤٩ * هشام بن خالد کعبی / ٣٥٠ * عبدالله بن
صفوان / ٣٥٠ * سعید بن حُوَیرث / ٣٥٠ * حُثَیم / ٣٥٠ * طبقه دوم / ٣٥١ * مجاهد بن جَبَر / ٣٥١ *
عطاء بن ابی رباح / ٣٥٢ * یوسف بن ماهک / ٣٥٥ * مِقْسَم / ٣٥٦ * عبدالله بن خالد / ٣٥٦ *
عبدالرحمان بن عبدالله / ٣٥٧ * عبدالله بن عبیدالله / ٣٥٧ * ابوبکر بن عبیدالله / ٣٥٨ *
ابویزید / ٣٥٨ * ابونجیح / ٣٥٨ * عبدالله بن عُبَید / ٣٥٨ * عمرو بن عبدالله / ٣٥٩ * صَفْوان بن
عبدالله / ٣٥٩ * یحیی بن حکیم / ٣٥٩ * عَکْرمة بن خالد / ٣٦٠ * محمد بن عَبَّاد / ٣٦٠ * هشام بن
یحیی / ٣٦٠ * مُسافع بن عبدالله / ٣٦٠ * عبدالحمید بن جُبَیر / ٣٦١ * عبدالرحمان بن
طارق / ٣٦١ * نافع بن سرجش / ٣٦١ * مُسَلم بن یناق / ٣٦١ * ایاس بن خلیفة بدری / ٣٦٢ *
ابوالمنهال / ٣٦٢ * ابو یحیی أغزج / ٣٦٢ * ابوالعباس شاعر / ٣٦٢ * عطاء بن مینا / ٣٦٢ * طبقه
سوم / ٣٦٣ * اُمیة بن عبدالله / ٣٦٣ * ابراهیم بن ابی خدش / ٣٦٣ * محمد بن مرتفع / ٣٦٣ * ابن
الرهین / ٣٦٣ * قاسم بن ابی بَزَة / ٣٦٤ * حسن بن مُسَلم / ٣٦٤ * عمرو بن دینار / ٣٦٤ *
ابوالزبیر / ٣٦٤ * عبیدالله بن ابی یزید / ٣٦٤ * ولید بن عبدالله / ٣٦٧ * عبدالرحمان بن

- أَيْمَنُ / ٣٦٨ * عبدالرحمان بن معبد / ٣٦٨ * عبدالله بن عمرو قارى / ٣٦٨ * قيس بن سعد / ٣٦٨ *
 عبدالله بن ابى نجیح / ٣٦٨ * سليمان أخول / ٣٦٩ * عبدالحميد بن رافع / ٣٦٩ * هشام بن
 حُجَيْر / ٣٦٩ * ابراهيم بن مَيْسِرَة / ٣٦٩ * عبدالرحمان بن عبدالله / ٣٦٩ * خَلَاد بن شيخ / ٣٧٠ *
 عبدالله بن كثير / ٣٧٠ * اسماعيل بن كثير / ٣٧٠ * كثير بن كثير / ٣٧٠ * صُدَيْق بن موسى / ٣٧٠ *
 صدقة بن يسار / ٣٧١ * عبدالله بن عبدالرحمان / ٣٧١ * عمر بن سعيد بن ابى حسين / ٣٧١ * عثمان
 بن ابى سليمان / ٣٧١ * حُمَيْد بن قيس أغرَج / ٣٧١ * عمر بن قيس / ٣٧٢ * منصور بن
 عبدالرحمان / ٣٧٢ * سعيد بن ابى صالح / ٣٧٣ * عبدالله بن عثمان / ٣٧٣ * داود بن ابى
 عاصم / ٣٧٣ * مزاحم بن ابى مزاحم / ٣٧٣ * مصعب بن شيبه / ٣٧٣ * يحيى بن عبدالله / ٣٧٣ *
 وهيب بن الورد / ٣٧٤ * عبدالجبار بن الورد / ٣٧٤ * خالد بن مُضرس / ٣٧٤ * سليمان / ٣٧٤ * عمرو
 بن يحيى / ٣٧٤ * يعقوب بن عطاء / ٣٧٤ * عبدالله / ٣٧٥ * عبدالرحمان بن فروخ / ٣٧٥ * منبوذ بن
 ابى سليمان / ٣٧٥ * وردان / ٣٧٥ * زُرُر / ٣٧٥ * عبدالواحد بن أَيْمَن / ٣٧٥ * محمد بن
 شريك / ٣٧٦ * طبقه چهارم / ٣٧٦ * عثمان بن الأَسْوَد / ٣٧٦ * مُثْنَى بن صَبَاح / ٣٧٦ * عبيدالله بن
 ابى زياد / ٣٧٦ * عبدالملك بن عبدالعزيز بن جُرَيْج / ٣٧٧ * حنظلة بن ابى سفيان / ٣٧٨ * زكرياء بن
 اسحاق / ٣٧٨ * عبدالعزيز بن ابى رواد / ٣٧٩ * سيف بن سليمان / ٣٧٩ * طلحة بن عمرو
 خَضْرَمَى / ٣٧٩ * نافع بن عُمَر جُمَجَى / ٣٧٩ * عبدالله بن مؤمَل مخزومى / ٣٧٩ * سعيد بن حَسَان
 مخزومى / ٣٨٠ * عبدالله بن عثمان ابن ابى سليمان / ٣٨٠ * محمد بن عبدالرحمان / ٣٨٠ * ابراهيم
 بن يزيد خوزى / ٣٨٠ * رَبَاح بن ابى معروف / ٣٨٠ * عبدالله بن لاحق / ٣٨١ * ابراهيم بن
 نافع / ٣٨١ * عبدالرحمان بن ابى بكر / ٣٨١ * سعيد بن مُسَلِم / ٣٨١ * حزام بن هشام / ٣٨١ *
 عبدالوهاب بن مجاهد / ٣٨١ * ابن ابى سارة / ٣٨١ * طبقه پنجم / ٣٨٢ * سفيان بن عُيَيْنَة / ٣٨٢ *
 داود بن عبدالرحمان عَطَّار / ٣٨٣ * زَنْجَى / ٣٨٣ * محمد بن عمران / ٣٨٤ * محمد بن
 عثمان / ٣٨٤ * يحيى بن سَلَيْم طائفى / ٣٨٤ * فَضَيْل بن عياض تميمي / ٣٨٥ * عبدالله بن
 رجاء / ٣٨٥ * بشر بن سَرَى / ٣٨٥ * عبدالمجيد بن عبدالعزيز / ٣٨٥ * عبدالله بن حارث
 مخزومى / ٣٨٥ * حمزة بن حارث / ٣٨٦ * ابو عبدالرحمان مُقْرَى / ٣٨٦ * عثمان بن اليمان / ٣٨٦ *
 مؤمَل بن اسماعيل / ٣٨٦ * علاء بن عبدالجبار عطار / ٣٨٦ * سعيد بن منصور / ٣٨٦ * احمد بن
 محمد / ٣٨٧ * عبدالله بن زبير / ٣٨٧ * نام ياران حضرت ختمى مرتبت صلى الله عليه و آله و سلم كه
 ساكن طائف بوده اند / ٣٨٨ * عَزْوَة بن مسعود / ٣٨٨ * ابوملَيْح بن عروَة / ٣٨٩ * قارب بن
 اسود / ٣٩٠ * حَكَم بن عمرو / ٣٩٠ * غيلان بن سلمة / ٣٩٠ * پسرش، شَرْحَبِيل بن غيلان / ٣٩١ *

عبدیالیل بن عمرو / ۳۹۱ * پسرش، کنانه بن عبدیالیل / ۳۹۱ * حارث بن کلدۀ / ۳۹۲ * پسرش، نافع
 بن حارث / ۳۹۲ * علاء بن جاریة / ۳۹۲ * عثمان بن ابی العاص / ۳۹۲ * برادرش، حکم بن ابی
 العاص / ۳۹۴ * اوس بن عوف ثقفی / ۳۹۴ * اوس بن حذیفة ثقفی / ۳۹۵ * اوس بن اوس
 ثقفی / ۳۹۶ * حارث بن عبدالله بن اوس ثقفی / ۳۹۷ * حارث بن اویس ثقفی / ۳۹۸ * شریذ بن سُوید
 ثقفی / ۳۹۸ * ثُمیر بن خرشة ثقفی / ۳۹۸ * سفیان بن عبدالله ثقفی / ۳۹۸ * حکم بن سفیان
 ثقفی / ۳۹۸ * ابوزهیر بن معاذ ثقفی / ۳۹۹ * کَرْدَم بن سفیان ثقفی / ۳۹۹ * وَهَب بن خویلد بن
 ظُوئلم / ۳۹۹ * وَهَب بن اُمیة / ۳۹۹ * ابو محجن بن حبیب / ۴۰۰ * حکم بن حزن کُلفی / ۴۰۰ *
 زُفر بن حُرْثان / ۴۰۱ * مُضَرَس بن سفیان / ۴۰۱ * یزید بن آشود عامری / ۴۰۱ * عبیدالله بن مُعَیة
 سوائی / ۴۰۲ * ابو رزین عَقِیلی / ۴۰۲ * ابوطریف / ۴۰۳ * در طائف پس از این گروه که گفته شد
 فقیهان و محدثان دیگری بوده‌اند / ۴۰۳ * عمرو بن شریذ بن سُوید ثقفی / ۴۰۳ * عاصم بن سفیان
 ثقفی / ۴۰۳ * ابو هندیة / ۴۰۳ * عمرو بن اوس / ۴۰۳ * عبدالرحمان بن عبدالله / ۴۰۳ * وکیع بن
 عُدس / ۴۰۴ * یعلی بن عطاء / ۴۰۴ * عبدالله بن یزید طائفی / ۴۰۴ * پشیرین عاصم / ۴۰۴ *
 ابراهیم بن میسرہ / ۴۰۵ * عَطِیف بن ابی سفیان / ۴۰۵ * عُبَید بن سعد / ۴۰۵ * محمد بن ابی
 سُوید / ۴۰۵ * ابوبکر بن ابی موسی بن ابی شیخ / ۴۰۵ * سعید بن سائب طائفی / ۴۰۵ * عبدالله بن
 عبدالرحمان / ۴۰۵ * یونس بن حارث طائفی / ۴۰۶ * محمد بن عبدالله بن افلاح طائفی / ۴۰۶ *
 محمد بن ابی سعید ثقفی / ۴۰۶ * محمد بن مُسَلِم / ۴۰۶ * یحیی بن سلیم طائفی / ۴۰۶ * نام
 اصحاب رسول خدا(ص) که در یمن ساکن بوده‌اند / ۴۰۷ * اَبِیض بن حَمّال / ۴۰۷ * فروة بن
 مُسَیْک / ۴۰۸ * قیس بن مکشوح / ۴۰۹ * عمرو بن معدی کرب / ۴۱۰ * صُرْدِبن عبدالله
 اَزْدی / ۴۱۰ * نَمَط بن قیس / ۴۱۱ * حذیفة بن الیمان اَزْدی / ۴۱۱ * صخر غامدی / ۴۱۲ * قیس
 بن حُصَین ذی العُصّة / ۴۱۲ * عبدالله بن عبدالمدان / ۴۱۲ * برادرش، یزید بن عبدالمدان / ۴۱۲ *
 یزید بن مُجَبَل / ۴۱۳ * شداد بن عبدالله قنانی / ۴۱۳ * عبدالله بن قراد / ۴۱۳ * رُزعة
 ذویزن / ۴۱۳ * حارث و نُعَیم پسران عبدکلّال و نعمان سالار ذی رُغَین / ۴۱۴ * مالک بن مرارة
 رُهاوی / ۴۱۴ * مالک بن عبادة / ۴۱۵ * عُقبَة بن نمِر / ۴۱۵ * عبدالله بن زید / ۴۱۵ * زُرارة بن
 قیس / ۴۱۵ * ارطاة بن کعب / ۴۱۷ * وَبَر بن یُحَنَس / ۴۱۷ * فیروز بن دیلمی / ۴۱۷ *
 داؤوئیه / ۴۱۸ * نعمان / ۴۱۹ * پس از این گروه این محدثان در یمن بوده‌اند طبقه نخست / ۴۱۹ *
 مسعود بن حکم ثقفی / ۴۱۹ * سعد اَعْرَج / ۴۱۹ * عبدالرحمان بن بَیْلَمانی / ۴۱۹ * حُجْر
 المَدَرِی / ۴۲۰ * ضحاک بن فیروز / ۴۲۰ * ابوالاشعث صنعانی / ۴۲۰ * حَنَس بن عبدالله

- صنعانی / ۴۲۰ * شهاب بن عبدالله خولانی / ۴۲۰ * وهب ذماری / ۴۲۰ * طبقه دوم / ۴۲۱ *
 طاووس بن کیسان / ۴۲۱ * وهب بن منبه / ۴۲۶ * همام بن منبه / ۴۲۷ * معقل بن منبه / ۴۲۷ *
 عمر بن منبه / ۴۲۸ * عطاء بن مزکبوذ / ۴۲۸ * مغیره بن حکیم صنعانی / ۴۲۸ * بسماک بن
 فضل / ۴۲۸ * عمرو بن مسلم / ۴۲۸ * زیاد بن شیخ / ۴۲۸ * طبقه سوم / ۴۲۹ * عبدالله بن
 طاووس / ۴۲۹ * حکم بن ابان / ۴۲۹ * سلم صنعانی / ۴۲۹ * اسماعیل بن شروس / ۴۲۹ * مغمر بن
 راشد / ۴۲۹ * یوسف بن یعقوب / ۴۳۰ * بکار بن عبدالله / ۴۳۰ * عبدالصمد بن معقل بن
 منبه / ۴۳۰ * رباح بن زید / ۴۳۱ * مطرف بن مازن / ۴۳۱ * هشام بن یوسف / ۴۳۱ * عبدالرزاق بن
 همام بن نافع / ۴۳۱ * ابراهیم بن حکم بن ابان / ۴۳۱ * غوث بن جابر / ۴۳۲ * اسماعیل بن
 عبدالکریم / ۴۳۲ * نام یاران رسول خدا (ص) که در یمامة فرود آمده‌اند / ۴۳۲ * مجاعة بن
 مرارة / ۴۳۲ * ثمامة بن اثال / ۴۳۳ * علی بن شیبان / ۴۳۴ * طلق بن علی حنفی / ۴۳۵ * هزماس
 بن زیاد باهلی / ۴۳۶ * جاریة / ۴۳۷ * پس از این گروه، این فقیهان و محدثان در یمامه
 بوده‌اند / ۴۳۷ * مضمم بن حوس هفانی / ۴۳۷ * هلال بن سراج / ۴۳۷ * ابوکثیر غبری / ۴۳۸ *
 عبدالله بن اسود / ۴۳۸ * ابو سلام / ۴۳۸ * یحیی بن ابی کثیر / ۴۳۸ * عکرمة بن عمار
 عجلی / ۴۳۹ * ایوب بن عتبة / ۴۳۹ * عبدالله بن یحیی بن ابی کثیر / ۴۳۹ * خالد بن هیثم / ۴۳۹ *
 محمد بن جابر حنفی / ۴۴۰ * ایوب بن نجار یمامی / ۴۴۰ * عمر بن یونس یمامی / ۴۴۰ * نام یاران
 رسول خدا که سلام و درود خدا بر او باد که در بحرین بوده‌اند / ۴۴۰ * اشج عبدالقیس / ۴۴۰ *
 جارود / ۴۴۲ * ضحار بن عباس غبّی / ۴۴۵ * سفیان بن خولی / ۴۴۶ * محارب بن مزیدة / ۴۴۶ *
 عبیدة بن مالک / ۴۴۶ * زارع بن وزاع عبّی / ۴۴۶ * ابان عبّی / ۴۴۶ * جابر بن عبدالله
 غبّی / ۴۴۶ * منقذ بن حیان عبّی / ۴۴۷ * عمرو بن مزجوم / ۴۴۷ * شهاب بن متروک / ۴۴۷ *
 عمرو بن عبدقیس / ۴۴۷ * طریف بن ابان / ۴۴۸ * عمرو بن شعیت / ۴۴۸ * جاریة بن جابر / ۴۴۸ *
 همام بن ربیعة / ۴۴۹ * خزیمة بن عبد عمرو / ۴۴۹ * عامر بن عبد قیس / ۴۴۹ * عقبه بن
 جزوة / ۴۴۹ * مطر / ۴۴۹ * سفیان بن همام / ۴۴۹ * پسرش، عمرو بن سفیان / ۴۵۰ * حارث بن
 جندب عبّی / ۴۵۰ * همام بن معاویة / ۴۵۰ * طبقات کوفیان / ۴۵۱ * نام کسانی از یاران
 پیامبر (ص) که در کوفه منزل کرده‌اند و تابعان و اهل فقه و علم که پس از ایشان در آن شهر
 بوده‌اند / ۴۵۱ * علی بن ابی طالب / ۴۵۸ * سعد بن ابی وقاص / ۴۵۸ * سعید بن زید / ۴۵۹ * عبدالله
 بن مسعود هذلی / ۴۶۰ * عمار بن یاسر / ۴۶۰ * خناب بن آرت / ۴۶۰ * سهل بن حنیف / ۴۶۱ *
 حذیفة بن الیمان / ۴۶۱ * ابو قتادة بن ربیع انصاری / ۴۶۱ * ابو مسعود انصاری / ۴۶۲ * ابوموسی

- اشعری / ۴۶۲ ❀ سلمان فارسی / ۴۶۳ ❀ براء بن عازب / ۴۶۳ ❀ برادرش، عبید بن عازب / ۴۶۳ ❀
قرظة بن كعب انصاری / ۴۶۴ ❀ زید بن أرقم / ۴۶۴ ❀ حارث بن زیاد انصاری / ۴۶۴ ❀ عبدالله بن
یزید / ۴۶۴ ❀ نعمان بن عمرو بن مقرن / ۴۶۵ ❀ معقل بن مقرن / ۴۶۵ ❀ سنان بن مقرن / ۴۶۵ ❀
سُوید بن مقرن / ۴۶۶ ❀ عبدالرحمن بن مقرن / ۴۶۶ ❀ عقیل بن مقرن / ۴۶۶ ❀ عبدالرحمن بن عقیل
بن مقرن / ۴۶۶ ❀ مغیره بن شعبه / ۴۶۶ ❀ خالد بن عَزْفُطَة / ۴۶۷ ❀ عبدالله بن ابْنِ أَوْفَى / ۴۶۸ ❀
عدی بن حاتم طائی / ۴۶۸ ❀ جریر بن عبدالله بَجَلَى / ۴۶۸ ❀ أشعث بن قیس / ۴۶۹ ❀ سعید بن
حُرَیث / ۴۷۰ ❀ برادرش عمرو بن حُرَیث / ۴۷۰ ❀ سُمُرَة بن جنادة / ۴۷۰ ❀ پسرش، جابر بن سُمُرَة
سُوَائِي / ۴۷۰ ❀ خَدِیْفَة بن أسید غفاری / ۴۷۱ ❀ وُلید بن عَقبَة بن ابی معیط / ۴۷۱ ❀ عمرو بن
حَمِقْ / ۴۷۱ ❀ سلیمان بن صُرْدْ / ۴۷۲ ❀ هانی بن أوس أشلمی / ۴۷۲ ❀ حارث بن وهب
خزاعی / ۴۷۳ ❀ وائل بن حُجْر حَضْرَمِي / ۴۷۳ ❀ صَفْوَان بن عَسَال مرادی / ۴۷۳ ❀ أسامة بن شریک
ثَغَلِیْ / ۴۷۴ ❀ مالک بن عَوْف / ۴۷۴ ❀ عامر بن شهر هَمْدَانِي / ۴۷۴ ❀ نُبَیْط بن شَرِیْط
اشجعی / ۴۷۶ ❀ سَلْمَة بن یزید / ۴۷۷ ❀ عَزْفَجَة بن شَرِیْح اشجعی / ۴۷۷ ❀ صَخْر بن عَیْلَة / ۴۷۷ ❀
عَزْوَة بن مُضَرَس / ۴۷۸ ❀ هَلْب بن یزید / ۴۷۸ ❀ زَاهِرْ / ۴۷۹ ❀ نافع بن عتبه / ۴۷۹ ❀ لبید بن
رَبِیْعَة / ۴۷۹ ❀ حَبَة و سواء / ۴۸۰ ❀ سَلْمَة بن قیس اشجعی / ۴۸۰ ❀ ثعلبة بن حکم لیثی / ۴۸۰ ❀
عروة بن ابی جَعْد بَارِقِي / ۴۸۰ ❀ سُمُرَة بن جُنْدَب / ۴۸۱ ❀ جُنْدَب بن عبدالله / ۴۸۱ ❀ مِخْنَف بن
سَلِیْم / ۴۸۲ ❀ حارث بن حسان بَكْرِي / ۴۸۲ ❀ جابر بن ابی طارق أَخْمِسی / ۴۸۲ ❀ ابو حازم / ۴۸۳ ❀
قُطْبَة بن مالک / ۴۸۳ ❀ مَعْن بن یزید / ۴۸۳ ❀ طارق بن أشیم اشجعی / ۴۸۴ ❀ ابومزیم
سَلُولِي / ۴۸۴ ❀ حُبَشِي بن جنادة / ۴۸۴ ❀ ذُكَيْن بن سعید خثعمی / ۴۸۴ ❀ بُرْمَة بن معاوية / ۴۸۵ ❀
خَزِیْم بن أَخْرَم / ۴۸۵ ❀ ضِرَار بن الأزور / ۴۸۶ ❀ فرات بن حَتِان / ۴۸۶ ❀ یَغْلِي بن مُرَة / ۴۸۷ ❀
عمارة بن رُوْبِیْة ثقفی / ۴۸۷ ❀ عبدالرحمان بن ابی عقیل / ۴۸۷ ❀ عتبه بن فَرْقَدْ / ۴۸۸ ❀ عُبَیْد بن خالد
سَلْمِي / ۴۸۸ ❀ طارق بن عبدالله محاربی / ۴۸۸ ❀ ابن ابی شیخ محاربی / ۴۹۰ ❀ عبیده بن خالد
محاربی / ۴۹۰ ❀ سَالِم بن عُبَیْد اشجعی / ۴۹۱ ❀ نوفل اشجعی / ۴۹۱ ❀ سَلْمَة بن نُعَیْم
اشجعی / ۴۹۱ ❀ شَكْل بن حَمِید عَنَسِي / ۴۹۲ ❀ أسود بن ثعلبة یربوعی / ۴۹۲ ❀ رُشَید بن مالک
سعدی / ۴۹۲ ❀ فُجَیْع بن عبدالله / ۴۹۲ ❀ عَتَاب بن شَمِیْر / ۴۹۳ ❀ ذوالجوشن ضَبَائِنِي / ۴۹۳ ❀ غالب
بن أَبِجْر مُزَنِي / ۴۹۵ ❀ عامر / ۴۹۵ ❀ أَعْرَ مُزَنِي / ۴۹۶ ❀ هانی بن یزید / ۴۹۶ ❀ ابو سَبْرَة / ۴۹۷ ❀
مِسُور بن یزید اسدی / ۴۹۷ ❀ بِشِیر بن خِصَابِیْة / ۴۹۷ ❀ ابو مالک نَمِیْر خزاعی / ۴۹۸ ❀ ابو رَمْثَة
تیمی / ۴۹۸ ❀ ابو أَمِیَة فزاری / ۴۹۸ ❀ خَزِیْمَة بن ثابت / ۴۹۸ ❀ مُجَمَع بن جارية / ۴۹۹ ❀ ثابت بن

- وديعة / ٤٩٩ ❀ سعد بن بجير / ٤٩٩ ❀ قيس بن سعد بن عبادة / ٤٩٩ ❀ نعمان بن بشير / ٥٠٠ ❀
 ابوليثي / ٥٠١ ❀ برادرش، عمرو بن ليل / ٥٠١ ❀ شيبان / ٥٠١ ❀ قيس بن ابي غرزة انصاري / ٥٠١ ❀
 حنظلة بن ربيع كاتب / ٥٠٢ ❀ برادرش، رباح بن ربيع / ٥٠٢ ❀ معقل بن سنان اشجعي / ٥٠٢ ❀ عدی
 بن عميرة كندی / ٥٠٢ ❀ مرداس بن مالك اشلمی / ٥٠٢ ❀ عبدالرحمان بن حسنة جهني / ٥٠٢ ❀
 عبدالله ابومغيرة / ٥٠٣ ❀ ابو شهم / ٥٠٣ ❀ ابوالخطاب / ٥٠٤ ❀ خريز - ابو خريز / ٥٠٤ ❀
 زبييم / ٥٠٤ ❀ ابن سيلان / ٥٠٥ ❀ ابوطيبة / ٥٠٥ ❀ ابوسلمی / ٥٠٥ ❀ مردی از بنی تغلب / ٥٠٦ ❀
 نيای طلحة بن مصرف ایامي / ٥٠٦ ❀ ابومرخب / ٥٠٦ ❀ قيس بن حارث اسدي / ٥٠٧ ❀ فلتان بن
 عاصم جزمی / ٥٠٧ ❀ عمرو بن أخوص / ٥٠٧ ❀ نقادة اسدي / ٥٠٧ ❀ مستورد بن شداد / ٥٠٨ ❀
 محمد بن صفوان / ٥٠٨ ❀ محمد بن صيفی / ٥٠٨ ❀ وهب بن خنيس / ٥٠٨ ❀ مالك بن عبدالله
 خزاعي / ٥٠٩ ❀ ابوكامل أخمسي / ٥٠٩ ❀ عمرو بن خارجة / ٥٠٩ ❀ صنابح بن اعسر / ٥٠٩ ❀ مالك
 بن عمير / ٥٠٩ ❀ عمير ذومرآن / ٥١٠ ❀ ابو جحيفة سوائي / ٥١٠ ❀ طارق بن زياد جعفي / ٥١٠ ❀
 ابوالطفيل عامر بن وائله كنانی / ٥١١ ❀ الجحذمة / ٥١١ ❀ يزيد بن نعامه ضبي / ٥١١ ❀
 ابو خالد / ٥١٢ ❀ طبقه نخست کوفیانی که پس از اصحاب حضرت ختمی مرتبت بوده اند و کسانی هستند
 که از ابوبکر صديق و عمر بن خطاب و عثمان بن عفان و علی بن ابي طالب و عبدالله بن مسعود و جز ایشان
 که خدای از آنان خشنود باد روایت کرده اند / ٥١٣ ❀ طارق بن شهاب / ٥١٣ ❀ قيس بن ابي
 حازم / ٥١٤ ❀ رافع بن ابي رافع طائي / ٥١٤ ❀ شويد بن عقلة / ٥١٥ ❀ أسود بن يزيد / ٥١٧ ❀ مسروق
 بن أجدع / ٥٢٢ ❀ سعيد بن بمران / ٥٣١ ❀ نزال بن سبرة هلالی / ٥٣١ ❀ زهرة بن حميصة / ٥٣٢ ❀
 معدی کرب / ٥٣٢ ❀ گروهی از این طبقه که از عمر بن خطاب و علی بن ابي طالب و عبدالله بن مسعود و
 جز از ایشان روایت کرده اند / ٥٣٢ ❀ علقمه بن قيس / ٥٣٢ ❀ عبثة بن قيس سلمانی / ٥٣٩ ❀ ابو
 وائل / ٥٤٢ ❀ زيد بن وهب جهني / ٥٤٩ ❀ عبدالله بن سخبرة آزدي / ٥٥٠ ❀ يزيد بن شريك
 تيمي / ٥٥١ ❀ ابو عمرو شيباني / ٥٥١ ❀ زر بن خبيش اسدي / ٥٥٢ ❀ عمرو بن شرحبيل / ٥٥٣ ❀
 عبدالرحمان بن ابي ليلى / ٥٥٧ ❀ عبدالله بن عكيم جهني / ٥٦١ ❀ عبدالله بن ابي الهذيل / ٥٦٣ ❀
 حارثة بن مضرب عبدي / ٥٦٣ ❀ عبدالله بن سلمة / ٥٦٤ ❀ مرة بن شراحيل همداني / ٥٦٤ ❀ عبثة بن
 نضيلة خزاعي / ٥٦٤ ❀ بقیه طبقه نخست محدثان کوفه کسانی از این طبقه که از عمر بن خطاب و
 عبدالله بن مسعود روایت کرده اند و از علی بن ابي طالب روایت نکرده اند / ٥٦٦ ❀ عمرو بن ميمون
 أودي / ٥٦٦ ❀ معرور بن شويد اسدي / ٥٦٦ ❀ همام بن حارث نخعي / ٥٦٧ ❀ حارث بن أزمع / ٥٦٧ ❀
 أسود بن هلال محاربي / ٥٦٨ ❀ سليم بن حنظله بكري / ٥٦٨ ❀ نعمان بن حميد بكري / ٥٦٨ ❀

عبدالله بن عُثبة بن مسعود هُدلی / ۵۶۹ * ابوعطیة وادعی / ۵۶۹ * عامر بن مطر شیبانی / ۵۶۹ *
عبدالله بن خلیفة طایی / ۵۶۹ * عبدالرحمان بن یزید / ۵۷۰ * کسانی از این طبقه که از عمر بن خطاب
و علی بن ابی طالب که خدای ایشان را رحمت کند و از ایشان خوشنودباد روایت کرده‌اند / ۵۷۱ * عباس بن
ربیعة نخعی / ۵۷۱ * کَلِیب بن شهاب / ۵۷۱ * زَید بن صُوحان / ۵۷۱ * عبدالله بن شَداد / ۵۷۵ *
رَبِعی بن حراش / ۵۷۶ * عبایة بن رَبِعی اسدی / ۵۷۶ * وهب بن أَجَدَع همدانی / ۵۷۷ * نُعَیم بن
دجاجة اسدی / ۵۷۷ * شُریح بن هانی / ۵۷۷ * ابو خالد والِبِی / ۵۷۸ * قیس / ۵۷۸ * مُسْتَنْظَل بن
حصین بارقی / ۵۷۸ * قیس خارق / ۵۷۹ * زیاد بن حُدَیر اسدی / ۵۷۹ * کسانی از این طبقه که از
عمر بن خطاب روایت کرده‌اند و از علی بن ابی طالب و عبدالله بن مسعود روایت نکرده‌اند / ۵۸۰ * سلمان
بن ربیعة / ۵۸۰ * شُریح قاضی / ۵۸۰ * بقیه طبقه‌یی که از عمر بن خطاب روایت کرده‌اند / ۵۹۴ *
صُبَی بن معبد جُهَینی / ۵۹۴ * قبیصة بن جابر بن وهب / ۵۹۴ * یسار بن نُمَیر / ۵۹۵ * عُفَیف بن
معدی کَرِب / ۵۹۵ * حُصَین بن حُدَیر / ۵۹۵ * قیس بن مَزوان جُغَیفی / ۵۹۵ * یُسَیر بن
عمرو / ۵۹۶ * عبایة بن رَداد / ۵۹۶ * خَرشَة بن حُرّ / ۵۹۶ * خَنْظَله شیبانی / ۵۹۷ * پِشَر بن
قیس / ۵۹۷ * حُصَین بن سبرة / ۵۹۷ * سَیّار بن مَعزور / ۵۹۷ * حسان بن مخارق / ۵۹۷ * ابوقرة
کندی / ۵۹۸ * پسرش، عمرو بن ابوقرة کندی / ۵۹۸ * معقل بن ابی بکر / ۵۹۸ * کثیر بن شهاب بن
حصین ذی العَصَة / ۵۹۸ * مسعود بن حراش / ۵۹۹ * برادرش، ربیع بن حراش / ۵۹۹ * حارث بن
لَقِیْط نخعی / ۶۰۰ * سُلَیْک بن مِشْحَل عَنسِی / ۶۰۱ * زیاد بن عیاض أَشْغری / ۶۰۱ * عیاض
أشغری / ۶۰۱ * شُبَیل بن عَوْف احمسی / ۶۰۱ * سعید بن ذی لَعْوَة اصغر / ۶۰۲ * ریاح بن حارث
نخعی / ۶۰۲ * عبدالله بن شهاب خَوْلانی / ۶۰۳ * خَسان بن فائد عَنسِی / ۶۰۳ * برادرش، بُکَیْر بن
فائد عَنسِی / ۶۰۳ * حَمَیل، پدر جزوة است / ۶۰۳ * نَباتة جُغَیفی / ۶۰۴ * ابوجریر بَجَلِی / ۶۰۴ *
سلامة / ۶۰۴ * هانی بن حزام / ۶۰۴ * عبدالله بن مالک ازدی / ۶۰۵ * مسلمة بن قحیف / ۶۰۵ *
پشَر بن قحیف / ۶۰۵ * نَهیک بن عبدالله / ۶۰۶ * مَذْرَک بن عَوْف اَحْمَسی / ۶۰۶ * أُسَیم بن حُصَین
عَنسِی / ۶۰۶ * ابوالملیح / ۶۰۷ * دِحیة بن عمرو / ۶۰۷ * هلال بن عبدالله / ۶۰۷ * حَمَلَة بن
عبدالرحمان / ۶۰۸ * أُسْق / ۶۰۸ * ربیع بن زیاد / ۶۰۸ * سُوَید بن مَثبَة یربوعی / ۶۰۹ * مِعْضَد بن
یزید عَجَلِی / ۶۱۰ * برادرش، قیس بن یزید / ۶۱۰ * اُویس قرنی / ۶۱۰ * عبدة بن هلال
ثقفی / ۶۱۵ * ابو غدیره ضَبَی / ۶۱۵ * سعد بن مالک عَنسِی / ۶۱۶ * حبیب بن صهبان
اسدی / ۶۱۶ * کسانی از این طبقه که از علی بن ابی طالب و عبدالله بن مسعود روایت کرده‌اند / ۶۱۶ *
حارث بن سُوَید تَیمِی / ۶۱۶ * حارث بن قیس جُغَیفی / ۶۱۷ * حارث اَعْوَز / ۶۱۷ * عَمَیر بن سعید

- نخعی / ۶۱۹ * سعید بن وهب همدانی / ۶۱۹ * هُبَيْرَةُ بنِ يَرْبُوعِ شِبَامِي / ۶۲۰ * عمرو بن
 سلمة / ۶۲۱ * ابوالزعراء / ۶۲۱ * ابو عبدالرحمن سلمی / ۶۲۲ * عبدالله بن معقل / ۶۲۵ * برادرش،
 عبدالرحمان بن معقل / ۶۲۶ * سعد بن عیاض ثُمَالِي / ۶۲۶ * ابوقاخته / ۶۲۶ * ربیع بن عُمَيْلَةَ
 فزَارِي / ۶۲۶ * قیس بن سکن اسدی / ۶۲۶ * هُزَیْبُ بنِ شَرْحِبِيلِ اُودِي / ۶۲۷ * برادرش، اَزْمِ بن
 شَرْحِبِيلِ / ۶۲۷ * ابوالکنود اَزْدِي / ۶۲۷ * شَذَاد بنِ معقل اسدی / ۶۲۷ * خَبَّة بنِ جُوین
 عَزْنِي / ۶۲۸ * خُمَيْر بنِ مالک هَمْدَانِي / ۶۲۸ * عمرو بن عبدالله اَصَم وَادَعِي / ۶۲۸ * عبدالله بن
 سنان اسدی / ۶۲۸ * زاذان ابوعمر / ۶۲۹ * عباد بن عبدالله اسدی / ۶۳۰ * کمیل بن زیاد / ۶۳۰ *
 قیس بن عبد همدانی / ۶۳۰ * خُصَيْن بنِ قَبِيصَةَ اسدی / ۶۳۰ * ابوالقعقاع جَزْمِي / ۶۳۰ *
 ابورزین / ۶۳۱ * شقیق بن سلمه اسدی / ۶۳۱ * عَرْفَجَةَ / ۶۳۱ * معدی کَرِبِ مَشْرِقِي / ۶۳۱ *
 عبدالرحمان بن عبدالله بن مسعود / ۶۳۱ * شُتَيْر بنِ شَکْلِ / ۶۳۲ * کسانی از این طبقه که از عبدالله بن
 مسعود روایت کرده‌اند / ۶۳۲ * ابوالأخوص / ۶۳۲ * ربیع بن خُثَیْم / ۶۳۳ * ابوالعُبَیْدِین / ۶۴۵ *
 خَزِیْث بنِ ظَهْرٍ / ۶۴۶ * مُسَلِّم، پدر سعید / ۶۴۶ * قَبِيصَةَ بنِ بُرْمَةَ / ۶۴۶ * صِلَّة بنِ رُفْرُ
 عَبْسِي / ۶۴۶ * ابوالشعثاء محاربی / ۶۴۷ * مُسْتَوْرِد بنِ اَحْنَفِ فِهْرِي / ۶۴۷ * عامر بن عَبْدَةَ / ۶۴۷ *
 ابن مُعِيزِ سَعْدِي / ۶۴۷ * شَذَاد بنِ اَزْمَع / ۶۴۸ * عبدالله بن ربیع سلمی / ۶۴۸ * عتريس بن غرقوب
 شیبانی / ۶۴۸ * عمرو بن حارث بن مصطلق / ۶۴۸ * ثابت بن قطبة مُرْنِي / ۶۴۸ * ابو عَفْرَبِ
 اسدی / ۶۴۹ * عبدالله بن زیاد انسدي / ۶۴۹ * خارِجَةُ بنِ صَلْتِ بُرْجُمِي / ۶۴۹ * سُحَیْم بنِ نُوْفَلِ
 اشجعی / ۶۴۹ * عبدالله بن مرداس محاربی / ۶۵۰ * هِیْثَم بنِ شَهَابِ سَلْمِي / ۶۵۰ * مروان، پدر
 عثمان عَجَلِي / ۶۵۰ * ابو حیان / ۶۵۰ * ابو یزید / ۶۵۱ * عَبِيدَةَ بنِ رَبِيعَةَ عَبْدِي / ۶۵۱ * اَحْنَس، پدر
 بُکَيْرِ بنِ اَحْنَسِ / ۶۵۱ * ابو ماجد حنفی / ۶۵۲ * ابوالجعد / ۶۵۲ * سعد بن اَحْرَم / ۶۵۲ * ضَرَارِ
 اسدی / ۶۵۲ * ابو کنف / ۶۵۳ * عموی مهاجر بن شماس / ۶۵۳ * ابولئلی کندی / ۶۵۳ * خِشْف بنِ
 مالک طایبی / ۶۵۳ * مَنَهَال / ۶۵۳ * نُفِيع / ۶۵۴ * غَدَسَةُ طایبی / ۶۵۴ * سلیمان بن شهاب
 عَبْسِي / ۶۵۴ * مؤثر بن غفاوة / ۶۵۵ * وَأَلَان / ۶۵۵ * عَمِيرَةَ بنِ زِيَادِ كِنْدِي / ۶۵۵ *
 ابوالرضراض / ۶۵۵ * ابو زید / ۶۵۵ * وائل بن مَهَانَةَ خَضْرَمِي / ۶۵۶ * بلاز بن عِضْمَةَ / ۶۵۶ * وائل
 بن ربیعة / ۶۵۶ * ولید بن عبدالله بَجَلِي / ۶۵۶ * عبدالله بن خَلَامِ عَبْسِي / ۶۵۷ * فَلْقَلَةَ
 جَعْفِي / ۶۵۷ * یزید بن معاویة عامری / ۶۵۷ * اَزْمِ بنِ يَعْقُوبِ / ۶۵۷ * خَنْظَلَةَ بنِ خُوَيْلِدِ
 شیبانی / ۶۵۷ * عبدالرحمان بن بشر ازرق انصاری / ۶۵۸ * براء بن ناجية کاهلی / ۶۵۸ * تمیم بن
 حَدَلْمِ ضَبِي / ۶۵۸ * خُوَظِ عَبْدِي / ۶۵۸ * عمرو بن عَبْثَةَ / ۶۵۸ * قیس بن عبد همدانی / ۶۵۹ * قیس

- بن خبثر / ۶۶۰ * عبس بن عبه خضرمی / ۶۶۰ * لقیط بن قبیصة فزاری / ۶۶۰ * حصین بن عقبه فزاری / ۶۶۰ * شبرمة بن طفیل / ۶۶۰ * عبدالرحمان بن حنیس اسدی / ۶۶۱ * عمیر / ۶۶۱ * کزدوس بن عباس ثعلبی / ۶۶۱ * سلمة بن صهیبته / ۶۶۲ * عبدة نهدی / ۶۶۲ * ابو عبیده / ۶۶۲ * عبید بن نضیلة خزاعی / ۶۶۳ * گروهی از این طبقه که از عثمان و ابی بن کعب و معاذ بن جبل و طلحة و زبیر و حذیفة و أسامة بن زید و خالد بن ولید و ابومسعود انصاری و عمرو بن عاص و عبدالله بن عمر و جز ایشان روایت کرده‌اند و هیچ یک از ایشان از عمر و علی و عبدالله بن مسعود چیزی روایت نکرده است. / ۶۶۴ * موسی بن طلحة / ۶۶۴ * سلمة بن سبرة / ۶۶۵ * عزرة بن قیس بجلی / ۶۶۵ * اوس بن ضمج خضرمی / ۶۶۵ * اشتر / ۶۶۵ * یحیی بن رافع ثقفی / ۶۶۶ * بلال عبسی / ۶۶۶ * ابو داود / ۶۶۶ * هیثم بن اسود / ۶۶۶ * ابو عبدالله فائشی / ۶۶۷ * عبید بن کرب عبسی / ۶۶۷ * ابو عمار فائشی / ۶۶۷ * ابو راشد / ۶۶۷ * قائد بن بکیر عبسی / ۶۶۷ * خالد بن ربیع عبسی / ۶۶۷ * سعید بن حذیفة الیمان / ۶۶۸ * عبدالله بن ابی بصیر عبیدی / ۶۶۸ * سلیم بن عبد / ۶۶۸ * ابوالحجاج آزدی / ۶۶۸ * مجمع ابوالرواع ازحبی / ۶۶۸ * شبت بن ربیع / ۶۶۸ * مسیب بن نجبة فزاری / ۶۶۹ * مطر بن عکامش سلمی / ۶۶۹ * ملحان بن ثروان / ۶۶۹ * فضیل بن بزوان / ۶۷۰ * گروهی از این طبقه که از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده‌اند / ۶۷۰ * خجر بن عدی / ۶۷۰ * ضغصعة بن صوحان / ۶۷۴ * عبد خیر بن یزید حیوانی / ۶۷۵ * محمد بن سعد بن ابی وقاص / ۶۷۵ * مصعب بن سعد بن ابی وقاص / ۶۷۵ * عاصم بن ضمرة / ۶۷۶ * زید بن یثیع / ۶۷۶ * شریح بن نعمان صائدی / ۶۷۶ * هانی بن هانی همدانی / ۶۷۶ * ابوالهتاج اسدی / ۶۷۶ * عبید بن عمرو خارفی / ۶۷۶ * میسرة / ۶۷۷ * عزیز کندی / ۶۷۷ * میسره / ۶۷۷ * میسرة بن حبیب نهیدی / ۶۷۷ * ابو ظبیان جنبی / ۶۷۸ * خجیة بن عدی / ۶۷۸ * هند بن عمرو جملی / ۶۷۸ * خنش بن معتمر / ۶۷۸ * اسماء بن حکم / ۶۷۸ * اصبع بن نباته / ۶۷۹ * قابوس بن مخارق / ۶۷۹ * ربیعة بن ناجذ / ۶۷۹ * علی بن ربیعة / ۶۷۹ * ابوصالح سمان / ۶۸۰ * ابوصالح زیات / ۶۸۰ * ابو صالح حنفی / ۶۸۰ * عمارة بن ربیعة جزمی / ۶۸۱ * عمارة بن عبید / ۶۸۱ * ابوصالح حنفی / ۶۸۱ * ابو عبدالله جذلی / ۶۸۱ * مسلم بن نذیر / ۶۸۲ * ابو خالد والبنی / ۶۸۲ * ناجیة بن کعب / ۶۸۲ * عمیرة بن سعید / ۶۸۲ * عبدالرحمان بن زید بن خارف فائشی / ۶۸۲ * ظبیان بن عمارة / ۶۸۳ * عبدالرحمان بن عوسجه نهیمی / ۶۸۳ * ریان بن صبرة حنفی / ۶۸۴ * عبدالله بن خلیل خضرمی / ۶۸۴ * یزید بن خلیل نخعی / ۶۸۴ * سوید بن جهمیل اشجعی / ۶۸۴ * حجار بن ابجر / ۶۸۴ * عدی بن قرش / ۶۸۵ * قبیصة بن ضیعة عبسی / ۶۸۵ * مغیره بن حذف / ۶۸۵ *

رياش بن ربيعة / ٦٨٦ * كعب بن عبدالله / ٦٨٦ * خالد بن عَزْرَةَ / ٦٨٦ * حبيب بن حِماز
 اسدي / ٦٨٦ * ابن نَباح / ٦٨٧ * حُرَيْث بن مَخْش / ٦٨٧ * طارق بن زياد / ٦٨٧ * نَجِي
 حَضْرَمِي / ٦٨٧ * پسرش، عبدالله نجی حَضْرَمِي / ٦٨٨ * عبدالله بن سبع / ٦٨٨ * ابوالخليل / ٦٨٨ *
 يزيد بن عبدالرحمان اُودِي / ٦٨٨ * عَنْتَرَةَ / ٦٨٨ * وليد بن عتبه لَيْثِي / ٦٨٨ * يزيد بن مذكور
 همداني / ٦٨٩ * يزيد بن قيس حارثي / ٦٨٩ * ابو مأويه شيباني / ٦٨٩ * عبدالأغلي / ٦٨٩ * حَيان
 بن مُرثد / ٦٨٩ * ابو عُبَيْد بن اَبْرَص اسدي / ٦٩٠ * ابوشير / ٦٩٠ * تميم بن مشيج / ٦٩٠ * شريك
 بن حَنْبَل عَبْسِي / ٦٩٠ * كثير بن تَمِير حَضْرَمِي / ٦٩٠ * ابو حَيْه وادعي / ٦٩٠ * ثعلبة بن يزيد
 حِمَاني / ٦٩١ * عاصم بن شُرَيْب زبيدي / ٦٩١ * رباش بن عدی كندی / ٦٩١ * قَنْبَر / ٦٩١ *
 مُسَلِم / ٦٩١ * ابورجاء / ٦٩٢ * خَرَشَةَ بن حبيب / ٦٩٢ * زياد بن عبدالله / ٦٩٢ * ابونصر / ٦٩٢ *
 مَعْقِل جُعْفِي / ٦٩٣ * ابو راشد سلماني / ٦٩٣ * ابو زَمَلَةَ / ٦٩٤ * ابوسعید ثوري / ٦٩٤ *
 ابوالغريف / ٦٩٤ * الْمُضَفَّح العامري / ٦٩٥ * عبدالرحمان بن سُويد كاهلي / ٦٩٥ * خُصَيْن بن
 جُنْدَب / ٦٩٥ * مالك بن جَوْن / ٦٩٦ * حارث بن ثَوْب / ٦٩٦ * ابويحيى / ٦٩٦ * سائب / ٦٩٧ *
 عبدالله بن اَبِي مُجَل / ٦٩٧ * نَهِيك بن عبدالله سَلُولِي / ٦٩٧ * أَغْرَ بن سُلَيْك / ٦٩٧ * عمرو ذِي
 مَر / ٦٩٨ * عبدالله بن ابي خليل همداني / ٦٩٨ * عمرو بن بَعْجَةَ / ٦٩٨ * حَمِيد بن عريب / ٦٩٩ *
 سعيد بن ذِي حُدَان / ٦٩٩ * رافع بن سلمة بَجَلِي / ٦٩٩ * أَكْثَل بن شَمَاح عُكَلِي / ٦٩٩ * أَوْس بن
 مَعْلَق اسدي / ٦٩٩ * طَرِيف / ٧٠٠ * طبقه دَوم از كسانی که از عبدالله بن عُمَر و عبدالله بن عباس و
 عبدالله بن عمرو بن عاص و جابر بن عبدالله و نعمان بن بشير و ابوهُزَيرَه و جزايشان روايت
 کرده‌اند / ٧٠٠ * عامر بن شراحيل / ٧٠٠ * سعيد بن جُبَيْر / ٧١١ * ابوبردة پسر ابوموسی
 اشعري / ٧٢٣ * برادرش، موسی بن ابي موسی اشعري / ٧٢٤ * برادر آن دو، ابوبکر بن ابي موسی
 اشعري / ٧٢٤ * عَزْوَةَ بن مُغِيرَةَ بن شعبه ثقفی / ٧٢٤ * عَقَار بن مغيرة بن شعبه ثقفی / ٧٢٥ * يعفور
 بن مغيرة بن شعبه ثقفی / ٧٢٥ * حمزة بن مغيرة بن شعبه ثقفی / ٧٢٥ * ابراهيم نخعی / ٧٢٥ *
 ابراهيم تَيْمِي / ٧٤٠ * خيثمة بن عبدالرحمان بن ابي سَبْرَةَ / ٧٤٢ * تميم بن سلمة خَزَاعِي / ٧٤٣ *
 عمارة بن عَمِير تَيْمِي / ٧٤٣ * ابوالضُّحَى مُسَلِم بن صُبَيْح همداني / ٧٤٣ * تميم بن طرفة
 طايبي / ٧٤٤ * حكيم بن جابر بن ابي طارق احمسي / ٧٤٤ * عبدالرحمان بن أشوذ / ٧٤٤ * عبدالله بن
 مَرَّة همداني / ٧٤٦ * سالم بن ابي الجعد غطفاني / ٧٤٦ * برادرش، عُبَيْد بن ابي الجعد / ٧٤٧ * برادر
 ديگرشان، عمران بن ابي الجعد / ٧٤٧ * برادر ديگرشان، زياد بن ابي الجعد / ٧٤٧ * برادر ديگرشان،
 مُسَلِم بن ابي الجعد / ٧٤٧ * ابوالبختري الطائي / ٧٤٧ * ذَر بن عبدالله / ٧٤٩ * مُسَيَّب بن رافع

اسدی / ۷۴۹ * ثابت بن عبید انصاری / ۷۴۹ * ابو حازم اشجعی / ۷۵۰ * مُزی بن قطری / ۷۵۰ *
 مالک بن حارث سلمی / ۷۵۰ * یحیی بن جرّار / ۷۵۰ * حسن عُرنی / ۷۵۰ * قبیصة بن
 هُلب / ۷۵۱ * ابو مالک غفاری / ۷۵۱ * ابوصادق اُردی / ۷۵۱ * ابو صالح / ۷۵۲ * یزید بن
 براء / ۷۵۲ * شوید بن براء / ۷۵۲ * موسی بن عبدالله / ۷۵۲ * ریاح بن حارث / ۷۵۲ * ابراهیم بن
 جریر / ۷۵۳ * ابو زُرعة بن عمرو بن جریر / ۷۵۳ * هلال بن یساف اشجعی / ۷۵۳ * سعّد بن عبیدة
 سلیمی / ۷۵۳ * محمد بن عبدالرحمان بن یزید نخعی / ۷۵۳ * عبدالرحمان بن ابی نَعْم بَجَلی / ۷۵۴ *
 ابوالسفر سعید بن یُحْمَد ثوری / ۷۵۴ * عبدالله بنهی / ۷۵۴ * ابو وداک / ۷۵۵ * یحیی بن
 وُثاب / ۷۵۵ * ابو هلال عُمَیر / ۷۵۵ * تمیمی / ۷۵۵ * جزوة بن حُمَیل / ۷۵۶ * یشر بن
 غَالِب / ۷۵۶ * ضحاک بن مزاجم هلالی / ۷۵۶ * قاسم بن مُخَیمرة همدانی / ۷۵۸ * قاسم بن
 عبدالرحمان / ۷۵۸ * برادرش، معن بن عبدالرحمان / ۷۵۹ * عطیة بن سعد / ۷۵۹ * یزید بن ضَهب
 فقیر / ۷۶۰ * زیاد بن ابی مزیم / ۷۶۰ * عبدالله بن حارث شیبانی / ۷۶۰ * ابوبکر بن عمرو بن
 عَثبة / ۷۶۱ * محمد بن مُنتَشر / ۷۶۱ * برادرش، مغیره بن مُنتَشر / ۷۶۱ * سلیمان بن میسرَه
 احمسی / ۷۶۱ * سلیمان بن مسهر / ۷۶۱ * نَعیم بن ابی هند اشجعی / ۷۶۲ * طبقه سوم / ۷۶۲ *
 مُحارب بن دثار / ۷۶۲ * عیزار بن خُریث عبدی / ۷۶۲ * مُسلم بن ابی عمران بطین / ۷۶۳ * عدی بن
 ثابت انصاری / ۷۶۳ * طلحة بن مُصَرَف / ۷۶۳ * زبید بن حارث / ۷۶۴ * شَمِر بن عطیة / ۷۶۵ * بکر
 بن ماعز ثوری / ۷۶۵ * ابویعلی منذر ثوری / ۷۶۶ * عبدالرحمان بن سعید / ۷۶۶ * ابوهبیره / ۷۶۶ *
 بُکَیر بن أختس / ۷۶۶ * علی بن مُدرک نخعی / ۷۶۶ * موسی بن طریف اسدی / ۷۶۷ * علی بن
 اقر / ۷۶۷ * برادرش، کلثوم بن اقر / ۷۶۷ * جبلة بن سُخَیم شیبانی / ۷۶۷ * وبرة بن عبدالرحمان
 مُسلی / ۷۶۷ * ابوالزنباع / ۷۶۷ * ابوعون ثقفی / ۷۶۸ * عبدالجبار بن وائل / ۷۶۸ * برادرش، علقمة
 بن وائل / ۷۶۸ * یحیی بن عبید بهرانی / ۷۶۸ * زائدة بن عُمَیر / ۷۶۸ * عَوْن بن عبدالله / ۷۶۸ *
 عبدالله بن ابی مجالد / ۷۶۹ * ابواسحاق شیبانی / ۷۶۹ * عمرو بن مرّة جَمَلی / ۷۷۱ * عبدالملک بن
 عُمَیر لُحَمی / ۷۷۱ * زیاد بن علاقه / ۷۷۲ * سلّمة بن کُهَیل خَضَرَمی / ۷۷۲ * میسرَة بن حبیب
 نَهْدی / ۷۷۲ * قیس بن مُسلم جدلی / ۷۷۲ * عبدالملک بن سعید بن جُبَیر اُردی / ۷۷۳ * نَسیر بن
 ذعلوق / ۷۷۳ * جَوّاب بن عبیدالله تیمی / ۷۷۳ * إسماعیل بن رجاء زبیدی / ۷۷۳ * جامع بن شدّاد
 محاربی / ۷۷۴ * معبد بن خالد جدلی / ۷۷۴ * واصل بن حیان أَخَدَب اسدی / ۷۷۴ * عبدالملک بن
 میسرَة زَراد / ۷۷۴ * اشعث بن ابی شعشاء محاربی / ۷۷۵ * عَوْن بن ابی جحیفه سُوائی / ۷۷۵ * وهب
 سُوائی / ۷۷۵ * خلیفة بن حُصَین / ۷۷۵ * حبیب بن ابی ثابت اسدی / ۷۷۵ * عاصم بن ابی النجود

اسدی / ٧٧٦ * ابوخصین / ٧٧٧ * آدم بن علی شیبانی / ٧٧٧ * ابوالجؤیریة جزمی / ٧٧٧ * ابوقیس
 اودی / ٧٧٨ * عبدالله بن حنش اودی / ٧٧٨ * عائذ بن نصیب کاهلی / ٧٧٨ * مجتمعی تیمی / ٧٧٨ *
 عبدالله بن عظیم حنفی / ٧٧٨ * سماک بن حرب هذلی / ٧٧٨ * شیبیب بن غرقده باریقی / ٧٧٨ *
 کلبیب بن وائل بکری / ٧٧٨ * اسماعیل بن عبدالرحمان سدی / ٧٧٩ * محمد بن قیس
 همدانی / ٧٧٩ * طارق بن عبدالرحمان احمسی / ٧٧٩ * مخارق بن عبدالله احمسی / ٧٧٩ *
 عبدالعزیز بن رفیع / ٧٧٩ * عبدالعزیز بن حکیم خضرمی / ٧٧٩ * ابومخجل / ٧٧٩ * عبدالله بن
 شریک عامری / ٧٧٩ * سعید بن ابی بردة بن ابوموسی اشعری / ٧٨٠ * خصین بن عبدالرحمان
 نخعی / ٧٨٠ * ابوضخزه / ٧٨٠ * ابوالسوداء نهدی / ٧٨٠ * عثمان بن مغیره ثقفی / ٧٨٠ *
 عبدالرحمان بن عائش نخعی / ٧٨٠ * عیاش بن عمرو عامری / ٧٨١ * اسود بن قیس عبیدی / ٧٨١ *
 زکین بن ربیع / ٧٨١ * ابوالزعراء / ٧٨١ * هلال وزان جهنی / ٧٨١ * ثؤیر بن ابی فاخته / ٧٨١ * زیاد
 بن فیاض خزاعی / ٧٨٢ * حکیم بن جبیر اسدی / ٧٨٢ * حکیم بن ديلم / ٧٨٢ * موسی بن ابی
 عایشة همدانی / ٧٨٢ * سعید بن مسروق ثوری / ٧٨٢ * سعید بن عمرو بن سعید بن عاص / ٧٨٢ *
 سعید بن اشوع همدانی / ٧٨٣ * جامع بن ابی راشد / ٧٨٣ * برادرش، ربیع بن ابی راشد / ٧٨٣ *
 ابوجحاف / ٧٨٣ * قیس بن وهب همدانی / ٧٨٣ * ثابت بن هرمز / ٧٨٣ * عبدة بن ابی لبابة / ٧٨٤ *
 مقدم بن شریح بن هانی حارثی / ٧٨٤ * مجل بن خلیفة طائی / ٧٨٤ * سنان بن حبیب
 سلمی / ٧٨٤ * زهیر بن ابی ثابت عبسی / ٧٨٤ * عامر بن شقیق بن حمزة اسدی / ٧٨٤ * مغیره بن
 نعمان نخعی / ٧٨٤ * ابونهبیک / ٧٨٥ * ابوفروة همدانی / ٧٨٥ * ابو فروة جهنی / ٧٨٥ * ابو نعامه
 کوفی / ٧٨٥ * زید بن جبیر جشمی / ٧٨٥ * بدر بن دثار / ٧٨٥ * زبیر بن عدی / ٧٨٦ * ابوجعفر
 فزاء / ٧٨٦ * حر بن صبح نخعی / ٧٨٦ * ابومعشر / ٧٨٦ * شیاک ضبی / ٧٨٦ * بیان بن
 بشر / ٧٨٦ * علقمة بن مرثد خضرمی / ٧٨٦ * ابراهیم بن مهاجر / ٧٨٧ * حکم بن عنیبة / ٧٨٧ *
 خمداد بن ابی سلیمان / ٧٨٨ * فضیل بن عمرو فقیمی / ٧٨٩ * حارث عکلی / ٧٨٩ * حارث بن
 حصیره / ٧٩٠ * عبدالله بن سائب / ٧٩٠ * عبدالاعلی بن عامر ثعلبی / ٧٩٠ * آدم بن
 سلیمان / ٧٩٠ * محمد بن جحادة / ٧٩١ * عبدالملک بن ابی بشیر / ٧٩١ * سالم بن ابی
 حفصة / ٧٩١ * ابان بن صالح / ٧٩٢ * طبقه چهارم / ٧٩٣ * منصور بن معتمر سلمی / ٧٩٣ * مغیره
 بن مقسم ضبی / ٧٩٤ * عطاء بن سائب ثقفی / ٧٩٤ * خصین بن عبدالرحمان / ٧٩٤ * عبدالله بن
 ابی سفیر همدانی / ٧٩٤ * ابو سنان ضرار بن مرة شیبانی / ٧٩٥ * ابو یحیی قنات / ٧٩٥ * ابوالهیثم
 عطار اسدی / ٧٩٥ * عمرو بن قیس ماصیز / ٧٩٥ * موسی بن ابی کثیر انصاری / ٧٩٥ * معاویة بن

اسحاق بن طلحة / ٧٩٦ * قابوس بن ابى ظبيان جنبى / ٧٩٦ * عبید المکتب / ٧٩٦ * محمد بن
سوقه / ٧٩٦ * حبيب بن ابى عمرة قصاب ازدی / ٧٩٦ * یزید بن ابى زیاد / ٧٩٧ * عمار بن ابى معاوية
دُهْنى / ٧٩٧ * حسن بن عمرو فُقَيْمى / ٧٩٧ * عاصم بن کُثيب بن شهاب جَزْمى / ٧٩٧ * ربیع بن
سُحَيم اسدى / ٧٩٨ * ابومسکین / ٧٩٨ * ابو اسحاق ابراهيم بن مُسليم هجرى / ٧٩٨ *
أَعْمَش / ٧٩٨ * اسماعيل بن ابى خالد / ٨٠٠ * فراس بن يحيى هَمْدانى / ٨٠١ * جابر بن یزید
جُعْفى / ٨٠١ * ابو اسحاق شيبانى / ٨٠٢ * مطرف بن طريف حارثى / ٨٠٢ * اسماعيل بن سمیع
حنفى / ٨٠٢ * علاء بن عبدالکريم يامى / ٨٠٢ * عيسى بن مُسيب بجلى / ٨٠٣ * محمد بن ابى
اسماعيل سَلْمى / ٨٠٣ * خالد بن سَلْمة بن عاص / ٨٠٣ * بُکیر بن عَتِيق / ٨٠٣ * جعد بن
ذکوان / ٨٠٤ * خَلَام بن صالح عَنبِى / ٨٠٤ * ابوهيثم / ٨٠٤ * زبرقان بن عبدالله عَندى / ٨٠٤ * ابو
يعفور عَندى / ٨٠٤ * عيسى بن ابى عزة / ٨٠٥ * علاء بن مسيب بن رافع اسدى / ٨٠٥ * هارون بن
عَنتره / ٨٠٥ * حسن بن عبيدالله نخعى / ٨٠٥ * مجالد بن سعيد همدانى / ٨٠٥ * ليث بن ابى
سَلِيم / ٨٠٦ * أَجَلَح بن عبدالله كندى / ٨٠٦ * عبدالملك بن ابى سليمان عَزْزَمى / ٨٠٦ * قاسم بن
وليد همدانى / ٨٠٧ * عبدالله بن شبرمة ضَبى / ٨٠٧ * عمارة بن قعقاع بن شبرمة ضَبى / ٨٠٨ * یزید
بن قعقاع بن شبرمة ضَبى / ٨٠٨ * حسين بن حسن كندى / ٨٠٨ * غيلان بن جامع محاربى / ٨٠٩ *
ابراهيم بن محمد بن منتشر همدانى / ٨٠٩ * محوّل بن راشد بن ابى راشد نَهْدى / ٨٠٩ * عُمَيْر بن
يزيد / ٨٠٩ * حجاج بن عاصم محاربى / ٨٠٩ * ابوحيان تيمى / ٨١٠ * موسى جُهْنى / ٨١٠ * حسن
بن حر / ٨١٠ * وليد بن عبدالله بن جَمَع خزاعى / ٨١٠ * ضَلْت بن بهرام / ٨١٠ * حَنَس بن حارث بن
لقيط نخعى / ٨١٠ * وقاء بن اياس اسدى / ٨١١ * بدر بن عثمان / ٨١١ * سعيد بن مرزبان / ٨١١ *
سليمان بن يُسَيْر / ٨١١ * عُبَيْدَة بن مُعتب ضَبى / ٨١١ * زكرياء بن ابى زائدة / ٨١١ * ابان بن عبدالله
بن ضَخر بن عَيْلَة بجلى / ٨١٢ * صَباح بن ثابت بجلى / ٨١٢ * عبدالرحمان بن زبيد يامى / ٨١٢ *
سعيد بن عبید طايى / ٨١٢ * موسى صغير / ٨١٣ * معرف بن واصل / ٨١٣ * عيسى بن
مغيرة / ٨١٣ * ابو بحر هلالى / ٨١٣ * ابو بَحر / ٨١٣ * شوذب / ٨١٤ * ابو عَدَيْش / ٨١٤ * ابو
عَنبَس / ٨١٤ * طبقه پنجم / ٨١٤ * محمد بن عبدالرحمان / ٨١٤ * اشعث بن سوار / ٨١٥ * محمد
بن سائب كلبى / ٨١٥ * خَجَاج بن ارطاة / ٨١٦ * ابوجناب كلبى / ٨١٦ * ابان بن تغلب ربعى / ٨١٧ *
محمد بن سالم / ٨١٧ * ابوكبران مرادى / ٨١٧ * بشير بن سلمان نَهْدى / ٨١٧ * بشير بن
مُهاجر / ٨١٧ * بُكَيْر بن عامر بجلى / ٨١٨ * محل بن مُخرز ضَبى / ٨١٨ * محمد بن قيس
اسدى / ٨١٨ * طلحة بن يحيى بن طلحة بن عبيدالله / ٨١٨ * عبدالرحمان بن اسحاق / ٨١٨ *

- اسحاق بن سعید بن عمرو / ۸۱۹ * عمر بن ذر / ۸۱۹ * عقبه بن ابوصالح / ۸۱۹ * عقبه بن ابی
عِیْزَار / ۸۱۹ * عبدالعزیز بن سیاہ / ۸۱۹ * یوسف بن ضہیب / ۸۲۰ * یونس بن ابی اسحاق
سبیعی / ۸۲۰ * داود بن یزید بن عبدالرحمان اودی / ۸۲۰ * برادرش، ادريس / ۸۲۰ * عبدالله بن
حبیب بن ابی ثابت / ۸۲۰ * فطر بن خلیفة حنّاط / ۸۲۰ * ابو حمزہ ثمالی / ۸۲۱ * مسعر بن
کدام / ۸۲۱ * مالک بن مغول / ۸۲۲ * ابوشہاب اکبر / ۸۲۲ * ابو عُمَیْس / ۸۲۲ * مسعودی / ۸۲۳ *
عبدالجبّار بن عباس شہامی / ۸۲۳ * اُمّی بن ربیعۃ صیرفی / ۸۲۳ * ہشام صیرفی / ۸۲۳ * موسی بن
قیس خَضْرَمی / ۸۲۴ * داود بن نُصَیْر طایبی / ۸۲۴ * سُؤید بن نَجیح / ۸۲۵ * محمد بن عبیداللہ
عَرَزَمی فزاری / ۸۲۵ * حسن بن عُمارة بَجَلی / ۸۲۵ * ہارون بن ابی ابراہیم ثقفی / ۸۲۵ * مُجمَع بن
یحییٰ انصاری / ۸۲۵ * ابو حنیفہ / ۸۲۶ * ابوزوق / ۸۲۶ * ابو یغفور صغیر / ۸۲۶ * سَری بن اسماعیل
ہمدانی / ۸۲۶ * اسماعیل بن عبدالملک بن رُفَیْع / ۸۲۷ * سَلْمَة بن نَیْبَط / ۸۲۷ * ذَلْہَم بن
صالح / ۸۲۷ * محمد بن علی سلمی / ۸۲۷ * عیسیٰ بن عبدالرحمان سلمی / ۸۲۷ * سَعْد بن اوس
عَبَسی / ۸۲۷ * طبقہ ششم / ۸۲۸ * سفیان بن سعید / ۸۲۸ * اسرائیل بن یونس / ۸۳۲ * یوسف بن
اسحاق / ۸۳۲ * علی بن صالح / ۸۳۲ * برادرش، حسن بن حی / ۸۳۳ * اسباط بن نصر
ہمدانی / ۸۳۳ * یعلیٰ بن حارث / ۸۳۴ * محمد بن طلحة بن مُصرف یامی / ۸۳۴ * زُہَیْر بن
معاویہ / ۸۳۴ * برادرش، رُحیل بن معاویہ / ۸۳۵ * برادرشان، حُدیح بن معاویہ / ۸۳۵ * شیبان بن
عبدالرحمان / ۸۳۵ * قیس بن ربیع اسدی / ۸۳۵ * قبیصۃ بن جابر اسدی / ۸۳۵ * زائِدہ بن قدامہ
ثقفی / ۸۳۶ * ابوبکر تَهْمَلی / ۸۳۶ * شریک بن عبداللہ بن ابی شریک / ۸۳۶ * عیسیٰ بن
مختار / ۸۳۷ * ابوالأخوص / ۸۳۷ * کامل بن علاء تمیمی / ۸۳۷ * عمرو بن شمر جَعْفی / ۸۳۸ *
محمد بن سَلْمَة بن کُهَیْل خَضْرَمی / ۸۳۸ * برادرش، یحییٰ بن سَلْمَة بن کُهَیْل خَضْرَمی / ۸۳۸ *
ابواسرائیل ملانی عَبَسی / ۸۳۸ * جراح بن ملیح / ۸۳۸ * مفضل بن یونس / ۸۳۹ * مُفضل بن
مُهَلْہَل / ۸۳۹ * حیّان بن علی عَنزِی / ۸۳۹ * برادرش، مندل بن علی عَنزِی / ۸۳۹ * ابو
زبید / ۸۴۰ * ابو کَدینہ / ۸۴۰ * ہُرَیْم بن سفیان / ۸۴۰ * ہانی بن ایوب جَعْفی / ۸۴۰ * منصور بن
ابی اسود / ۸۴۰ * برادرش، صالح بن ابی اسود / ۸۴۰ * عبدالرحمان بن حُمَید رُوَاسی / ۸۴۱ *
برادرش، ابراہیم بن حُمَید رُوَاسی / ۸۴۱ * مسلمة بن جعفر / ۸۴۱ * جعفر بن زیاد احمر / ۸۴۱ * عمرو
بن ابی مقدم عَجَلی / ۸۴۱ * سَلْمَة بن صالح أحمَر جَعْفی / ۸۴۱ * خَشْرَج بن نباتہ / ۸۴۲ * قاسم بن
معن / ۸۴۲ * ابوشیبہ / ۸۴۲ * ابوالمُحْتَاة / ۸۴۲ * مبارک بن سعید بن مسروق / ۸۴۳ * اسماعیل بن
ابراہیم بن مُہاجر بَجَلی / ۸۴۳ * حمزہ زَیَات / ۸۴۳ * محمد بن ابان / ۸۴۴ * طبقہ ہفتم / ۸۴۴ *

ابوبکر بن عیاش / ۸۴۴ * سَعِیْر بن خِمْس / ۸۴۵ * عبدالسلام بن حرب مِلّائی / ۸۴۵ * مُطَلِّب بن زیاد
 بن ابی زُهَیْر قُرَشِی / ۸۴۵ * سیف بن هارون بُرْجُمِی / ۸۴۵ * برادرش، سنان بن هارون / ۸۴۵ * عُمَر
 بن عُبَیْد طَنَافِسی / ۸۴۶ * زُفَر بن هذیل عَنبَری / ۸۴۶ * عَمَار بن محمد / ۸۴۶ * علی بن
 مُشَهِر / ۸۴۶ * مسعود بن سعد جُعَفِی / ۸۴۷ * عُمَر بن شیبیب مُسَلِی / ۸۴۷ * عمار بن سیف
 ضَبّی / ۸۴۷ * محمد بن فَضَیْل بن غَزْوَان / ۸۴۷ * عبدالله بن ادریس / ۸۴۷ * موسی بن محمد
 انصاری / ۸۴۸ * حفص بن غیاث / ۸۴۸ * ابراهیم بن حَمِید / ۸۴۸ * قاسِم بن مالک مُزَنِی / ۸۴۹ *
 عبدالرحمان بن عبدالملک بن ابجر کِنَانی / ۸۴۹ * عبدة بن سلیمان / ۸۴۹ * ابو خالد أَخْمَر / ۸۴۹ *
 یحیی بن یمان عَجَلِی / ۸۵۰ * ابوشهباب حنّاط / ۸۵۰ * عبیدالله بن عبدالرحمان اشجعی / ۸۵۰ *
 علی بن غراب / ۸۵۰ * ابومالک جُبَنی / ۸۵۰ * علی بن هاشم بن برید / ۸۵۱ * عبدالرحمان بن محمد
 محاربی / ۸۵۱ * عثم بن علی / ۸۵۱ * ابومعاویه ضریر / ۸۵۱ * عبدالرحمان بن سلیمان
 داری / ۸۵۱ * یحیی بن عبدالملک بن ابی غَنَیّة / ۸۵۲ * یحیی بن زکریاء بن ابی زاندة / ۸۵۲ * اسباط
 بن محمد قُرَشِی / ۸۵۲ * محمد بن بِشَر بن فُرَافِضَة عبّدی / ۸۵۲ * عبدالله بن نُمَیْر بن
 عبدالله / ۸۵۳ * وکیع بن جَزَاح / ۸۵۳ * ابواسامة / ۸۵۳ * حسن بن ثابت / ۸۵۴ * عقبه بن خالد
 سکونی / ۸۵۴ * زیاد بن عبدالله بن طفیل بَکّائی / ۸۵۵ * احمد بن بشیر / ۸۵۵ * جعفر بن
 عَوْن / ۸۵۵ * حسین بن علی جُعَفِی / ۸۵۵ * عائذ بن حبیب / ۸۵۶ * یَعْلَى بن عبید بن ابی أمیه
 طَنَافِسی / ۸۵۶ * برادرش، محمد بن عبید بن ابی أمیه طَنَافِسی / ۸۵۶ * عمران بن عَیْنَة / ۸۵۷ *
 یحیی بن سعید / ۸۵۷ * برادرش، عبدالملک بن سعید / ۸۵۷ * محاضر بن مورع / ۸۵۷ * حَمَید بن
 عبدالرحمان بن حَمِید رَوَاسِی / ۸۵۷ * محمد بن ربیعة / ۸۵۸ * سعید بن محمد ثقفی وراق / ۸۵۸ *
 قَرَان بن تَمَام اسدی / ۸۵۸ * یونس بن بُکَیْر / ۸۵۸ * عبدالحمید بن عبدالرحمان
 جَمَانی / ۸۵۹ * عبیدالله بن موسی بن مختار عَنبِسی / ۸۵۹ * ابو نُعَیْم فضل بن دُکَیْن بن حماد بن
 زُهَیْر / ۸۵۹ * محمد بن قاسِم اسدی / ۸۶۰ * محمد بن عبدالاعلی بن کناسه اسدی / ۸۶۰ * علی بن
 ظبیان عَبّسی / ۸۶۱ * طبقه هشتم / ۸۶۱ * یحیی بن آدم بن سلیمان / ۸۶۱ * زید بن حباب
 عَکَلِی / ۸۶۱ * ابواحمد زبیری / ۸۶۲ * ابوداود حَفَری / ۸۶۲ * قبیصة بن عُقَبَة / ۸۶۲ * عمرو بن
 محمد عنقزی / ۸۶۲ * معاویة بن هشام قصار / ۸۶۳ * عبدالعزيز بن ابان قرشی / ۸۶۳ * علی بن
 قادم / ۸۶۳ * ثابت بن محمد کِنَانی / ۸۶۳ * هشام بن مقدم / ۸۶۳ * ابو عَسَّان / ۸۶۴ * احمد بن
 عبدالله بن یونس / ۸۶۴ * طَلْق بن عَنَام / ۸۶۴ * اسحاق بن منصور سلولی / ۸۶۵ * بکر بن
 عبدالرحمان / ۸۶۵ * خالد بن مخلد قَطَوَانی / ۸۶۵ * اسحاق بن منصور / ۸۶۵ * عُبَیْد بن

- سعید / ۸۶۶ ✽ برادرش، عتبسة بن سعید / ۸۶۶ ✽ رباح بن خالد / ۸۶۶ ✽ نوفل بن... / ۸۶۶ ✽
 عبدالرحیم بن عبدالرحمان / ۸۶۶ ✽ زکریاء بن عدی / ۸۶۷ ✽ عبدالرحمان بن مُصعب مغنی / ۸۶۷ ✽
 علی بن عبدالحمید معنی / ۸۶۷ ✽ عون بن سلام / ۸۶۷ ✽ سُوید بن عمرو کلبی / ۸۶۷ ✽ یحیی بن
 یغلی / ۸۶۷ ✽ عمرو بن خَمَاد بن طلحة قنَاد / ۸۶۸ ✽ محمد بن صلت / ۸۶۸ ✽ اسماعیل بن ابان
 وِزَاق / ۸۶۸ ✽ حسن بن ربیع / ۸۶۸ ✽ عبدالحمید بن صالح / ۸۶۹ ✽ حسن بن بشر / ۸۶۹ ✽ احمد بن
 مفضل / ۸۶۹ ✽ عثمان بن حکیم اودی / ۸۶۹ ✽ برادرش، علی بن حکم اودی / ۸۶۹ ✽ شهاب بن عباد
 عبّدی / ۸۶۹ ✽ هیثم بن عبیدالله مفتی / ۸۷۰ ✽ یحیی بن عبدالحمید بن عبدالرحمان حِمّانی / ۸۷۰ ✽
 یوسف بن بهلول / ۸۷۰ ✽ سعید بن شرحبیل کندی / ۸۷۰ ✽ عثمان بن زفر / ۸۷۰ ✽ یحیی بن بشر بن
 کثیر / ۸۷۱ ✽ طبقه نُهَم / ۸۷۱ ✽ اسماعیل بن موسی / ۸۷۱ ✽ حمدان بن محمد بن سلیمان
 اصفهانی / ۸۷۱ ✽ منجاب بن حارث تمیمی / ۸۷۱ ✽ عثمان بن محمد بن ابراهیم بن عثمان
 عبّسی / ۸۷۱ ✽ برادرش، عبدالله بن محمد بن ابی شیبّه / ۸۷۲ ✽ احمد بن اسد بن عاصم / ۸۷۲ ✽ عمر
 بن حفص بن غیاث نخعی / ۸۷۲ ✽ ثابت بن موسی / ۸۷۲ ✽ محمد بن عبدالله بن ثَمیر / ۸۷۳ ✽ هارون
 بن اسحاق همدانی / ۸۷۳ ✽ محمد بن علاء / ۸۷۳ ✽ عبید بن یعیش / ۸۷۳ ✽ یوسف بن یعقوب
 صفار / ۸۷۳ ✽ لیث بن هارون / ۸۷۴ ✽ فروة بن ابی مغراء / ۸۷۴ ✽ ابوهشام رفاعی / ۸۷۴ ✽ ابوسعید
 اشج / ۸۷۴ ✽ سعید بن عمرو / ۸۷۴ ✽ جبارة بن مُغَلّس مالکی / ۸۷۴ ✽ ضرار بن صُرْد طحّان / ۸۷۵ ✽
 اسماعیل بن محمد / ۸۷۵ ✽ اسماعیل بن بهرام / ۸۷۵ ✽ عبدالله بن بزاد اشعری / ۸۷۵ ✽ علاء بن عمر
 حنفی / ۸۷۵ ✽ حسین بن عبدالاول / ۸۷۵ ✽ یزید بن مهفران / ۸۷۶ ✽ مروان بن جعفر / ۸۷۶ ✽
 مسروق بن مرزبان کندی / ۸۷۶

طبقه سوم از تابعان اهل مدینه

علی بن عبدالله بن عباس

ابن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قُصی، مادرش زُرْعَةُ دختر مشرح بن معدی کرب بن ولیعه بن شُرْحَبِیل بن معاویه بن حُجْر الْقِرْد بن حارث الولاده بن عمرو بن معاویه بن حارث بن معاویه بن ثور بن مُرْتَع بن ثور است. بدین گونه نسب مادری او به قبیله کِنْدَه می رسد. کنیه اش ابو محمد بوده است.

علی بن عبدالله در شبی که علی بن ابی طالب که خدایش رحمت کناد کشته شد یعنی در رمضان سال چهارم هجرت متولد شد و بدین مناسبت نام علی بر او نهادند و کنیه ابو الحسن به او دادند. سالها بعد، عبدالملک بن مروان به او گفت: به خدا سوگند که نمی توانم این نام و کنیه را بر تو تحمل کنم یکی را تغییر بده. علی بن عبدالله کنیه خود را به ابو محمد تغییر داد.

علی بن عبدالله این فرزندان را آورده است: محمد که مادرش عالیه دختر عبیدالله بن عباس بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف است. داود و عیسی که مادرشان کنیز بوده است. سلیمان و صالح که مادر آن دو هم کنیز بوده است. احمد، پُشْر، مُبَشَّر که از آنان نسلی باقی نمانده است و اسماعیل و عبدالصمد که مادر ایشان نیز کنیز بوده است. عبدالله اکبر که نسلی از او باقی نماند، ام حبیب و مادرشان أم ایها دختر عبدالله بن جعفر بن ابی طالب بوده است. عبیدالله که او را هم نسلی نمانده و مادرش از خاندان حریش بوده است. عبدالملک و عثمان و عبدالرحمان و عبدالله اصغر که همان سفاح است و در شام قیام و خروج کرد و یحیی و اسحاق و یعقوب و عبدالعزیز و اسماعیل اصغر و عبدالله اوسط که به احنف معروف بوده و نسلی برای او نمانده است که مادران ایشان کنیز بوده اند. فاطمه، أم عیسی کبری و ام عیسی صغری و امینه و لبابه و بریهه کبری و بریهه صغری و میمونه و ام علی و عالیه که مادران

ایشان کنیز بوده‌اند.

ام عیسی صغری دختر علی بن عبدالله بن عباس همسر عبدالله بن حسین بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب بوده است. ام عیسی برای عبدالله بن حسین فرزند نیاورده است، و چون عبدالله بن حسین در گذشت ام عیسی هم به سبب همسری و هم به نسب و خویشاوندی پدری از او ارث برد. امینه دختر علی همسر یحیی بن جعفر بن تمام بن عباس بن عبدالمطلب بود. او هم برای یحیی فرزندی نیاورد. لبابه دختر علی بن عبدالله بن عباس همسر عبیدالله بن قثم بن عباس بن عبدالمطلب بوده است.^۱ برای او محمد را آورده که در کودکی در گذشته است و دختری به نام بریقه، این بریقه همسر جعفر پسر منصور عباسی بوده است. جعفر همان جعفر اصغر است که به ابن کردیه معروف بوده است. دختران دیگر علی بن عبدالله بن عباس ظهور و بروزی نداشته‌اند. فاطمه دختر علی بن عبدالله از همه دخترانش بزرگتر و از همگان برتر و پسندیده‌تر بوده و برادران و برادرزادگانش سفاک و منصور به سبب خرد و دوراندیشی و اندیشه درست او، او را گرامی می‌داشتند و در بزرگداشت او فروگذاری نمی‌کردند.

علی بن عبدالله بن عباس کوچکترین فرزند پدر خود بوده است. او زیباترین و تنومندترین قرشی بر روی زمین و پر نمازترین ایشان بوده و به سبب بسیاری عبادت و فضیلت به او سجاد می‌گفته‌اند.

فضل بن دُکین از ابوساسان هُشیم بن هشام، از ابوالمغیره ما را خبر داد که می‌گفته است: «آنچه جستجو می‌کردیم که کفشی به اندازه پای علی بن عبدالله بن عباس بیابیم نمی‌یافتیم ناچار سفارش می‌دادیم که کفش و سرپایی برای او بسازند. و چنان بود که هرگاه خشمگین می‌شد تا سه روز نشان خشم در او شناخته می‌شد، او گاهی در شبانروز هزار رکعت نماز می‌گزارد.^۲»

عبیدالله بن محمد بن عایشه قرشی تیمی از گفته پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است: «علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب به پسرش سلیمان وصیت کرد. او را گفتند: به سلیمان وصیت می‌کنی و محمد را وصی خود نمی‌کنی؟ گفت: خوش نمی‌دارم که او را با

۱. در متن در چاپ بریل و بیروت به اشتباه قثم بن عباس بن عبیدالله بن عباس چاپ شده است.

۲. ظاهراً در این گونه روایات عدد هزار برای مبالغه است. در فارسی هم بسیار آمده است مانند «هزار جهد بکردم که سر عشق بیوشم».

وصیت آلوده سازم.

عبدالله بن محمد ما را گفت که پدرم می‌گفت از مشایخ شنیدم که می‌گفتند: * خلافت به آنان رسید در حالی که به خدا سوگند در منطقه حمیمه هیچ‌کس از آنان بیشتر قرآن نمی‌خواند و بهتر عبادت نمی‌کرد و پارسا تر نبود.

معن بن عیسی از عطف بن خالد وابصی ما را خبر داد که می‌گفته است: * علی بن عبدالله بن عباس را دیدم که موهای خود را با رنگ سیاه خضاب می‌بست. عبدالله بن طاوس گاهی از او روایت نقل کرده است. علی بن عبدالله بن عباس محدثی مورد اعتماد و کم‌حدیث بوده است.

محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد که علی بن عبدالله بن عباس به سال یکصد و هیجده در گذشته است. ابومعشر و کسان دیگری غیر از او گفته‌اند که علی بن عبدالله به سال یکصد و هفده در شام در گذشته است.

عباس بن عبدالله

ابن عباس بن عبدالمطلب بن هاشم. مادرش زرعۃ دختر مِشْرَح بن معدی کرب بن ولیعه از قبیله کنده است که همو مادر برادرش علی بن عبدالله هم بوده است. عباس بن عبدالله بزرگترین فرزند ابن عباس بوده و کنیه ابن عباس هم به نام او بوده است. از عباس بن عبدالله گاهی روایت شده است. عباس بن عبدالله این فرزندان را آورده است: عبدالله که مادرش مریم دختر عباد بن مسعود بن خالد بن مالک بن ربیع بن سلمی بن جندل بن نهشل بن دارم بن مالک بن حنظله بن مالک بن زید منات بن تمیم بن مر بن اذ بن طابخه بن الیاس بن مضر بوده است. عون که مادرش حبیبه دختر زبیر بن عوام بن خویلد بن اسد بن عبدالعزی بن قُصی بوده است. محمد و دختری به نام قریبه که مادر آن دو جعدہ دختر اشعث بن قیس بن معدی کرب بن معاویه بن جبلة کندی است. عباس بن عبدالله پس از رحلت حسن بن علی بن ابی طالب با جعدہ ازدواج کرد.

اعقاب عباس بن عبدالله بن عباس منقرض شده‌اند و هیچ‌کس از آنان باقی نمانده است و امروز - قرن سوم هجری - از اعقاب عبدالله عباس جز از فرزندانگان علی بن عبدالله بن عباس که هم شمارشان بسیار و هم عهده‌دار خلافت‌اند کسی باقی نمانده است.

عبدالله بن عبیدالله بن عباس

ابن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف، مادرش کنیزی بوده است. عبدالله بن عبیدالله این فرزندان را آورده است: حسن و حسین که مادرشان اسماء دختر عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب بن هاشم است. عبدالله بن عبیدالله از عموی خود عبدالله بن عباس روایت نقل کرده است و پسرش حسین و دیگران آن روایات را از او شنیده و نقل کرده‌اند. عبدالله بن عبیدالله محدثی مورد اعتماد بوده و احادیثی نقل کرده است. نسل او از میان رفته است و هیچ کس از آنان باز نمانده است.

عباس بن عبیدالله

ابن عباس بن عبدالمطلب بن هاشم، مادر او هم کنیز بوده است. او برادر مادری عبدالله نیست. عباس بن عبیدالله این فرزندان را آورده است: عباس که نسلی از او نمانده است. سلیمان و داود و قُثم اکبر که در کودکی درگذشته است و قُثم اصغر که کارگزار ابو جعفر منصور بر یمامه بوده است. ام جعفر و میمونه که همان ام محمد است و عبده و عالیه و ام جعفر دیگری که مادران ایشان کنیز بوده‌اند. بازماندگان و فرزندان عباس هم اکنون در بغداد هستند. از عباس بن عبیدالله هم گاهی روایت نقل شده است.

جعفر بن تمام بن عباس

ابن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قُصی، مادرش عالیه دختر نهیک بن قیس بن معاویه از خاندان هلال بن عامر بن صَعْصَعَة است. جعفر بن تمام این فرزندان را آورده است: یحیی و احمد و دختری به نام عَلِیَة که مادرشان کنیزی بوده است. ام حبیب که مادرش رعون دختر سلیمان بن نعمان بن قیس بن معدی کرب از قبیله کِنْدَه است. ام جعفر که مادرش ام عثمان دختر ابی بکر بن ابی قیس است. این ابوبکر همان عمرو بن حُبیب بن سیار بن نزار بن معیص

بن عامر بن لوی است. فرزندان و فرزندزداگان جعفر بن تمام بن عباس منقرض شده‌اند و هیچ‌کس از ایشان نمانده است. از جعفر بن تمام گاهی حدیث روایت شده است.

عبدالله بن معبد بن عباس

ابن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف، مادرش ام جمیل دختر سائب بن حارث بن خزیمه بن بجیر بن هزیم بن رویبه بن عبدالله بن هلال بن عامر بن صعصعه است. عبدالله این فرزندان را آورده است: معبد و عباس اکبر و عبدالله و امّ ایها که مادرشان ام محمد دختر عبیدالله بن عباس بن عبدالمطلب بن هاشم است. محمد که مادرش جَمْرَة دختر عبدالله بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب است. ابراهیم، عباس اوسط و عباس اصغر که والی مکه بوده است و عبدالله و لبابه که مادران ایشان کنیز بوده‌اند. از عبدالله بن معبد گاه روایت شده و محدثی مورد اعتماد بوده است.

عبدالله بن عبدالله بن حارث بن نوفل

ابن حارث بن عبدالمطلب بن هاشم، مادرش خالده دختر معتب بن ابی لهب بن عبدالمطلب بن هاشم بوده است. عبدالله بن عبدالله بن حارث این فرزندان را آورده است: سلیمان و عیسی که مادرشان کنیزی است. عاتکه که او هم مادرش کنیز بوده است و حمّاده از کنیزی دیگر. زُهری از عبدالله بن عبدالله گاهی حدیث روایت کرده است. عبدالله محدثی مورد اعتماد و کم حدیث بوده است.

اسحاق بن عبدالله بن حارث

ابن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب بن هاشم، مادرش ام عبدالله دختر عباس بن ربیع بن حارث بن عبدالمطلب است. اسحاق این فرزندان را آورده است: عبدالله و عبدالرحمن و طَلّاب و یعقوب که مادرشان ام عبدالله دختر عبدالرحمان بن عباس بن ربیع بن حارث بن عبدالمطلب است. هند و ام عمر که مادرشان کنیزی بوده است.

صَلْت بن عبدالله

ابن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب بن هاشم و مادرش کنیزی بوده است. صلّت بن عبدالله این فرزندان را آورده است: یحیی که مادرش امامه دختر مغیره بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب است. حَمَید که مادرش زینب دختر عبدالله بن ابی احمد بن جحش بن رثاب اسدی است. فاطمه که مادرش کنیزی است. صلّت فقیه و عابد بوده است.

محمد بن عبدالله

ابن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب. مادرش هند دختر خالد بن حزام بن خُوَیلد بن اسد بن عبدالعزی بن قُصی است که به ام خالد معروف بوده است. محمد بن عبدالله این فرزندان را آورده است: قاسم و معاویه که مادرشان ضُرَیْبَة دختر حارث بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب است و از آن دو نسلی باز نمانده است. جعفر و قسیمه که مادرشان حمیده دختر ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب است. گاهی زُهری از محمد بن عبدالله بن نوفل حدیث نقل کرده است.

زید بن حسن

ابن علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم. مادرش اُمّ بشیر دختر ابومسعود بوده است و این ابومسعود همان عقیبه بن عمرو بن ثعلبه بن أسیره بن عسیره بن عطیة بن جدارة بن عوف بن حارث بن خزرج است. زید بن حسن این فرزندان را آورده است: محمد که مادرش کنیزی بوده است. او در گذشته و نسلی از او باز نمانده است. حسن بن زید که مادر او هم کنیز بوده است و برای ابوجعفر منصور حکومت مدینه را عهده دار بوده است. نفیسه که مادرش لبابة دختر عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب بن هاشم بوده است و او را ولید بن عبدالملک بن مروان به همسری گرفته است و نفیسه در حالی که همسر ولید بوده در گذشته است.

محمد بن عمر واقدی از گفتهٔ عبدالرحمان بن ابی موال ما را خبر داد که می گفته است * زید بن حسن را می دیدم که سوار می شد و می آمد و کنار سوق الظهر می ایستاد و خود می دیدم که مردم به او می نگریستند و از تناوری او شگفت می کردند و می گفتند نیای او رسول خداست.

محمد بن عمر واقدی می گوید * زید بن حسن گاهی از جابر بن عبدالله روایت می کرده است.

محمد بن عمر واقدی از گفتهٔ عبدالله بن ابی عبیده به ما خبر داد که می گفته است * روز مرگ زید بن حسن که در منطقهٔ بطحاء ابن ازهر در چند میلی مدینه در گذشته بود و جنازه اش را به مدینه می آوردند پشت سر پدرم سوار بر مرکب بودم همینکه به گردنه و میان دو منار رسیدیم جنازهٔ زید بن حسن که آن را در هودجی نهاده و بر شتر بار کرده بودند پیدا شد. عبدالله بن حسن بن حسن در حالی که ردای خود را به کمر بسته بود و پشتش برهنه بود پیاده پیشاپیش آن در حرکت بود پدرم به من گفت: پسر جان! پیاده شو رکاب را بگیر تا من پیاده شوم. به خدا سوگند اگر عبدالله پیاده حرکت کند و من سوار باشم هرگز مهر و رحمتی نسبت به من نخواهد ورزید - هیچ پوششی از من پذیرفته نخواهد بود - پدرم پیاده شد و من سوار بر خر شدم. پدرم همچنان پیاده می رفت تا پیکر زید را به خطنه اش در محلهٔ بنی حُدَیله بردند و غسل دادند و سپس بر سر بر نهادند و به سوی بقیع بردند.

حَسَنُ بنِ حَسَنِ

ابن علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم. مادرش خولة دختر منظور بن زبّان بن سیّار بن عمرو بن جابر بن عقیل بن هلال بن سُمَیّ بن مازن بن فزاره بوده است. حسن بن حسن این فرزندان را آورده است: محمد که مادرش رَمَلَة دختر سعید بن زید بن عمرو بن نُفیل بن عبدالعزّی بن ریاح بن عبدالله بن قرط بن رزاح بن عدی بن کعب بوده است. عبدالله که در کوفه در زندان ابوجعفر منصور در گذشته است و حسن و ابراهیم که این دو هم در زندان منصور در گذشته اند، زینب که ولید بن عبدالملک بن مروان با او ازدواج کرده و سپس از او جدا شده است و اُم کلثوم که مادر این پنج تن فاطمه دختر حسین بن علی بن ابی طالب بوده است و مادر فاطمه ام اسحاق دختر طلحة بن عبیدالله بن عثمان بن عمرو بن کعب بن سعد بن

تیم بن مرّه بوده است. جعفر و داود و فاطمه و ام القاسم که همان قَسِیمَة است و مُلَیکَه که مادرشان کنیزی به نام حبیبه فارسی است که به خاندان ابی اَپس از جدیله وابسته بوده است. ام کلثوم که مادرش کنیزی بوده است.

شِبَابَة بن سَوَّار فزاری از فَضَّیل بن مرزوق ما را خبر داد که می گفته است خودم شنیدم که * حسن بن حسن به مردی که درباره ایشان غلو و مبالغه می کرد می گفت: ای وای شما! ما را برای خدا و در راه خدا دوست بدارید. اگر خدای را فرمان بردیم ما را دوست بدارید و اگر خدای را نافرمانی کردیم ما را دشمن بدارید. آن مرد به حسن گفت: شما نزدیکان و خاندان رسول خدائید. پاسخ داد که وای بر تو اگر خداوند کسی را بدون فرمان برداری و فقط به سبب خویشاوندی رسول خدا از عذاب معاف می فرمود بدون شک کسی که از لحاظ پدر و مادر به رسول خدا نزدیکتر از ماست بهره می برد - ظاهراً مقصود ابولهب است - به خدا سوگند من بیم آن دارم که شکنجه گنجه کار ما دو برابر باشد و امیدوارم پاداش نیکوکار ما دو برابر داده شود. وای بر شما از خدا بترسید و درباره ما سخن برحق بگویید - اعتقاد درست داشته باشید - که این کار بر آنچه می خواهید رساتر است و ما هم به همان اندازه از شما راضی خواهیم بود. سپس افزود: اگر آنچه شما اعتقاد دارید از دین خدا باشد و پدران ما به ما خبر نداده و ما را به آن ترغیب نکرده باشند نسبت به ما بد کرده اند. آن شخص رافضی به حسن بن حسن گفت: مگر پیامبر علیه السلام درباره علی نفرموده است «من کنتُ مولاة فَعَلِیُّ مولاة»؟ حسن گفت: به خدا سوگند اگر رسول خدا از این سخن حکومت و سلطنت را اراده می فرمود برای مردم تصریح می کرد همچنان که درباره نماز و زکات و روزه و حج خانه خدا تصریح و به روشنی بیان فرموده است و در آن صورت به آنان می فرمود: ای مردم! این شخص پس از من ولی شماست، که خیرخواهترین مردم برای مردم رسول خدا بوده است. وانگهی اگر به گونه ای که شما می گوید خدا و پیامبر، علی را برای این کار و قیام پس از پیامبر علیه السلام برگزیده بودند، باید خطا و گناه علی از همه مردم بزرگتر باشد که آنچه را پیامبر به او فرمان داده رها کرده است^۱ و او می بایست در آن

۱. علاوه بر آنکه فَضَّیل بن مرزوق از لحاظ بسیاری از بزرگان علم درایه و رجال چندان مورد اعتماد نیست و در این باره می توان به شماره ۶۷۷۲ میزان الاعتدال ذهبی مراجعه کرد، باید توجه داشت که به فرض درستی این سخن، حسن بن حسن در چنان گرفتاری به سر می برده که به گفته خود محمد بن سعد در چند سطر پیش سه پسر او در زندان ابو جعفر

باره همانگونه که پیامبر او را فرمان داده بود قیام می‌کرد یا آنکه عذر خود را برای مردم روشن می‌ساخت.

ابو جعفر محمد بن علی

ابن حسین بن علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب. مادرش أم عبدالله دختر حسن بن علی بن ابی طالب است.^۱ ابو جعفر محمد بن علی این فرزندان را آورده است: جعفر بن محمد و عبدالله بن محمد که مادرشان أم فزوة دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق است. ابراهیم بن محمد که مادرش ام حکیم دختر أسید بن مغیره بن أحنس بن شریق ثقفی است. علی و زینب که مادرشان کنیزی است. أم سلمة که مادر او هم کنیز است.

احمد بن عبدالله بن یونس از اسرائیل، از جابر ما را خبر داد که می‌گفته است: * ابو جعفر محمد بن علی مرا فرمود که ای جابر خصومت و جدل مکن که خصومت قرآن را تکذیب می‌کند.

احمد بن عبدالله بن یونس از فضیل بن عیاض، از لیث، از ابو جعفر محمد بن علی ما را خبر داد که می‌فرموده است: * با اصحاب خصومت و جدل همنشینی مکنید که آنان درباره آیات خدا ستیز و جدل می‌کنند.

حسن بن موسی از زهیر، از جابر ما را خبر داد که می‌گفته است: * به محمد بن علی گفتم: آیا کسی از شما اهل بیت هست که عقیده داشته باشد گناهی از گناهان موجب شرک است؟ فرمود: نه. گفتم: آیا کسی از شما خاندان هست که معتقد به رجعت باشد؟ فرمود: نه. گفتم: آیا کسی از شما خاندان هست که ابوبکر و عمر را دشنام دهد؟ فرمود: نه. آن دو را

→

منصور دوانیقی با بدترین صورت در گذشته یا کشته شده‌اند و بدون هیچ‌گونه شک این‌گونه سخنان از سر تقیه و بیم جان گفته می‌شده است نه از اعتقاد راستین. وانگهی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام مکرر سب خودداری خود را از قیام بیان فرموده که بیم صدمه خوردن به بنیان مقدس آئین محمدی (ص) را داشته است. با این همه چنان در بیعت نکردن پایداری فرمود که سرانجام وجود عزیزش را به گفته دشمن «کالجمل المخشوش» کشان‌کشان بردند. در این باره لطفاً به نامه شماره ۲۸ نهج‌البلاغه و شروح آن مراجعه فرمایید. این‌گونه سخنان که از راه تقیه گفته شده است در متون روایی و تاریخی اندک نیست و باید دقت کرد. م.

۱. ملاحظه می‌فرمایید که امام باقر علیه‌السلام نوه دختری حضرت مجتبی و نوه پسری حضرت سیدالشهدا و بدین‌گونه از دو جهت نواده حضرت امیر و حضرت صدیقه طاهره است.

دوست بدار و به آن دو مهرورزی کن و برای آن دو آمرزش خواهی کن.

شهاب بن عباد از ابراهیم بن حمید، از اسماعیل بن ابی خالد، از ابی الضحاک ما را خبر داد که: «ابو جعفر می فرموده است: بار خدایا من از مغیره بن سعید و بنان به سوی تو تبری می جویم.»^۱

عبید الله بن عبدالمجید حنفی از سفیان ثوری، از جعفر بن محمد، از پدرش ما را خبر داد که: «همواره موهای سر مادرش را جستجو و تمیز می کرده است.»^۲

فضل بن دُکین از یوسف بن مهاجر حدّاد ما را خبر داد که می گفته است: «ابو جعفر محمد بن علی را سوار بر استری دیدم که غلامی همراهش پیاده کنار استر حرکت می کرد. عَفّان بن مُسلم از معاویه بن عبدالکریم ما را خبر داد که می گفته است: «بر تن ابو جعفر محمد بن علی جبه و روپوش خز دیدم.»

فضل بن دُکین از شریک، از جابر، از ابو جعفر محمد بن علی ما را خبر داد که می گفته است: «ما آل محمد (ص) جامه های خز و رنگین (سرخ) و آنچه با گِل سرخ رنگ کرده باشند و جامه های بافت یمن را می پوشیم.»

حسن بن موسی از زهیر، از جابر، از ابو جعفر محمد بن علی ما را خبر داد که می فرموده است: «ما آل محمد (ص) جامه های خز و یمنی و رنگین و آنچه را با گِل سرخ رنگ کرده باشند می پوشیم.»

عبیدالله بن موسی از اسماعیل بن عبدالملک ما را خبر داد که می گفته است: «بر تن ابو جعفر محمد بن علی جامه ای نشان دار دیدم و از او پرسیدم، فرمود: نشان ابریشمی که به اندازه دو انگشت باشد عیبی ندارد.»

عبیدالله بن موسی و فضل بن دُکین هر دو از عمرو بن عثمان، از موهب ما را خبر دادند که می گفته است: «به تن ابو جعفر محمد بن علی ملافه ای سرخ دیدم.»

عبیدالله بن موسی از اسرائیل، از عبدالاعلی ما را خبر داد که می گفته است: «خود

۱. مغیره بن سعید از راویانی است که به گفته اردبیلی در جامع الرواة، ج ۲، ص ۲۵۴ بسیار دروغگو بوده و به حضرت باقر دروغ می بسته است. او به دست خالد بن عبدالله قسری حدود سال ۱۲۰ هجری با گروهی از یارانش کشته شد. به شماره ۸۷۱۰ میزان الاعتدال ذهبی مراجعه فرمایند. درباره بنان هم کسی به تفصیل سخن گفته که از بسیار دروغگویان بوده است. به شیخ طوسی، اختیار معرفة الرجال، چاپ مصطفوی، مشهد، ۱۳۴۸ ش، شماره های ۹۰۹ و ۵۴۴ و ۵۴۳ و ۵۱۱ مراجعه شود - م.

۲. این کار نمونه کمال فروتنی و صمیمیت پسران نسبت به مادر بوده است - م.

دیدم که محمد بن علی دنبالهٔ عمامه خود را پشت سرش می آویزد.

عبیدالله بن موسی از اسرائیل، از جابر ما را خبر داد که می گفته است: دیدم که محمد بن علی عمامه‌ای نشان دار داشت و نیز جامه‌ای نشان دار داشت که آن را می پوشید. یزید بن هارون از محمد بن اسحاق ما را خبر داد که می گفته است: ابو جعفر را دیدم در جامه‌ای نماز گزارد که گره آن را پشت سر بسته بود.

محمد بن عمر واقدی از عبدالرحمان بن عبدالعزیز، از حکیم بن حکیم بن عباد بن حنیف ما را خبر داد که می گفته است: ابو جعفر محمد بن علی را دیدم که در مسجد بر طیلسانی پیچیده و تا کرده تکیه داده بود. واقدی گوید: همواره به روزگار ما اشراف و اهل مروت که به مسجد می آمدند چنان بودند که بر عباهای تا کرده و پیچیده که غیر از عبا و ردایی بود که بر تن داشتند تکیه می دادند.

عبیدالله بن موسی و فضل بن دکین هر دو از اسرائیل، از عبدالاعلی ما را خبر دادند که می گفته است: دربارهٔ وسمه - به نقل عبیدالله - و رنگ سیاه - به نقل فضل بن دکین - از ابو جعفر محمد بن علی پرسیدم، پاسخ داد که آن خضاب خاندان ماست.

فضل بن دکین از نصیر بن ابی الاشعث قرادی، از ثویر ما را خبر داد که می گفته است: ابو جعفر محمد بن علی مرا گفت: ای ابو جهم با چه چیز خضاب می بندی؟ گفتم: با حنا و کتم. فرمود: آری این خضاب خاندان ماست.

احمد بن عبدالله بن یونس از زهیر، از عروه بن عبدالله بن قشیر جعفی ما را خبر داد که می گفته است: ابو جعفر محمد بن علی مرا گفت با وسمه خضاب ببند.

معن بن عیسی از هارون بن عبدالله بن ولید معیصی ما را خبر داد که می گفته است: به پیشانی و بینی ابو جعفر نشان سجده را دیدم که چندان زیاد نبود.

مالک بن اسماعیل از فضیل بن مرزوق، از قول مردی از ابو جعفر نقل کرد که می فرموده است: از خنده یا خنده بسیار بر حذر باشید و بپرهیزید که آن کار دانش را زدوده می سازد چه زدودنی.

حسن بن موسی از زهیر، از جابر، از ابو جعفر محمد بن علی ما را خبر داد که می گفته است: وقتی بر انگشترم نام خودم نقش بود و هر گاه می خواستم با زنان پیامیزم آن را در دهان خود می نهادم.

اسماعیل بن عبدالله بن ابی اویس از گفتهٔ ابو مصعب سعید بن مسلم بن بانک ما را خبر

داد که می‌گفته است: * بر تن ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بُردی دیدم. گوید: سالم آزاد کرده و وابسته عبدالله بن علی بن حسین برای من گفتم که ابو جعفر سفارش کرده است در همان برد کفن شود.

عبدالله بن موسی از اسرائیل، از جابر ما را خبر داد که می‌گفته است: * ابو جعفر سفارش فرمود تا در پیراهنی که در آن نماز می‌گزارده است کفن شود.

احمد بن عبدالله بن یونس از زهیر، از عروة بن عبدالله بن قشیر ما را خبر داد می‌گفته است: * از جعفر بن محمد پرسیدم پدرت را در چه چیز کفن کردید؟ فرمود: پدرم به من سفارش کرد که در پیراهنش پس از آنکه بندها و تکمه‌هایش را ببرم و در ردایش که آن را می‌پوشید و فزون بر آن بردی یمنی هم بخرم که پیامبر صلی الله علیه و آله در سه جامه کفن شد که یکی برد یمانی بود.

عبدالله بن مسلمة بن قعنب حارثی از سعید بن مسلم بن بانک ما را خبر داد می‌گفته است: * روی پیکر ابو جعفر محمد بن علی - به هنگام تشییع - بُردی خط دار دیدم.

عبدالرحمان بن یونس از سفیان بن عیینة، از جعفر بن محمد ما را خبر داد که می‌گفته است: * شنیدم پدرم محمد بن علی ضمن گفتگو با فاطمه دختر حسین در باره چیزی از اوقاف و صدقات حضرت ختمی مرتبت فرمود: امسال پنجاه و هشتمین سال من تمام می‌شود و در همان سال رحلت فرمود.

محمد بن عمر و اقدی می‌گویند: در روایت ما ابو جعفر محمد بن علی به سال یکصد و هفده و در هفتاد و سه سالگی در گذشته است. کس دیگری جز واقدی گفته است که ابو جعفر به سال یکصد و هیجده در گذشته است و ابونعیم فضل بن دکین گفته است ابو جعفر به سال یکصد و چهارده در مدینه رحلت کرده است.^۱

ابو جعفر محمد بن علی مورد اعتماد و پر دانش و بسیار حدیث بوده است ولی کسی که بتوان به سخن او استناد و احتجاج کرد از او روایت نکرده است.^۲

۱. با توجه به این موضوع که فرزندان و افراد خانواده در این موارد از دیگران آگاه‌ترند، باید روایت نقل شده از حضرت صادق علیه السلام را درباره مرگ حضرت باقر علیه السلام که در مبحث کتاب الحجّه اصول کافی آمده است پذیرفت که فرموده است: پدرم به سال یکصد و چهارده هجری در پنجاه و هفت سالگی رحلت فرموده و پس از رحلت پدرش علی بن حسین علیه السلام بوزده سال و دو ماه زندگی کرد. به اصول کافی، ج ۲، ترجمه دکتر سید جواد مصطفوی، ص ۳۳۷ مراجعه شود.

۲. جای بسی شگفتی است که ابن سعد چنین می‌گوید. برای آگاهی از یازده بودن این سخن ابن سعد به ترجمه حضرت باقر از

عبد الله بن علی

ابن حسین بن علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب. مادرش ام عبدالله دختر حسن بن علی ابی طالب است که مادر ابو جعفر هم بوده است. عبدالله بن علی بن حسین این فرزندان را آورده است: محمد از قَطُّ که همان أَحَدَب است، اسحاق ایضاً و أم کلثوم که به کلثم صَمَاء مشهور است، أم علی که همان علیه است و مادر ایشان کنیزی بوده است. قاسم و عالیه که مادرشان کنیز دیگری بوده است.

عمر بن علی بن حسین

ابن علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب. مادرش کنیزی است. عمر بن علی این فرزندان را آورده است: علی و ابراهیم و خدیجه که مادرشان کنیزی است. جعفر که همان بشیر است و مادرش ام اسحاق دختر محمد بن عبدالله بن حارث بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب است. محمد و موسی که همان کَرْدَم است و خدیجه و حَبَّه و مَحَبَّة و عبدة که مادرشان ام موسی دختر عمر بن علی بن ابی طالب است.

شبابه بن سوار از فضیل بن مرزوق ما را خبر داد که می گفته است: * از عمر بن علی و حسین بن علی، عموهای جعفر بن محمد پرسیدم آیا میان شما اهل بیت کسی هست که اطاعت از او واجب باشد و شما این حق را برای او بشناسید و هر کس این حق را برای او نشناسد به مرگ جاهلی می میرد؟ گفتند: نه، به خدا سوگند چنین چیزی میان ما نیست و هر کس از میان ما چنین ادعایی داشته باشد دروغ گو است. من - فضیل بن مرزوق - به عمر بن علی گفتم: خدایت رحمت کناد، این همان منزلتی است که شما می پندارید برای علی موجود

→

تاریخ ابن عساکر، تصحیح استاد محترم شیخ محمد باقر محمودی، سازمان و چاپ وزارت ارشاد اسلامی، تهران، ۱۴۱۳ ق، ص ۲۱۵ مراجعه شود که نام پانزده تن از بزرگان محدثان اهل سنت را به عنوان راویان حدیث از حضرت باقر علیه السلام نقل کرده است که از جمله ایشان زُهری و ابن جریر و عطاء بن ابی رباح اند و نیز به پا برگ صفحه ۱۳۰ همان کتاب به قلم مصحح محترم مراجعه فرمایند. این گونه بی توجهی و کم مهری از مواردی است که به راستی از ارزش کتاب طبقات می کاهد و نمی توان در باره ائمه اطهار و بزرگان مکتب تشیع به این کتاب و امثال آن اعتماد کرد - م.

است و پیامبر صلی الله علیه و آله به او وصیت فرموده است و پس از او برای حسین که حسن به او وصیت کرده است و سپس برای علی بن حسین که حسین به او وصیت کرده است پس از او برای محمد بن علی که علی به او وصیت کرده است محفوظ است. عمر بن علی گفت: به خدا سوگند پدرم رحلت کرد و حال آنکه دو کلمه هم وصیت نکرد. خدایشان بکشد - کسانی که این سخنان را می‌گویند - فقط می‌خواهند به نام ما نان بخورند، وای از این خنیس خُرو، این خنیس خُرو چیست؟ گفتیم: منظورت معلی بن خنیس است؟ آری همو را می‌گویم. به خدا سوگند مدت‌ها در بستر خود می‌اندیشم از قومی که که معلی بن خنیس ایشان را گمراه ساخته است و خداوند خرده‌های ایشان را دگرگون فرموده است.^۱

زید بن علی

ابن حسین بن علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب. مادرش کنیزی است. زید بن علی این فرزندان را آورده است: یحیی که در خراسان کشته شد، سَلْم بن أَحْوَز را نصر بن سیار به جنگ یحیی فرستاد و او یحیی را کشت، مادر یحیی رَیْطَه دختر ابوهاشم عبدالله بن محمد بن علی ابی طالب بوده است. عیسی و حسین که نابینا بوده و محمد که مادرشان کنیزی بوده است. محمد بن عمر و اقدی برای ما از گفته عبدالله بن جعفر نقل کرد که می‌گفته است: زید بن علی پیش هشام بن عبدالمملک رفت و گزارشی از وام بسیار خود و نیازهایی که داشت به او داد. هشام نه تنها هیچ نیازی از او بر نیآورد که بر او ترش رویی کرد و سخنان درشت گفت.^۲

عبدالله بن جعفر می‌گوید سالم برده آزاد کرده و وابسته هشام که پرده‌دار هشام هم بوده مرا خبر داد که: چون زید بن علی از پیش هشام بیرون آمد در حالی که از خشم سبیل خود را گرفته و آن را تاب می‌داد می‌گفت: آری هیچ کس دنیا را دوست نمی‌دارد مگر

۱. این مورد هم مانند یا برگی صفحه ۸ قابل تأمل است. به ویژه که در باره معلی بن خنیس گوناگون سخن گفته‌اند. برای اطلاع به شماره ۴۹۷ بحث اصحاب حضرت صادق در رجال شیخ طوسی و شماره ۱۱۱۴ رجال نجاشی مراجعه فرمایید.

۲. برای اطلاع بیشتر از این موضوع و بی ادبی هشام، در منابع کهن به سعودی، مروج الذهب، ج ۵، چاپ باریه دو مینار، ص ۴۶۸ و تاریخ طبری، ج ۷، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، بدون تاریخ، ص ۱۶۵، و شرح نهج البلاغه، ج ۷، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، مصر، ص ۲۸۶ مراجعه فرمایید - م.

آنکه زبون می شود. سپس بیرون رفت و آهنگ کوفه کرد و آن جا قیام کرد. در آن هنگام یوسف بن عمر ثقفی که از سوی هشام حاکم عراق بود کسی را به جنگ زید فرستاد و جنگ کردند. یاران زید که همراه او خروج کرده بودند پراکنده شدند و از زید کنار گرفته شدند. زید کشته شد و پیکرش را بردار کشیدند.

سالم می گفته است پس از چندی آنچه را که زید به هنگام بیرون آمدن از پیش هشام گفته بود به اطلاع او رساندم. هشام گفت: مادرت سوگوارت شود نمی توانستی این موضوع را پیش از این به من خبر دهی! آنچه او را راضی می کرد پانصد هزار درهم بود و پرداخت آن برای ما سبک تر از کاری بود که زید انجام داد - هزینه قیام او برای ما بیش از این مبلغ شد. محمد بن عمر و اقدی از گفته سَحْبَل بن محمد ما را خبر داد که می گفته است: * هیچ یک از خلیفگان را ندیدم که همچون هشام خون ریزی را ناخوش داشته باشد و این کار بر او دشوار آید. از کشته شدن زید بن علی و پسرش یحیی چنان ناراحت شد که گفت: دوست می داشتم من فدای ایشان گردم!*

محمد بن عمر و اقدی ما را گفت که از عبدالرحمان بن ابی الزناد شنیدم، از گفته پدرش می گفت که: * میان مروانیان بر هیچ کس چون هشام بن عبدالملک خون ریزی ناخوش نبود. قیام زید بن علی بر هشام سخت گران آمد. ولی چیزی نگذشت که سر زید را پیش هشام آوردند و پیکرش در کوفه بردار کشیده شد و این کار را یوسف بن عمر در خلافت هشام انجام داد.

محمد بن عمر و اقدی می گوید: * هنگامی که فرزندان عباس پیروز و حاکم شدند، عبدالله بن علی بن عبدالله بن عباس کنار گور هشام بن عبدالملک آمد و فرمان داد پیکرش را از گور بیرون آوردند و بردار کشیدند و گفت: این کار به سبب کاری است که با زید بن علی انجام داد.^۱

زید بن علی که خدایش رحمت کناد به روز دوشنبه دوم صفر سال یکصد و بیست هجری و گفته شده است به سال یکصد و بیست و دو کشته شده و هنگام کشته شدن چهل و دو سال داشته است.

زید بن علی از پدرش روایت کرده است، و از زید عبدالرحمان بن حارث بن عبدالله

۱. برای آگاهی بیشتر در این باره به بحث مفصل ابن ابی الحدید شماره ۱۰۴ شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۱۳۲-۱۲۸ مراجعه شود.

بن عیاش بن ابی ربیع روایت کرده است و از او بَسَّام صیرفی و عبدالرحمان بن ابی الزناد و جز آن دو نیز روایت کرده‌اند.^۱

حسین اصغر بن علی

ابن حسین بن علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب. مادرش کنیزی است. حسین اصغر این فرزندان را آورده است: عبدالله، عبیدالله أعرج، علی، هُشیمَة که مادرشان ام خالد دختر حمزة بن مصعب بن زبیر بن عوام است. محمد که مادرش کنیز است، حسن أخول و جاریة که مادر آن دو هم کنیزی است. امینه دختر حسین که مادرش بانویی از خاندان حارثه انصار است. ابراهیم و فاطمه که مادرشان کنیز است. حسین بن علی بن حسین کوچکترین فرزند پدر بوده و چندان زیسته است که محمد بن عمر واقدی او را دیده و از او روایت کرده است. در عین حال و با آنکه او در طبقه برادرانش نیست و سن او و کسانی را که درک کرده است با برادرانش مقایسه نمی‌شود ولی ما او را در همان طبقه برادرانش آوردیم.

عبدالله بن محمد بن الحنفیه

محمد پسر علی بن ابی طالب است. کنیه عبدالله، ابو هاشم و مادرش کنیزی است. عبدالله این فرزندان را آورده است: هاشم که کنیه او هم به نام هموست، محمد اصغر که نسلی از او باز نمانده است و مادر این دو دختر خالد بن علقمة بن حویرث بن عبدالله بن آبی اللحم بن مالک بن عبدالله بن غفار بن مُلّیل بن ضمرة بن بکر عبد منات بن کنانه است. محمد اکبر و لبابة دختر عبدالله و مادر آن دو فاطمة دختر محمد بن عبیدالله بن عباس بن عبدالمطلب است. علی و مرد دیگری که نامش را برای ما نگفته‌اند که مادرشان ام عثمان دختر ابو حُدیر عیاش بن عبدة بن مغیث بن جد بن عجلان از خاندان بَلّی از قبیله قضاغه است. طالب و عون و عبیدالله که مادر هر یک از ایشان کنیزی است. دختری به نام رَبِطَة که مادر یحیی بن زید

۱. برای آنگهی بیشتر از شرح حال و مکارم اخلاق و جگونگی قیام جناب زید بن علی می‌توان به کتابهای ابوالحسین زید الشهدید تألیف مرحوم سید محسن امین جاب موسسه آل البیت و شخصیت و قیام زید بن علی تألیف سید ابوقاسم رضوی اردکانی مراجعه کرد - م.

کشته شده در خراسان است. مادر ریطه هم نامش زَيْطَه و همان ام حارث و دختر حارث بن حارث بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب است. ام سلمه که مادرش کنیزی است.

ابوهاشم دانشمند و راوی و مورد اعتماد و کم حدیث بوده است. شیعیان به دیدارش می رفتند و دوستش می داشتند. او در شام همراه گروه بنی هاشم زندگی می کرد و چون مرگش فرا رسید به محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب وصیت کرد و گفت: تو صاحب این امر و حاکم هستی و حکومت در فرزندان تو خواهد بود و شیعیان را به او ارجاع داد و نامه ها و روایات خود را به او سپرد و به روزگار حکومت سلیمان بن عبدالملک بن مروان در حُمیمه در گذشت.^۱

حَسَن بن محمد بن حنفیه

و محمد پسر علی بن ابی طالب است. مادرش جمال دختر قیس بن مخرمه بن مطلب بن عبدمناف بن قُصَی است. کنیه حسن، ابو محمد و از خردمندان و از افراد ظریف بنی هاشم و در فضل و هیأت ظاهری بر برادرش ابوهاشم برتری داشته است. او نخستین کس است که سخن در ارجاء گفته است.

موسی بن اسماعیل از حماد بن سلمه، از عطاء بن سائب، از زاذان و میسرة ما را خبر دادند که گفته اند: * آن دو پیش حسن بن محمد بن علی رفته اند و او را در باره کتابی که در موضوع ارجاء نوشته بوده است سرزنش کرده اند و حسن به زاذان گفته است: ای اباعمر! دوست می دارم کاش مرده بودم و آن را نمی نوشتم.

اسماعیل بن ابراهیم عُلَیّه از خالد، از ابوالعریان اُنیس ما را خبر دادند که می گفته است: * بر تن حسن بن محمد پیراهنی نازک و نرم و بر سرش عمامه ای نازک دیدم. محمد بن عمر واقدی می گوید: حسن بن محمد به روزگار حکومت عمر بن عبدالعزیز در گذشته و نسلی از او بر جای نمانده است.^۲

۱. پروان ابوهاشم به هاشمیه معروف اند و برای آگاهی بیشتر می توان به شهرستانی، ملل و نحل، ج ۱، چاپ محمد سید کیلانی، مصر، ۱۳۸۷ ق، ص ۱۵۰ مراجعه کرد.

۲. شهرستانی در الملل و النحل، غیلان دمشقی را نخستین کس می داند که در باره ارجاء و قدر سخن گفته است و سپس به

محمد بن عُمَرُ

ابن علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب. مادرش اسماء دختر عقیل بن ابی طالب بن عبدالمطلب است. محمد بن عمر این فرزندان را آورده است: عُمَرُ، عبدالله، عبیدالله که مادرشان خدیجه دختر علی بن حسین بن ابی طالب است و از این هر سه روایت نقل شده است. جعفر که مادرش ام‌هاشم دختر جعفر بن جعفر بن جعدة بن هبیره بن ابی وهب بن عمرو بن عائذ بن عمر بن عمران بن مخزوم است.

معاویة بن عبدالله

ابن جعفر بن ابی طالب بن عبدالمطلب. مادرش کنیزی بوده است. معاویة بن عبدالله این فرزندان را آورده است: عبدالله که در سالهای پایانی حکومت مروان بن محمد در کوفه قیام کرد، جعفر که نسلی از او باز نمانده است و محمد که مادرشان ام عون دختر عون بن عباس بن ربیعة بن حارث بن عبدالمطلب است. سلیمان که مادرش کنیز بوده است. حسن و یزید و صالح و حَمَّادَة و أُبَیَّة که مادرشان فاطمه دختر حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب است. علی که او را عامر بن ضُبارة کشته است و مادرش کنیزی بوده است. یزید بن عبدالله بن هاد گاهی از معاویة بن عبدالله بن جعفر روایت کرده است.

اسماعیل بن عبدالله

ابن جعفر ابی طالب. مادرش کنیزی بوده است. اسماعیل این فرزندان را آورده است: عبدالله، ابوبکر و محمد که مادرشان کنیزی بوده است. ام کلثوم و جعفر که مادر آن دو هم

→

کنیز بوده است. زید که مادر او هم کنیز بوده است.^۱ اسماعیل گاهی از پدر خود روایت کرده است و عبدالله بن مصعب بن ثابت از او روایت کرده است.

عُمر بن عبدالعزیز

ابن مروان بن حکم بن ابی العاص بن أمیة بن عبد شمس. مادرش أم عاصم دختر عاصم بن عمر بن خطاب بن نفیل از خاندان عدی بن کعب بوده است. عمر بن عبدالعزیز کنیة ابو حفص داشته است و این فرزندان را آورده است: عبدالله و بکر و أم عمار که مادرشان لمیس دختر علی بن حارث بن عبدالله بن حُصین ذی الغُصّة بن یزید بن شداد بن قنان حارثی است. ابراهیم که مادرش ام عثمان دختر شعیب بن زبّان بن اصبع بن عمرو بن ثعلبة بن حارث بن حصن بن ضَمُضم بن عدی بن خباب است. اسحاق و یعقوب و موسی که هر سه در کودکی در گذشتند و مادرشان فاطمه دختر عبدالملک بن مروان است. عبدالملک و ولید و عاصم و یزید و عبدالله و عبدالعزیز و زبّان و أمّة و أم عبدالله که مادرشان کنیز بوده است.

گفته‌اند، عمر بن عبدالعزیز به سال شصت و سه متولد شده است و آن سالی است که میمونه همسر پیامبر (ص) در آن در گذشته است.^۲

عبدالله بن محمد بن عایشه قرشی تیمی از محمد بن عمر بن ابی شُمیلة، از جویریة بن اسماء، از نافع ما را خبر داد که: * عمر بن خطاب می‌گفته است: ای کاش می‌دانستم کدامیک از نسل من که دارای نشان زخمی - بر پیشانی - است، جهان را آکنده از داد می‌کند به هنگامی که آکنده از ستم شده است.

عبدالله بن جعفر رقی از ابوالملیح، از خصیف ما را خبر داد که می‌گفته است: * در خواب چنین دیدم که مردی نشسته است و بر سمت راست او مردی و بر سمت چپش مردی دیگر نشسته‌اند. عمر بن عبدالعزیز آمد و خواست میان آن مرد و مردی که بر سمت راست

۱. ملاحظه می‌فرمایید مرد نژاده و ریشه‌داری که نوه جعفر بن ابی طالب سلام الله علیه است، مادران همه فرزندان کنیز بوده‌اند. این موضوع از دو جهت در خور بررسی است، نخست برخورد همراهِ با بزرگ‌منشی و آزاداندیشی مسلمانان با این طبقه ناتوان که آنان را شریک زندگی خویش قرار می‌دادند، دو دیگر تأثیری است که این مادران از لحاظ آداب و رسوم خود که از ملتهای گوناگون بوده‌اند بر فرزندان خویش می‌گذارده‌اند و طبیعی است که در انتقال فرهنگ ملل دیگر به جامعه عرب سهم به‌سزایی داشته‌اند - م.

۲. ابن سعد در جلد هشتم طبقات ضمن شرح حال میمونه سال مرگ او را شصت و یک هجرت نوشته است - م.

او بود بنشینند. آن مرد خود را به مرد میان چسباند. عمر بن عبدالعزیز برگشت و خواست میان او و مردی که بر سمت چپ نشسته است. بنشیند او هم همان گونه رفتار کرد. در این هنگام مردی که در وسط نشسته بود عمر بن عبدالعزیز را گرفت و بر دامن خود نشاند. پرسیدم این مرد کیست؟ گفتند: رسول خداست و این یکی ابوبکر و دیگری عمر است.^۱

سلیمان بن حرب از مبارک بن فضالة، از عبیدالله بن عمر، از نافع، از ابن عمر ما را خبر داد که می گفته است - یعنی نافع - از ابن عمر بسیار می شنیدم که می گفت: * کاش می دانستم این کدامیک از فرزندانگان عمر است که بر چهره اش نشانه ای است و زمین را آکنده از داد می سازد.

یزید بن هارون از ماجشون، از عبدالله بن دینار ما را خبر داد که می گفته است: * ابن عمر می گفت ما حدیث می کردیم - به ما گفته می شد - که جهان پایان نمی یابد تا آنکه حکومت این امت را مردی از فرزندان عمر عهده دار شود که به روش عمر حکومت خواهد کرد و بر چهره اش خالی است. گوید: ما می گفتیم که آن شخص بلال پسر عبدالله بن عمر است که او هم خالی بر چهره داشت، تا آنکه خداوند عمر بن عبدالعزیز را آورد که مادرش ام عاصم دختر عاصم بن عمر بن خطاب است.^۲

یزید بن هارون می گوید: یکی از چهار پایان پدرش بر عمر بن عبدالعزیز لگد زد و پیشانی او را شکافت پدرش خون از چهره او پاک می کرد و می گفت: اگر تو پیشانی دریده بنی امیه باشی کامیاب خواهی بود.

احمد بن ابی اسحاق از ابراهیم بن عیاش، از ضمرة، از ابن شوذب ما را خبر داد که می گفته است: * هنگامی که عبدالعزیز بن مروان می خواست با مادر عمر بن عبدالعزیز ازدواج کند به کارگزار خود گفت: از پاکترین اموال من چهارصد دینار فراهم ساز که می خواهم با خانواده ای که اهل صلاح اند ازدواج کنم. و چون فراهم شد با مادر عمر بن عبدالعزیز ازدواج کرد.

۱. خسیف از بردگان آزاد کرده و سرسپردگان مروانیان و خزانه دار ایشان بوده و بسیاری از رجال شناسان او را ضعیف شمرده و از نقل احادیث او پرهیز می کرده اند تا چه رسد به خوایی که دیده است به میزان الاعتدال، شماره ۲۵۱۱ مراجعه فرمایند.

۲. با آنکه در این روایات ستیز با خاندان حضرت امیر المومنین علی علیه السلام روشن است و مروانیان کوشش داشته اند اندیشه مردم را از انتظار مصلح از علویان به مروانیان سوق دهند ولی بک نکته را مسلم می دارد و آن انتظار مردم برای ظهور مصلح از همان قرن اول هجری است - م.

محمد بن عمر واقدی از عبدالرحمان بن ابی الزناد، از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است: * عمر بن عبدالعزیز در ماه ربیع الاول سال هشتاد و هفت در حالی که بیست و پنج ساله بود به حکومت مدینه گماشته شد. ولید بن عبدالملک او را منصوب کرده بود و این در همان آغاز به خلافت رسیدن ولید بود. عمر بن عبدالعزیز، ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم را به سرپرستی قضاء مدینه گماشت!

محمد بن عمر واقدی از عبدالصمد بن محمد سعدی، از گفته حفص بن عمر بن ابی طلحه انصاری ما را خبر داد که می‌گفته است: * هنگامی که عمر بن عبدالعزیز حاکم مدینه بود و به روزگار حکومت ولید بن عبدالملک قصد حج گزاردن کرد، انس بن مالک که در آن هنگام در مدینه بود پیش او آمد. عمر بن عبدالعزیز به او گفت: ای ابو حمزه! چه نیکوست که به ما از سخنرانیهای پیامبر - در حج - خبر دهی. انس گفت: پیامبر (ص) در مکه یک روز پیش از ترویبه - که روز هشتم ذیحجه است - و نیز در عرفات و در منی روز پس از عید قربان و روز پس از روز کوچ کردن - سیزدهم ذیحجه - سخنرانی فرمود.

محمد بن اسماعیل بن ابی فدیك از ضحاک بن عثمان، از یحیی بن سعید یا از شریک بن ابی نمر و ضحاک درست به یاد نداشت که از کدامیک شنیده است، از انس بن مالک ما را خبر داد که می‌گفته است: * پشت سر هیچ کس نماز نگزارده‌ام که نمازش از این جوان یعنی عمر بن عبدالعزیز به نماز پیامبر (ص) شبیه‌تر باشد. ضحاک می‌گوید: من همواره پشت سر عمر بن عبدالعزیز نماز می‌گزاردم، دو رکعت اول ظهر را طول می‌داد و دو رکعت بعد را تند می‌خواند. نماز عصر را هم ساده و تند می‌خواند. در نماز مغرب سوره‌های قصار مفصل و در نماز عشاء سوره‌های متوسط مفصل و در نماز صبح سوره‌های طوال^۱ می‌خواند. محمد بن عمر واقدی گفته است: من هم این حدیث را از ضحاک شنیدم و بدون آنکه شک

۱. در همین شغل حکومت مدینه، عمر بن عبدالعزیز، خُیب پسر عبدالله بن زبیر را در روزی سرد بر در مسجد پیامبر (ص) صد تازیانه زد و مشکی آب سرد بر سر او ریخت. خُیب در گذشت، سبب این کار آن بود که سخنانی از خُیب نقل شده و به گوش ولید بن عبدالملک رسیده بوده و او دستور داده بود به خُیب صد تازیانه بزنند. جناب عمر بن عبدالعزیز دادگرو؟ ریختن آب سرد پس از تازیانه زدن را هم از سوی خود انجام داد و موجب مرگ خُیب شد. برای آگاهی بیشتر در این باره به شرح حال خُیب در طبقات، ج ۵، چاپ دکتر محمد عبدالقادر عطاء، ص ۳۲۷ و جلد ششم ترجمه، نه‌ایه‌الارب، به قلم این بنده، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۴ ش، ص ۲۵۲ مراجعه فرمایید. شرح حال خُیب در طبقات چاپ ادوارد ساخا و از قلم افتاده است - م.

۱. سوره‌های مفصل به سوره‌های آخر قرآن اطلاق شده است. برای آگاهی بیشتر در این باره به مرحوم دکتر محمود رامیار تاریخ قرآن، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲ ش، ص ۵۹۵ مراجعه فرمایید.

داشته باشد آن را از شریک بن ابی نمر نقل می کرد.

محمد بن اسماعیل بن ابی فدیک از ضحاک ما را خبر داد که می گفته است: * عمر بن عبدالعزیز را بر منبر می دیدم که اگر سخنی ناخواسته می گفت بر می گشت و دو بار استغفرالله می گفت.

عنان بن مسلم از عبدالملبارک، از عبدالحکیم بن عبدالله بن ابی فروة ما را خبر داد که می گفته است: * عمر بن عبدالعزیز را دیدم پیاده برای نماز عید می رفت.

فضل بن دکین به ما خبر داد که ابواسرائیل ضمن گفتگو با ما سخن از عمر بن عبدالعزیز به میان آورد و گفت علی بن بدیمه برای من نقل کرد که * عمر بن عبدالعزیز هنگامی که حاکم مدینه بود دیدم، از همگان خوش لباس تر و خوشبو تر بود و راه رفتنش همراه با تبختر بود. پس از آن او را دیدم که همچون راهبان راه می رفت. بنابراین هر کس به تو بگوید که طرز راه رفتن عادت و سجیه است، پذیر آن هم پس از تغییر راه رفتن عمر بن عبدالعزیز.

زُوح بن عبادة از أسامة بن زید ما را خبر داد که می گفته است: * عمر بن عبدالعزیز به ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم که قاضی او بود می گفته است که هیچ چیز در نظر من گوارتر از حقی نیست که مطابق خواسته باشد.

عالم بن فضل از حماد بن زید، از یحیی ما را خبر داد که می گفته است: * عمر بن عبدالعزیز هر دوشنبه و پنجشنبه روزه می گرفت.

عبدالله بن عبدالمجید از عبدالجبار بن ابی معن ما را خبر داد که می گفته است: * پیش سعید بن مسیب بودم شنیدم مردی از او پرسید ای ابو محمد! مهدی کیست؟ سعید به او گفت: آیا به خانه مروان رفته ای؟ گفت: نه. سعید گفت: وارد خانه مروان شو تا مهدی را ببینی. گوید: قضا را عمر بن عبدالعزیز برای مردم بار داد. آن مرد به خانه مروان رفت امیر را دید که مردم هم جمع بودند. آن مرد پیش سعید بن مسیب برگشت و گفت: ای ابو محمد! وارد خانه مروان شدم و کسی را ندیدم که بگویم مهدی است. در همان حال که می شنیدم سعید بن مسیب به او گفت: آیا عمر بن عبدالعزیز را که به پیشانی او نشان زخم است و بر تخت نشسته بود دیدی؟ گفت: آری. سعید گفت: همو مهدی است.^۱

۱. خوانندگان عزیز توجه خواهند فرمود که چرا عمر بن عبدالعزیز از دیدگاه شیعه چیزی نیست، اینان اگر مدعی مهدویت نمی بودند چنین احادیثی ساخته و پرداخته نمی شد. م.

احمد بن عبدالله بن یونس از ابوسعید مَسْلَمَة ما را خبر داد که می‌گفته است شنیدم عَزْرَمی^۱ می‌گفت از محمد بن علی شنیدم که می‌گفت: * پیامبر از ما و مهدی از خاندان عبدشمس است و ما کسی جز عمر بن عبدالعزیز را مهدی نمی‌دانیم. گوید و این موضوع به روزگار خلافت عمر بن عبدالعزیز بود.

مسلم بن ابراهیم از ابوبکر بن فضل بن موءتمر عتکی، از ابویعفور، از گفته یکی از آزادکردگان و وابستگان هند دختر اسماء ما را خبر داد که می‌گفته است: * به محمد بن علی گفتم: مردم می‌پندارند که مهدی میان شماست. گفتم: آری همین گونه است ولی از خاندان عبدشمس است. منظورش عمر بن عبدالعزیز بود.^۲

مالک بن اسماعیل از جویریة بن اسماء ما را خبر داد که می‌گفته است: * از فاطمه دختر علی بن ابی طالب شنیدم در باره عمر بن عبدالعزیز سخن می‌گفت و فراوان بر او رحمت فرستاد و گفت: به هنگامی که امیر مدینه بود پیش او رفتم. او همه خواجه سرایان و پاسداران را مرخص کرد و چون در خانه کسی غیر از من و او باقی نماند گفتم: ای دختر علی به خدا سوگند که روی زمین افراد هیچ خاندانی محبوب‌تر از شما در نظر من نیستند و شما در نظرم از افراد خانواده‌ام دوست داشتنی‌ترید.

محمد بن عمر واقدی از عبد الرحمان بن ابی الزناد، از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است: * هنگامی که عمر بن عبدالعزیز برای حکومت مدینه آمد، پرده‌دارش برای مردم نوشت که پیش او بروند. مردم پیش عمر بن عبدالعزیز رفتند و بر او سلام دادند. چون نماز ظهر را گزارده تن از فقیهان شهر را که اینان بودند فرا خواند: عروة بن زبیر، عبیدالله بن عبدالله بن عتبه، ابوبکر بن عبدالرحمان بن حارث، ابوبکر بن سلیمان بن ابی حثمه، سلیمان بن یسار، قاسم بن محمد، سالم بن عبدالله، عبدالله پسر عبدالله بن عمر، عبدالله بن عامر بن ربیعة و خارجه بن زید بن ثابت. عمر بن عبدالعزیز نخست سپاس و ستایش خدا را چنانکه در خور بود به جا آورد و سپس به آنان گفت: من شما را برای کاری فرا خوانده‌ام که بر آن پاداش داده خواهید شد و یاران اجرای حق خواهید بود. من نمی‌خواهم هیچ کاری را بدون رأی

۱. احمد بن حنبل در باره عَزْرَمی می‌گفته است مردم حدیث او را رها کرده‌اند. ابن معین گفته است حدیث او قابل نوشتن نیست. ذمی هم گفته است همگان بر سستی او در حدیث اتفاق نظر دارند. به شماره ۷۹۰۵ در میزان الاعتدال مراجعه فرمایید.

۲. ملاحظه می‌کنید که نام راوی نیامده است و درستی آن مورد تردید است.

شما یا رای کسانی از شما که حاضر شوند انجام دهم. اگر دیدید کسی ستم می‌کند یا یکی از کارگزاران من ستم روا می‌دارد، شما را به خدا سوگند می‌دهم به هر یک از شما در آن باره خبری رسید آن را به من برساند. فقیهان برای او پاداش پسندیده آرزو کردند و پراکنده شدند.

علی بن محمد از فضل سراج، از حجاج صواف ما را خبر داد که می‌گفته است: * هنگامی که عمر بن عبدالعزیز والی مدینه بود مرا فرمان داد تا برایش پارچه بخرم. برای او پارچه‌هایی خریدم از آن جمله پارچه‌ای بود که به چهارصد درم خریده بودم. آن را برای پیراهن برش داد و با دست خود آن را لمس کرد و گفت: چه خشن و سخت است. و پس از آنکه خلیفه شده بود دستور داد پارچه برایش بخرند پارچه‌ای را به چهارده درم خریدند با دست آن را لمس کرد و گفت: سبحان الله چه نرم و لطیف است.

علی بن محمد از طعمه بن غیلان و محمد بن خالد ما را خبر داد که می‌گفته‌اند: * عمر بن عبدالعزیز از خوش پوش و معطرتر قرشیان بود و چون به خلافت رسید از بد پوش تر و سخت زندگی تر قرشیان شد و همه چیزهای زائد را رها کرد - پیش فرستاد.

محمد بن عمر واقدی از ابراهیم بن محمد بن عمّار بن سعد قرظ، از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است: * به هنگام نماز در خانه عمر بن عبدالعزیز چنین ندا می‌دادیم که ای امیر! سلام و رحمت و برکتهای خدا بر تو باد، بشتاب برای نماز، بشتاب برای رستگاری، خدایت رحمت کناد نماز نماز، و میان مردم و حاضران فقیهان بودند و این کار را نادرست نمی‌شمردند.

محمد بن عمر واقدی از ابراهیم بن محمد، از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است: * عمر بن عبدالعزیز به هنگامی که حاکم مدینه بود گفت هنگامی که برای نماز ظهر و نماز عشا اذان گفتم، پس از آن دو رکعت نماز بگزار و چندان بر جای خود بنشین که اگر صدای اذان را مردی در دورترین نقطه مدینه شنیده باشد بتواند قضای حاجت کند و وضو بسازد و جامه بپوشد و آرام آرام پیاده به مسجد برسد و چهار رکعت نماز بگزارد و بر جای خود بنشیند. آن گاه اقامه بگو.

محمد بن عمر واقدی به ما گفت از عبدالحکیم بن عبدالله بن ابی فروه شنیدم که می‌گفت: * عمر بن عبدالعزیز در مدینه برای ما پیشنمازی می‌کرد و بسم الله الرحمن الرحیم را بلند نمی‌خواند.

محمد بن عمر واقدی از معاذ بن محمد، از عمران بن ابی‌انس، از خود عمر بن عبدالعزیز ما را خبر داد که می‌گفته است: * در نماز فقط یک سلام می‌داده و رو به قبله می‌گفته است «السلام علیکم»^۱.

محمد بن عمر واقدی از ابوسلیمان داود بن خالد، از سهیل بن ابی‌سهیل ما را خبر داد که می‌گفته است، از رجاء بن حیوه شنیدم که می‌گفت^۲: * روز جمعه‌ای سلیمان بن عبدالملک جامه خز سبز پوشید و در آینه نگرست و گفت: به خدا سوگند که من پادشاه جوانم. سلیمان برای خواندن نماز جمعه با مردم بیرون رفت و هنوز برنگشته و به خانه نرسیده بود که تب بر آورد. و چون بیماری او سنگین شد عهدنامه نوشت و پسر خود را که پسر بچه‌ای به بلوغ نرسیده بود ولیعهد ساخت. من گفتم: ای امیرالمومنین از چیزهایی که خلیفه را از عذاب گور حفظ می‌کند این است که مرد شایسته‌ای را به جانشینی خود بگمارد. سلیمان گفت: این فقط نامه‌ای است. از خداوند طلب خیر می‌کنم، و در این باره می‌اندیشم و تصمیم قاطعی در مورد ایوب ندارم. یکی دو روز گذشت سلیمان آن عهدنامه را پاره کرد و مرا فرا خواند و پرسید در باره داود بن سلیمان چه نظری داری؟ گفتم: او در قسطنطینه است و این جا حضور ندارد و انگهی نمی‌دانی زنده است یا مرده. پرسید تو در باره چه کسی نظر داری. من که می‌خواستم بنیم نظر خودش در باره کیست، گفتم: ای امیرالمومنین! هر اندیشه و نظری که خود داری پسندیده است. پرسید در باره عمر بن عبدالعزیز چه نظر داری؟ گفتم: به خدا مردی مسلمان و فاضل و برگزیده است. گفت: آری همین گونه است ولی به خدا سوگند اگر او را به تنهایی ولیعهد سازم و کسی از پسران عبدالملک را پس از او قرار ندهم فتنه بر پا خواهد شد و نمی‌گذارند بر آنان حکومت داشته باشد. ناچار باید یکی از پسران عبدالملک را پس از عمر بن عبدالعزیز به ولیعهدی او بگمارم. یزید بن عبدالملک در آن هنگام به سمت امیر حاج گماشته شده بود و در دمشق حضور نداشت. سلیمان گفت: یزید را پس از عمر بن عبدالعزیز قرار می‌دهم و این چیزی است که آنان را تسکین می‌بخشد و

۱. موضوع بلند گفتن یا آهسته گفتن بسم‌الله الرحمن الرحیم از دیر باز میان مسلمانان مورد اختلاف بوده است. شیعیان و شافعیان معتقد به بلند گفتن آن هستند و برای آنگهی بیشتر به تفسیرکشاف زمخشری و مجمع‌البیان طبرسی و ابوالفتوح رازی و بحث مستوفای مرحوم خوئی (رد) در البیان ص ۴۷۰ مراجعه فرمایید.

۲. دیر سلیمان و رازدار او و در گذشته به سال ۱۱۲ هجری و از واعظان نامور قرن اول و دوم هجری است. به خیرالدین زرکلی، الاعلام ج ۳، ص ۴۳ مراجعه شود.

خشنود خواهند شد. گفتم: هر چه رای تو است همان پسندیده خواهد بود. سلیمان به دست خود چنین نوشت:

«بسم الله الرحمن الرحيم، این نامه ای از بنده خدا سلیمان امیر مومنان است برای عمر بن عبدالعزیز، همگان فرمان او را بشنوید و فرمان برید. از خدا بترسید و با یکدیگر اختلاف مکنید که بر شما طمع بسته شود.»

سلیمان نامه را مهر کرد و به کعب بن حامر سالار شرطه خویش پیام فرستاد که به افراد خاندان من فرمان بده تا جمع شوند. کعب پیام فرستاد و آنان را جمع کرد. چون آنان جمع شدند سلیمان به رجاء بن حیوه گفت: این نامه را سر به مهر پیش ایشان ببر و بگو نامه من است و فرمانشان بده که با هر کس که من به خلافت گماشته‌ام بیعت کنند. رجاء چنان کرد و چون موضوع را به آنان گفت، همگی گفتند: شنیدیم و فرمان بردار کسی خواهیم بود که نامش در این عهدنامه آمده است. سپس به رجاء گفتند: آیا می‌توانیم پیش امیر مومنان رویم و سلامش دهیم؟ گفت: آری. چون پیش سلیمان رفتند، سلیمان به آن نامه که در دست رجاء بود اشاره کرد و به حاضران که به آن نامه می‌نگریستند گفت: این وصیت‌نامه من است. بشنوید و فرمان بردار باشید و با هر کس که در این عهدنامه نوشته و نام برده‌ام بیعت کنید. همگان و هر یک به تنهایی با آن شخص بیعت کردند. و سپس آن نامه را که همچنان سر بسته در دست رجاء بود بیرون بردند.

رجاء می‌گوید: چون پراکنده شدند عمر بن عبدالعزیز پیش من آمد و گفت: ای ابوالمقدام! می‌دانی که مرا نسبت به سلیمان حرمت و دوستی است او هم نسبت به من مهرورز و نکوکار است. بیم دارم که از حکومت و این کار چیزی بر عهده‌ام نهاده باشد، تو را به خدا و حرمت و دوستی خویش سوگند می‌دهم که اگر چنین است مرا آگاه سازی که هم اکنون که توان آن را دارم و پیش از آنکه امکان از دست برود استعفاء دهم - از او بخواهم که مرا معاف دارد. من گفتم: به خدا سوگند که یک حرف از آن را به تو خبر نخواهم داد و عمر بن عبدالعزیز خشمگین رفت.

رجاء می‌گوید: سپس هشام بن عبدالملک مرا دید و گفت: ای رجاء! من برای تو از دیر باز قائل به حرمت و دوستی بوده‌ام و سپاسگزار هم خواهم بود که مرا آگاه سازی آیا خلافت بر عهده من نهاده شده است؟ اگر بر عهده من است بدانم و اگر به دیگری واگذار شده است گفتگو کنم، و کسی مانند من نباید در باره‌اش کوتاهی و از خلافت برکنار ماند، به

من بگو و خدا را برای تو گواه می‌گیرم که هرگز نامت را نخواهم برد.
رجاء می‌گوید: من خودداری کردم و گفتم هرگز. به خدا سوگند یک حرف از رازی
را که به من سپرده است به تو خبر نخواهم داد. هشام اندوهگین برگشت و دست بر دست
می‌کوفت و می‌گفت: اگر من از خلافت کنار نهاده شوم چه کسی خلیفه خواهد بود. آیا
خلافت از میان پسران عبدالملک بیرون می‌رود؟ به خدا سوگند که در آن صورت من نفرین
شده پسران عبدالملک خواهم بود.

رجاء می‌گوید: پیش سلیمان بن عبدالملک برگشتم که در حال احتضار بود، هرگاه از
حال می‌رفت و بیهوشی مرگ او را فرو می‌گرفت پاهایش را سوی قبله می‌کشاندم به خود
می‌آمد و می‌گفت: ای رجاء! هنوز وقت این کار نرسیده است. دو بار چنان کردم، بار سوم
گفت: رجاء! اینک وقت آن رسیده است اگر می‌خواهی کاری انجام دهی بده، سپس گفت:
اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله. من او را به سوی قبله کشاندم و
درگذشت. چشمهایش را بستم و قطیفه‌ای سبز رویش کشیدم و در را بستم. همسرش کسی را
فرستاده بود اجازه بگیرد تا او بیاید و ببیند سلیمان چگونه است. به فرستاده گفتم: خوابیده و
ملافه بر خود کشیده است. چون نگرست و او را چنان دید پنداشت خواب است. برگشت و
به همسر سلیمان خبر داد. او هم پذیرفت که سلیمان خواب است. رجاء می‌گوید: آنگاه
کسی را که بر او اعتماد داشتم بر در حجره نشاندم و فرمان دادم که تا باز نگشته‌ام از جای بر
نخیزد و هیچ کس را هم بار ندهد که پیش خلیفه رود.

گوید: بیرون آمدم و به کعب بن حاتم عَنبَسِی پیام فرستادم تا همه افراد خاندان
امیرالمومنین را جمع کند. آنان در مسجد دابق جمع شدند. گفتم: بیعت کنید. گفتند: یک بار
بیعت کرده‌ایم بار دیگر هم باید بیعت کنیم؟ گفتم: این فرمان امیرالمومنین است، به آنچه
فرموده و با هر کس که نامش را در این عهدنامه نوشته است بیعت کنید. برای بار دوم هم
همگی یکی پس از دیگری بیعت کردند.

رجاء می‌گوید: چون پس از مرگ سلیمان هم بیعت کردند و دیدم کار را استوار
ساختم، گفتم اینک برخیزید و سوی سالار خود بروید که در گذشته است. انالله و انا الیه
راجعون بر زبان آوردند. آن گاه نامه را برای ایشان خواندم، چون به نام عمر بن عبدالعزیز
رسیدم هشام فریاد بر آورد که هرگز با او بیعت نخواهیم کرد. گفتم: در این صورت به خدا
سوگند گردنت را می‌زنم. برخیز و بیعت کن. او برخاست و پاهای خود را بر زمین می‌کشید.

رجاء می‌گوید: بازوهای عمر بن عبدالعزیز را گرفتم و بر منبر نشاندم و او از بیم خلافت و کاری که در آن افتاده بود انالله می‌گفت و هشام از اندوه نرسیدن به آن انالله می‌گفت. چون هشام پیش عمر رسید گفت: انالله و انا الیه راجعون، چه زمان و چه روزگاری است که این کار بزرگ و فرماندهی بر پسران عبدالملک به تو رسیده است. عمر گفت: آری انالله و انا الیه راجعون که با همه ناخوشانیدی من از خلافت، این کار به من رسیده است.

گوید: پیکر سلیمان غسل داده و کفن شد و عمر بن عبدالعزیز بر او نماز گزارد. و چون از خاکسپاری سلیمان فراغت آمد، مرکبهای ویژه خلافت که مادیان و اسب و استرها همراه با نگهبانی برای هر یک بود پیش آورده شد. عمر پرسید این چیست؟ گفتند: مرکبهای خلافت. گفت: مرکب خودم بیشتر موافق طبع من است. سوار بر استر خود شد و آن مرکبها را باز بردند. و چون به راه افتاد او را گفتند در قصر خلیفه فرود آی. گفت: زنان و خاندان سلیمان آن جا ساکن اند. خیمه خودم بسنده است تا هر گاه که با آسایش از آن جا بروند. عمر در خانه خود فرو آمد و مدتی بعد کاخ خلیفه را برای او خالی کردند.

رجاء می‌گوید: چون آن روز به شب رسید، شامگاه عمر به من گفت: ای رجاء! دبیری را برای من فراخوان. دبیری فرا خواندم. من از بامداد آن روز چیزها از او دیده بودم که بسیار شادم ساخته بود. در باره مرکبها و کاخ سلیمان بدان گونه رفتار کرده بود، با خود گفتم اینک در مورد دبیران و نامه‌ها چه خواهد کرد آیا پیش‌نویس تهیه می‌کند یا به گونه دیگری؟ گوید: چون دبیر نشست عمر بن عبدالعزیز بدون درنگ و بی آنکه پیش‌نویسی فراهم آورد به زبان خود نامه‌ای کوتاه و رسا به بهترین صورت املاء کرد و سپس دستور داد از آن نامه رونوشتی به هر شهر گسیل دارند، و چون خبر مرگ سلیمان به عبدالعزیز بن ولید که در دمشق حضور نداشت رسید و از وصیت سلیمان و بیعت مردم با عمر بن عبدالعزیز آگاه نبود، از همراهان خود برای خویش بیعت گرفت و آهنگ دمشق کرد تا آن را تصرف کند. به او خبر رسید که طبق وصیت سلیمان پس از او با عمر بن عبدالعزیز بیعت شده است. او همچنان به راه خود ادامه داد و چون پیش عمر رسید، عمر به او گفت: مرا خبر رسیده است که تو برای خود بیعت گرفته‌ای و آهنگ دمشق داشته‌ای؟ گفت: آری، همین گونه بوده است و به من خبر نرسیده بود که خلیفه برای کسی پیمان بسته است. بیم کردم که اموال را به تاراج برند. عمر بن عبدالعزیز گفت: به خدا سوگند اگر بیعت می‌شدی و بر کار خلافت قیام می‌کردی در خانه خود می‌نشستم و با تو ستیز نمی‌کردم. عبدالعزیز هم گفت: دوست

نمی‌داشتم کس دیگری جز تو عهده‌دار کار می‌شد و با عمر بن عبدالعزیز بیعت کرد.

علی بن محمد از جریر بن حازم، از هزان بن سعد ما را خبر داد که می‌گفته است رجاء بن حیوه مرا گفت که: «چون بیماری سلیمان بن عبدالملک سنگین شد، عمر بن عبدالعزیز مرا درون کاخ دید که وارد حجره می‌شوم و بیرون می‌آیم و آمدوشد می‌کنم. مرا فرا خواند و گفت: ای رجاء! تو را به حق خدا و اسلام سوگند می‌دهم که مبادا نام مرا پیش امیرالمومنین ببری یا اگر با تو رایزی کرد مبادا به من اشاره کنی که به خدا سوگند من توانا به این کار نیستم. و تو را به خدا سوگند می‌دهم که امیرالمومنین را از من منصرف گردانی. من بر او ترشروی کردم و گفتم: آزمند خلافتی و طمع داری که با این سخنت به خلیفه اشاره کنم و تو را به یادش آورم، آزرم کرد. من پیش سلیمان رفتم. سلیمان به من گفت: ای رجاء! چه کسی را شایسته این کار می‌بینی و نظرت چیست و بر کیست که برای او وصیت کنم؟ من گفتم: ای امیرالمومنین! از خدا بترس که به پیشگاهش می‌روی و خدای از این کار و آنچه در آن انجام دهی از تو می‌پرسد. گفت: تو چه کسی را صلاح می‌بینی. گفتم: عمر بن عبدالعزیز. گفت: با منشور امیرالمومنین عبدالملک و وصیت او که به ولید و من کرده است چه کنم که گفته است: هر یک از دو پسر عاتکه که باقی مانده باشند باید خلیفه شوند؟ گفتم: خلافت را پس از عمر بن عبدالعزیز برای آن دو قرار بده. گفت: موفق باشی که نیکو گویی، کاغذی بیاور. آوردم، او منشور خلافت عمر بن عبدالعزیز و یزید را که پس از او به خلافت رسد نوشت و آن را مهر کرد. من تنی چند از دولتمردان را فرا خواندم و چون پیش سلیمان رفتند به آنان گفتم: وصیت خویش را در این صفحه نوشته و به رجاء سپرده‌ام و دستوره‌های خود را که در همان نوشته است به او گفته‌ام. شما گواهی دهید و آن را مهر کنید. آنان چنان کردند و بیرون رفتند. چیزی نگذشت که سلیمان درگذشت. من زنان را از مویه گری و فریاد کشیدن باز داشتم و پیش مردم برگشتم. گفتند: ای رجاء امیرالمومنین چگونه است؟ گفتم: از هنگام بیماری هیچ گاه به این آرامش نبوده است. گفتند: سپاس خدای را. گفتم: آیا می‌دانید که این وصیت امیرالمومنین است که خودتان هم بر آن گواهی داده‌اید؟ گفتند: آری. گفتم: به آن خشنودید؟ هشام گفت: اگر مردی از پسران عبدالملک باشد آری و اگر نباشد نه. گفتم: اگر در آن برای یکی از پسران عبدالملک هم باشد؟ هشام گفت: آری. من وارد حجره شدم، ساعتی درنگ کردم و به زنان گفتم: فریاد و شیون بر آورند. بیرون آمدم و در حالی که مردم جمع بودند و عمر بن عبدالعزیز گوشه رواق نشسته بود نامه را خواندم.

علی بن محمد از یعقوب بن داود ثقفی، از قول پیر مردانی از قبیلهٔ ثقیف ما را خبر داد که می‌گفته‌اند: «پس از مرگ سلیمان که فرمان خلافت عمر بن عبدالعزیز خوانده شد او کناری رفته و در دابق - نام مسجد کاخ است - نشسته بود. یکی از مردان ثقیف به نام سالم که از دایی‌های عمر بن عبدالعزیز بود برخاست بازوهای او را گرفت و او را بلند کرد. عمر بن عبدالعزیز به او گفت: به خدا سوگند که این کار را برای خدا نکردی و با این کار هرگز به بهره دنیا از سوی من نخواهی رسید.

علی بن محمد از خالد بن بشر، از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است: «چون عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید برای مردم خطبه خواند. فرشهای گرانبها برای او گسترده شد - برای او نهالی نهادند - آن را رها کرد و کناری نشست. به او گفته شد چه خوب بود به حُجره سلیمان می‌رفتی و آن جا اقامت می‌کردی. به این دو بیت تمثیل جست:

«اگر پرهیزکاری و خرد و بیم از پستی و فرومایگی نبود در دوستی هوی و هوس و کارهای کودکانه از پند هر بازدارنده سرپیچی می‌کردم، به روزگار گذشته هر چه خواسته انجام داده است و اینک در این واپسین شبهای گذرا برای او هوی و هوسی نمی‌بینی»^۱.

یزید بن هارون از عبدالله بن یونس ثقفی از ابوالحکم سیار ما را خبر داد که می‌گفته است: «نخستین کار عمر بن عبدالعزیز که مایهٔ شگفتی شد این بود که چون سلیمان بن عبدالملک را خاک سپردند، مرکب ویژه سلیمان را آوردند، بر آن سوار نشد و بر همان مرکب خویش که با آن آمده بود سوار شد. و چون وارد کاخ شد برای او نهالی و تشکچه‌ای را که سلیمان بر آنها می‌نشست آماده کردند بر آنها نشست. سپس به مسجد رفت و بالای منبر نشست. نخست نیایش و ستایش خدا کرد و پس از آن گفت: همانا پس از پیامبر شما پیامبری نیست و پس از کتابی که بر او نازل شده است کتابی نیست. همانا آنچه را خداوند حلال فرموده تا رستخیز حلال است و آنچه را ناروا دانسته تا رستخیز نارواست. من قاضی نیستم بلکه احکام قصا را اجرا می‌کنم و بدعت‌گذار و نوآور نیستم بلکه پیرو احکام هستم. همان که شاید از هیچ کس در نافرمانی خدا فرمان برد، همانا که من بهتر و برتر شما نیستم و مردی از خود شمایم جز آنکه خداوند بار مرا از همه‌تان سنگین‌تر قرار داده است، سپس خواسته‌های خود را گفت.

۱. قَلُّوْ لَا تُقْسِیْ نَمَّ النَّهْیِ خُتْبَةُ الرَّدِیِّ
فَضَى مَا فَضَى فَمَا تَقْضَى نَمَّ لِأَثَرِیِّ

لِعَاصِبَتْ فِی حَبِّ الضَّمِّیِّ كُلِّ زَاجِرِ
لَهُ صَبْوَةٌ أُخْرَى اللَّیَالِیِّ الْعَوَابِرِ

محمد بن معن غفاری مدینی از اسماعیل بن ابراهیم که دبیر زیاد بن عبیدالله بود، از پدرش ما را خبر داد که: «چون عمر بن عبدالعزیز از مراسم خاکسپاری و کنارگور سلیمان بن عبدالملک برگشت ناگهان متوجه شد که مرکبهای سلیمان را برای او آماده و عرضه کرده‌اند. آن را بسیار دانست و به استری سپید اشاره کرد، آن را پیش آوردند و عمر بن عبدالعزیز بر آن سوار شد و برگشت. چون به خانه‌اش رسید فرشهای سلیمان را در خانه خود دید، گفت: چه شتایی کردید. آن گاه قالیچه‌ای ارمنستانی را برداشت و بر زمین گسترده و بر آن نشست و گفت: به خدا سوگند اگر نه این است که به برآوردن نیازهای مسلمانان سرگرم هستم بر تو نمی‌نشستم.

محمد بن عمر واقدی از ابن ابی سبرة، از منذر بن عبید ما را خبر داد که می‌گفته است: «عمر بن عبدالعزیز پس از نماز جمعه به ولایت رسید و من حال او را در نماز عصر دگرگون دیدم.

محمد بن عمر واقدی از عبدالرحمان بن ابی الزناد، از پدرش ما را خبر داد و گفت: «سلیمان بن عبدالملک، ابوبکر بن محمد بن حزم را به سرپرستی مدینه گماشته بود، چون سلیمان در گذشت و عمر بن عبدالعزیز خلیفه شد او را به امیری مدینه گماشت و ابوبکر بن محمد بن حزم، ابوطواله را به قضاوت گماشت. عمر بن عبدالعزیز، عبدالحمید بن عبدالرحمان بن زید بن خطاب را به ولایت کوفه گماشت و ابوالزناد را به سمت دبیری با او همراه ساخت و او تا هنگام مرگ عمر بن عبدالعزیز فرمانده امور جنگی و مستوفی خراج کوفه بود. از عیامر شعبی تقاضا کرد قضاوت کوفه را پذیرا باشد. عدی بن ارطاة را به حکومت بصره گماشت و از حسن بن ابی الحسن تقاضا کرد قضاوت آن شهر را بپذیرد که نخست پذیرفت و سپس استعفا داد و عمر آن را پذیرفت. عروة بن محمد بن عطیه سعدی را به ولایت یمن و اسماعیل بن عبیدالله بن ابی مهاجر را به ولایت افریقیه گماشت. اسماعیل در حالی که حاکم افریقیه بود درگذشت. عدی بن عدی کندی را به ولایت جزیره و محمد بن سَوید فهری را به حکمرانی دمشق و جراح بن عبدالله حکمی را به ولایت خراسان گماشت. محمد بن عمر واقدی از سعید بن عبدالعزیز، از سلیمان بن موسی ما را خبر داد که می‌گفته است: «عمر بن عبدالعزیز از هنگامی که به خلافت رسید تا روزی که درگذشت همواره به رد کردن اموالی که با ستم گرفته شده بود - رد مظالم - اهتمام می‌ورزید.

محمد بن عمر واقدی از ابن ابی سبرة، از عبدالمجید بن سهیل ما را خبر داد که

می گفته است خود دیدم که: * عمر بن عبدالعزیز در رد مظالم نخست از افراد خانواده خود آغاز کرد و اموال غصبی آنان را به بیت المال برگرداند و سپس به مردم پرداخت. عمر بن ولید به مردم می گفت شما مردی از فرزندزادگان عمر بن خطاب را آوردید و بر خود ولایت دادید و این گونه با شما رفتار می کند.

محمد بن عمر واقدی از گفته ابو بکر بن ابی سبرة نقل می کند که می گفته است: * هنگامی که عمر بن عبدالعزیز شروع به رد مظالم کرد، گفت: سزاوار نیست که از کس دیگری جز خودم آغاز کنم، و با دقت به بررسی زمین و کالاهایی که در اختیار خود داشت پرداخت و خود را از همه آنها کنار کشید تا آن جا که به نگین یکی از انگشتریهای خود نگریست و گفت: این از چیزهایی است که ولید بن عبدالملک از اموال مغرب که برایش رسیده بود به من بخشیده است و خود را از آن کنار کشید.

محمد بن عمر واقدی از عبدالملک بن شیب، از اسحاق بن عبدالله ما را خبر داد که می گفته است: * عمر بن عبدالعزیز رد مظالم و برگرداندن اموال را از زمان حکومت معاویه تا روزگار به حکومت رسیدن خود حساب می کرد و بدین سبب بسیاری از اموال و حقوقی را که در دست وارثان معاویه و یزید بن معاویه بود از تصرف آنان بیرون کشید.

محمد بن عمر واقدی از مالک بن انس، از ایوب سختیانی ما را خبر داد که می گفته است: * عمر بن عبدالعزیز اموال مظالم را نخست به خزانه برگرداند و سپس آنچه را جمع شده بود به صاحبان آن برگرداند و دستور داد به حساب همه سالهایی که آن اموال در اختیارشان نبوده است زکات پردازند. در پی آن نامه ای دیگر به کارگزاران زکات نوشت که در این مورد نگریستم چون مال در اختیارشان نبوده و از آن بهره ای نبرده اند فقط برای یک سال زکات پرداخت شود.

محمد بن عمر واقدی از عبدالرحمان بن ابی الزناد، از پدرش ما را خبر داد که می گفته است: * عمر بن عبدالعزیز برای ما که در عراق بودیم در باره برگرداندن اموال غصبی به صاحبانش فرمانی نوشت و ما چندان برگردانیدیم که آنچه در خزانه عراق بود تهی شد و عمر از شام برای ما اموالی فرستاد. ابوالزناد می گوید: عمر بن عبدالعزیز اموال غصبی را بدون آنکه صاحبانش دلیل قطعی داشته باشند در اختیارشان می نهاد، بلکه در کمال آسانی همینکه در چهره کسی نشان آن را می دید که بر او ستم شده است از او اقامه دلیل نمی خواست که خود از ستمگری حاکمان آگاه بود.

محمد بن واقدی از ابراهیم بن جعفر، از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است: * هر نامه‌ای که از عمر بن عبدالعزیز برای ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم می‌رسید در آن دستور رد مظالم یا زنده کردن سنت پسندیده و خاموش کردن بدعت یا تقسیم اموال و دستور پرداخت پاداش و کار خیر بود. و این موضوع تا مرگ عمر ادامه داشت.

محمد بن عمر واقدی از یحیی بن خالد بن دینار، از ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم ما را خبر داد که می‌گفته است: * عمر بن عبدالعزیز برای من نوشت اموال و دواوین را پاک گردان و بنگر هر ستمی را هر کس که پیش از من نسبت به مسلمانی یا اهل ذمه‌ای انجام داده است برای او جبران کن و مال او را پس بده و اگر صاحب اصلی مرده است به وارث پرداز.

محمد بن عمر واقدی از موسی بن عبیده ما را خبر داد که می‌گفته است که شنیدم: * عمر بن عبدالعزیز در نامه‌ای به ابوبکر بن عمرو بن حزم - حاکم مدینه - چنین نوشته است: از نشستن در خانه خود پرهیز کن، پیش مردم برو - ایشان را بار بده. در نشستن و نگریستن به ایشان برابر رفتار کن. هیچ یک از مردم پیش تو بر دیگری برگزیده تر نباشد و نیاید بگویی اینان از خاندان امیرالمومنین اند، که امروز افراد خاندان امیرالمومنین و دیگران در نظرم یکسان هستند و سزاوار است که گمان من چنین باشد که اگر کسی با خاندان امیرالمومنین ستیز کند بر او چیره می‌شود. و چون کاری بر تو دشوار آمد در آن باره برای من نامه بنویس. سعید بن عامر از حزم بن ابی حزم ما را خبر داد که می‌گفته است: * عمر بن عبدالعزیز ضمن سخنرانی خود گفت: اگر هر بدعتی را که خداوند به دست من از میان می‌برد و هر سنت پسندیده را که به دست من بارور می‌فرماید، در برابرش پاره گوشتی از پیکرم را بگیرد و سرانجام جان من با آن بر آید در راه خدا کار ساده و آسانی است.

فضل بن دکین و احمد بن عبدالله بن یونس از محمد بن طلحة، از حماد بن ابی سلیمان ما را خبر داد که می‌گفته است: * عمر بن عبدالعزیز در دمشق برخاست و با صدای بسیار بلند گفت: نباید در نافرمانی خدا از ما فرمان برداری کرد.

یزید بن هارون از عبدالله بن یونس، از سیار ما را خبر داد که: * عمر بن عبدالعزیز به مردم می‌گفته است: به شهرهای خود کوچ کنید که من شما را در شهرهای خودتان به یاد می‌آورم و پیش خودم و این جا شما را فراموش می‌کنم، مگر کسی که کارگزاری بر او ستم کرده باشد که در آن صورت اجازه من لازم نیست و خود پیش من آید.

عفان بن مُسَلِّم از حماد بن سلمه، از عبیدالله بن عمر، از عبدالله بن واقد ما را خبر داد که می‌گفته است: «عمر بن عبدالعزیز در آخرین سخنرانی خود نخست سپاس و ستایش خدا را بر زبان آورد و سپس گفت: ای مردم! به سرزمینهای خود بروید که من شما را در سرزمینهای خودتان به یاد می‌آورم و این جا پیش خودم شما را فراموش می‌کنم. همانا که من مردانی را بر شما گماشته‌ام که نمی‌گویم برگزیدگان و نیکان شما بند ولی آنان از کسانی که از ایشان بدترند بهترند، هر کس را حاکمش بر او ستمی کرد برای آمدن پیش من اجازه لازم ندارد، به خدا سوگند اگر این اموال را که از خودم و خاندانم باز داشته‌ام به شما ندهم ممسک و خسیس خواهم بود. به خدا سوگند اگر چنان باشد که سنتی را زنده نسازم یا روشی را منطبق بر حق نداشته باشم خوش نمی‌دارم به اندازه یک بار شیر خوردن کودکی زنده بمانم. عفان بن مُسَلِّم از جُویریة بن اسماء، از اسماعیل بن ابی حکیم ما را خبر داد که می‌گفته است: «برای عمر بن عبدالعزیز نامه‌ای از یکی از پسران مروان - فرزندزادگان - رسید که او را خشمگین ساخت و سخت برافروخته شد و گفت: خدای را بر بنی مروان کشتاری است و پناه بر خدا می‌برم که مباد این کشتار به دست من صورت گیرد. گوید: چون این سخن به آگهی آنان رسید دست برداشتند و بس کردند که از استواری و برندگی عمر بن عبدالعزیز آگاه بودند و می‌دانستند که اگر در اندیشه کاری افتد آن را عمل می‌کند.

علی بن محمد از ابو عمرو باهلی ما را خبر داد که می‌گفته است: «بنی مروان پیش عمر بن عبدالعزیز آمدند و گفتند: تو نسبت به ما از آنچه پیشینیان تو انجام می‌دادند کوتاهی کردی و او را سرزنش کردند. گفت: اگر دوباره چنین مجلسی فراهم آورید، رکاب خویش استوار خواهم کرد و خلافت را به شوری مبدل می‌سازم و دگرگون می‌کنم. همانا که من آن مرد شایسته خلافت را که چشم او آب می‌دهد نیکو می‌شناسم و منظورش قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق بود.

محمد بن عمر بن واقدی از اقلح بن حمید ما را خبر داد که می‌گفته است شنیدم که قاسم بن محمد می‌گفت: «امروز کسانی که یارای سخن گفتن نداشتند می‌توانند سخن بگویند و برای سلیمان بن عبدالملک از این جهت که عمر بن عبدالعزیز را به خلافت گماشت امید خیر و پاداش داریم. گوید: عمر بن عبدالعزیز به هنگام مرگ خود می‌گفت که اگر من اختیار می‌داشتم خلافت را جز به قاسم بن محمد وا نمی‌گذاشتم. چون این خبر به قاسم بن محمد رسید بر عمر بن عبدالعزیز رحمت فرستاد و گفت: قاسم از اداره خانواده

کوچک خود ناتوان است، چگونه می تواند به اداره کار امت محمد (ص) بپردازد. محمد بن عمر واقدی از مُسلم بن خالد، از اسماعیل بن أمیه ما را خبر داد که می گفته است: «عمر بن عبدالعزیز گفته است: اگر اختیار خلافت با من بود آن را به قاسم بن محمد یا اسماعیل بن عمرو بن سعید بن عاص که ساکن ناحیه اَعْوَص است و امی گذاشتم. واقدی می افزاید که اسماعیل بن عمرو مردی عابد و برکنار بود که گوشه نشینی را برگزیده و ساکن اَعْوَص شده بود.^۱

محمد بن عمر واقدی از ابن ابی ذئب، از مهاجرین یزید ما را خبر داد که می گفته است، از سالم بن عبدالله بن عمر شنیدم که می گفت: «ما برای سلیمان بن عبدالملک از این جهت که عمر بن عبدالعزیز را به جانشینی برگزید امید خیر داریم. واقدی ما را گفت که از عمر و بن عثمان شنیدم که می گفت من از خارجه بن زید هم همین مطلب شنیدم. علی بن محمد - مدائنی - از سلمة بن عثمان قرشی ما را خبر داد که می گفته است به من خبر رسیده که: «چون عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید بر بندگان و لباسها و عطرها و خود و هر چه فزون از نیاز او بود نگریست و هر چه را که از آن بی نیاز بود جمع کرد و فروخت بهای آن بیست و سه هزار دینار شد که آن را وقف راه خیر کرد.

محمد بن عمر از عبدالرحمان بن عبدالعزیز ما را خبر داد که یکی از پسرهای عمر بن عبدالعزیز از قول خدمتگزار عمر نقل می کرده که می گفته است: «از روزی که اعمربن عبدالعزیز به خلافت رسید یک روز خوراک کافی و به سیری نخورد تا در گذشت.

محمد بن عمر واقدی از داود بن خالد، از محمد بن قیس ما را خبر داد که می گفته است: «همینکه عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید خراج را از همه زمینها و پرداخت جزیه را از هر مسلمانی برداشت.

محمد بن عمر واقدی از زُفر بن محمد، از اسماعیل بن ابی حکیم، از گفته خود عمر بن عبدالعزیز ما را خبر داد که: «چون به خلافت رسیده است همه سرزمینها - مراتع - خالصه را آزاد کرده و فقط نَقِیع را نگهداشته است.^۲

۱. اَعْوَص، نام جایی در چند میلی مدینه است. به معجم البلدان، ج ۱، ص ۲۹۳ مراجعه شود.

۲. نَقِیع مرتعی در بیست فرسخی مدینه است که از سیلابها سیراب می شده و علف آن چندان بلند بوده که سوارکار در آن از دیده پنهان می شده است. حضرت ختمی مرتبت (ص) آن را ویژه چراگاه اسبهای مسلمانان ساخت. عمر هم همان گونه رفتار کرد. به معجم البلدان، ج ۸، ص ۳۱۲ مراجعه فرمایید.

محمد بن عمر از یحیی بن واضح ما را خبر داد که می‌گفته است * عمر بن عبدالعزیز نامه نوشت که در راه خراسان، کاروان سراهایی ساخته شود.

محمد بن عمر از عمر و بن عثمان بن هانی ما را خبر داد که می‌گفته است * دو بار در تقسیم اموالی که عمر بن عبدالعزیز میان مردم انجام داد حضور داشتم که به همگی برابر و یکسان داد.

محمد بن عمر واقدی از عمرو بن عثمان و محمد بن هلال ما را خبر داد که هر دو می‌گفته‌اند * عمر بن عبدالعزیز برای ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم نوشت که برای همه مردم جز بزرگانان حقوق معین ساز.

محمد بن عمر از عبیدالله بن عمر، از ربیعة بن عطاء بن یعقوب وابسته ابن سباع خزاعی ما را خبر داد که می‌گفته است * کنار سلیمان بن یسار نشستم و موضوع نامه عمر بن عبدالعزیز برای ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم را که در آن دستور داده بود برای بزرگانان حقوق معین نسازد به او گفتم. گفت: عمر بن عبدالعزیز درست رفتار کرده است. بزرگان از همه مصالح مسلمانان برکنار و سرگرم بزرگانی خویشتن است.

محمد بن عمر واقدی از محمد بن هلال، از خود عمر بن عبدالعزیز ما را خبر داد که می‌گفته است * برای مردانی فزون از عطای معمولی دو هزار دینار مقرر داشته است.

محمد بن عمر از غسان بن عبدالحمید از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است * خداوند عمر بن عبدالعزیز را رحمت فرماید که در مدت خلافت دو ساله و چهار ماه و بیست روز سه بار برای مردم مدینه عطای مخصوص مقرر کرد.

محمد بن عمر از عبدالحکیم بن عبدالله بن ابی فروة ما را خبر داد که می‌گفته است از ابراهیم بن محمد بن طلحة بن عبیدالله شنیدم که می‌گفت * در مدت خلافت عمر بن عبدالعزیز که خدایش رحمت کند به دست من برای خویشاوندانم سه بار عطای ویژه و برای مردم دو بار عطای همگانی تقسیم شد.

محمد بن واقدی از سعید بن مسلم بانک ما را خبر داد که می‌گفته است * از عمر بن عبدالعزیز هنگامی که خلیفه بود شنیدم که می‌گفت: گرفتن حقوق مردگانان برای شما روا نیست، مردگان خود را به ما گزارش دهید و نام همه نوزادان خود را هم برای ما بنویسید تا برای آنان مقرری پردازیم.

محمد بن عمر از ثابت بن قیس ما را خبر داد که می‌گفته است * خودم نامه عمر بن

عبدالعزیز را شنیدم که برای ما خوانده شد که نام نوزادان را بنویسید تا برای آنان حقوق معین کنیم و مردگان خود را هم گزارش دهید که این مال شماست که ما به شما برمی گردانیم. محمد بن عمر واقدی از گفته پدر خویش ما را خبر داد که می گفته است: «من به سال صد هجرت متولد شدم، دایه ام مرا که نوزاد بودم پیش ابوبکر بن حزم برده و او دیناری در دستم نهاده بود. سال بعد هم دینار دیگری به من داده که دو دینار شده بود، و من به دو دیناره مشهور شدم.

محمد بن عمر واقدی از گفته عمویش هشام بن واقد ما را خبر داد که می گفته است: «من به سال نود و هفت متولد شدم و هنگامی که عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید سه ساله بودم و از تقسیم مقرری او سه دینار به من رسید.

محمد بن عمر واقدی از محمد بن هلال ما را خبر داد که می گفته است: «عمر بن عبدالعزیز در مورد میزان گندم یا جو که برای پناهندگان پرداخت می شد یکسان عمل می کرد. بیشترین سهمی که پرداخت می شد برای هر فرد چهارونیم اردب^۱ بود.

واقدی همچنین از افلاح بن حمید ما را خبر داد که می گفته است: «عمر بن عبدالعزیز در آن باره تساوی کرد ولی کسانی که پیش از او چیز بیشتری می گرفتند از این جهت که در آن باره برخی را برگروهی دیگر برتری داده بود آن را می گرفتند.^۲

محمد بن عمر واقدی از عبدالرحمان بن ابی الزناد، از ابراهیم بن یحیی ما را خبر داد که می گفته است: «مقرری من در باره گندم یا جو پناهنده - یا گندم و جو منطقه جار - بیست اردب بود و چون عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید آن را در باره من برقرار کرد ولی برای افراد دیگر خانواده ام که استحقاق آن را پیدا کردند یکسان مقرر شد.

محمد بن عمر واقدی از ابراهیم بن جعفر از پدرش ما را خبر داد که می گفته است: «در پی تشویق و برانگیختن عمر بن عبدالعزیز، خودم می دیدم که ابوبکر بن محمد بن عمر و بن حزم - حاکم مدینه - در شب هم مانند روز کار می کرد.

واقدی از داود بن خالد، از محمد بن قیس ما را خبر داد که می گفته است: «عمر بن

۱. اردب، پیمانه ای معروف است که گنجایش بیست و چهار صاع داشته و چون «همزه» آن زائد است در کتابهای لغت در «ردب» آمده است. به لسان العرب، ج ۱، ص ۴۱۶ مراجعه شود.

۲. در این دو روایت درست نفهمیدم که آیا منظور از «جار» پناهنده است یا منطقه جار که بر ساحل دریای سرخ و نزدیک مدینه بوده است. راهتسایی اهل فضل مایه سپاس خواهد بود - م.

عبدالعزیز را می‌دیدم پس از نماز عشاء شمعی از بیت‌المال می‌خواست که در پرتو آن نامه‌های مربوط به کار مسلمانان و برگرداندن اموال غصب شده را به صاحبان آنان در هر سرزمین - اسلامی - می‌نوشت، و چون شب را به روز می‌آورد، بامداد خود برای رد مظالم می‌نشست و فرمان می‌داد اموال زکات و صدقات میان مستحقان تقسیم شود، و چنان بود که خود دیدم افرادی که امسال زکات می‌گرفتند سال بعد چنان می‌شدند که زکات می‌پرداختند - میزان شتران آنان چنان می‌شد که می‌بایست زکات بدهند.

محمد بن عمر واقدی از ابی ذئب، از مهاجر بن یزید ما را خبر داد که می‌گفته است: * عمر بن عبدالعزیز ما را گسیل داشت که زکات و صدقات را میان مستمندان تقسیم کنیم. می‌دیدیم که سال بعد از همان کسانی که زکات داده بودیم، زکات می‌گرفتند، و خودم مکرر عمر بن عبدالعزیز را دیدم که چون می‌خواست برای افراد خانواده خود یا نیازهای شخصی خویش نامه بنویسد دستور می‌داد شمعی را که از بیت‌المال بود خاموش کنند و ببرند و شمعی دیگر بیاورند. و مکرر می‌دیدمش که جامه‌اش را می‌شست و چون جامه دیگری نداشت که بپوشد پیش ما نمی‌آمد. اینک چه بر سر ما آمده است، و خود دیدم که یکی از چهار چوبه‌های خانه‌اش ویران شده بود و کسی در باره ترمیم آن با او گفتگو کرد. پاسخ داد ای مزاحم می‌توانی آن را به حال خود رها کنی که ما از دنیا بیرون رویم و چیزی تازه پدید نیاوریم؟، گوید: عمر بن عبدالعزیز در همه سرزمینهای اسلامی مصرف نیندازد حرام کرد.

محمد بن عمر از عبدالملک بن محمد، از عبدالله بن علاء بن زُبر، ما را خبر داد که می‌گفته است: * به عمر بن عبدالعزیز گفتم: ای امیرالمومنین آن سالها که من از نافرمانان بودم سپری شد و حال آنکه هنوز هم از دریافت مقرری محروم هستم. گوید: عمر بن عبدالعزیز مقرری آن سال را به من پرداخت و دستور داد برای سالهای گذشته هم ترتیب پرداخت آن را بدهند.

واقدی از خَلید بن دَعْلَج ما را خبر داد که می‌گفته است: * هنگامی که عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید به حسن بصری و ابن سیرین پیام فرستاد که مقرر بپای شما را که باز داشته‌اند، برمی‌گردانم. ابن سیرین^۱ پیام داد که اگر این کار نسبت به همه مردم بصره انجام می‌شود می‌پذیرم و جز آن نخواهم پذیرفت. عمر نوشت اموال در آن حد نیست. گوید:

۱. ابوبکر محمد بن سیرین در گذشته به سال یکصد و ده هجری، محدث و فقیه و عابد و بعدها خواب‌گزار نامی بصره است. برای آگاهی بیشتر به مقاله آقای ناصر گذشته در دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، ص ۷۳۴ مراجعه فرمایید.

حسن بصری پذیرفت.

محمد بن عمر واقدی از موسی بن نُجَیح، از ابراهیم بن یحیی ما را خبر داد که: «عمر بن عبدالعزیز نامه نوشت تا مقرری خارجه بن زید را که نامش از دیوان حذف شده بود پرداخت کنند. خارجه پیش ابوبکر بن حزم - حاکم مدینه - رفت و گفت: خوش نمی‌دارم که در این باره برای امیرالمومنین سخنی گفته شود کسان دیگری هم مانند من هستند. اگر امیرالمومنین به همه پرداخت می‌کند من هم می‌پذیرم و اگر به ویژه در باره من است، من این کار را برای او خوش نمی‌دارم. عمر بن عبدالعزیز نوشت مال به این انداز نیست، اگر می‌رسید بدون تردید این کار را انجام می‌دادم.

محمد بن عمر از یحیی بن خالد بن دینار، از ابوبکر بن حزم ما را خبر داد که می‌گفته است: «ما صورت نام زندانیان - و کسانی را که در مدینه حضور نداشتند - فراهم می‌ساختیم و به دستور کتبی عمر بن عبدالعزیز آنان را برای دریافت مقرری از زندان بیرون می‌آوردند. عمر بن عبدالعزیز در این باره برای من نوشت: هر کس از غیبت او چندان زمانی نگذشته است مقرری او را به عیال و افراد تحت تکفل او پرداز و هر کس که از غیبت او روزگاری گذشته مقرری او را کنار بگذار تا خودش بیاید یا خبر مرگش برسد، یا در حضور تو نماینده آن شخص با دلیل روشن زنده بودنش را ثابت کند که در این صورت مقرری او را به نماینده‌اش پرداز.

محمد بن عمر واقدی از سَحْبَلُ بن محمد، از عیسی بن ابی‌عطاء ما را خبر داد که می‌گفته است: «حضور داشتم و دیدم که عمر بن عبدالعزیز مبلغ هفتاد و پنج دینار وام و امداری را از سهم و امداران پرداخت کرد.

واقدی از یعقوب بن محمد بن انس، از یعقوب بن عمر بن قتاده ما را خبر داد که می‌گفته است: «عاصم بن عمر بن قتاده و بشیر بن محمد بن عبدالله بن زید بن عبدالرببه به روزگار خلافت عمر بن عبدالعزیز پیش او رفتند و در خناصره^۱ به حضورش رسیدند و از وامی که بر عهده داشتند سخن گفتند. عمر بن عبدالعزیز چهارصد دینار از وام هر یک را پرداخت کرد. حواله برای ایشان صادر شد که از فرونی زکات و صدقات قبیله کلب که در بیت‌المال اندوخته شده است پرداخت شود. واقدی در این باره توضیح داد که چون کسی از

۱. خناصره، از مناطق شام و در دو منزلی خاور شهر حلب قرار دارد و محل اقامت عمر بن عبدالعزیز بوده است. به ترجمه تقویم البلدان، ص ۲۵۱ مراجعه شود.

سهم و امداران استفاده نکرده بوده است، آن را در بیت المال انداخته‌اند تا وام و امداران جاهای دیگر را پردازند و بدین جهت حواله آنان به بیت المال قبیله کلب صادر شده است.

محمد بن عمر از مفضل بن فضل قینی، از عبدالرحمان بن جابر ما را خبر داد که می‌گفته است: قاسم بن مخیمرة پیش عمر بن عبدالعزیز آمد و خواهش کرد و امش را پردازد. عمر پرسید و ام تو چه مقدار است؟ گفت: نود دینار. عمر گفت: آن را از سهم و امداران پرداخت می‌کنم. قاسم بن مخیمرة گفت: ای امیرالمومنین مرا از بازرگانی آسوده و بی نیاز کن. گفت: با چه چیز؟ گفت: با مقرری. عمر گفت: برای تو شصت دینار مقرری معین کردم و فرمان دادم خانه و خدمتگزاری هم در اختیار قرار گیرد. قاسم می‌گفت: سپاس پروردگاری را که مرا از بازرگانی بی نیاز ساخت. اینک در خانه خود را می‌بندم و در پی آن اندوهی نخواهم داشت.

محمد بن عمر از موسی بن عمران حارثی، از ابو عثیر محمد بن سهل بن ابی حثمه ما را خبر داد که می‌گفته است: عمر بن عبدالعزیز به هنگامی که خلیفه بود دو بست و پنجاه دینار از وام مرا پرداخت و حواله آن را نوشت که از اموال زکات بنی کلاب پرداخت شود. محمد بن عمر از عمر بن طلحة، از طلحة بن عبدالله بن عبدالرحمان بن ابی بکر صدیق ما را خبر داد که روزی چنین گفته است که: عمر بن عبدالعزیز همواره بر این اندیشه بوده و به افراد خانواده‌اش که عهده‌دار خلافت بوده‌اند می‌گفته است در آمد خمس را بر کسانی که سزاوار آن هستند تقسیم کنند و آنان چنین نمی‌کردند. و همینکه خود به خلافت رسید آن را مورد بررسی قرار داد و بر همان پنج موردی که برای آن معین است مخصوص کرد و نیازمندان را هر کجا بودند بر دیگر موارد برتری می‌داد و اگر نیاز در همه موارد یکسان بود به اندازه‌ای که تکافو کند در آن گشایش فراهم می‌ساخت.

محمد بن عمر از عمر بن طلحة ما را خبر داد که می‌گفته است مهاجر بن یزید برای من نقل کرد که دیده است: گاهی برای عمر بن عبدالعزیز گروهی از اسیران جنگی را که از خمس غنایم بوده‌اند و پیش او می‌آورده‌اند فقط به یک طبقه از مستحقان خمس اختصاص می‌داده است. مهاجر بن یزید می‌گوید: از عمر بن عبدالعزیز پرسیدم آیا از این آبها که در راه نهاده و تصدق می‌دهند بیاشامم؟ گفت: آری مانعی ندارد، من خود هنگامی که والی مدینه بودم مسجد آبی داشت که به صورت مجانی عرضه می‌شد و هیچ یک از اهل فقه را ندیدم

که از نوشیدن آن آب خودداری کند.

محمد بن عمر از سَنَجَبَل بن محمد، از گفتهٔ مردی شامی به نام عیسی بن ابی عطاء که از سوی عمر بن عبدالعزیز سرپرست دیوان اموال مردم مدینه بود ما را خبر داد که * عمر بن عبدالعزیز گاهی برای جلب محبت و گرایش به اسلام به کسانی مال می بخشیده است.

محمد بن عمر از ابن ابی سبرة، از گفتهٔ مردی که او را خبر داده بود ما را خبر داد که * عمر بن عبدالعزیز برای دلجویی و گرایش به اسلام به یکی از روحانیان مسیحی هزار دینار پرداخته است.

محمد بن عمر از ثوری، از عاصم بن کلب و ابوالجویریة جرمی ما را خبر داد که هر دو می گفته اند * عمر بن عبدالعزیز مردی را که در دست دشمن اسیر بود با پرداخت صد هزار درم آزاد کرد.

محمد بن عمر از عمر بن محمد اسلمی، از عمرو بن مُهاجر، از عمر بن عبدالعزیز ما را خبر داد که * او ضیافت و میهمانی دادن را بر عهده مردم شهرها ننهاده است.

محمد بن عمر از عمرو بن عثمان، از عمر بن عبدالعزیز ما را خبر داد که * امام نمی تواند بیش از یک سوم - اموال خمس را - ببخشد.

محمد بن عمر از ثوری، از عمرو بن میمون، از عمر بن عبدالعزیز ما را خبر داده است که * عمر دستور کتبی صادر کرده که مادیان را به حساب اسب نر بگذارید - برای پرداخت زکات یا دریافت غنایم!؟

محمد بن عمر از ابومعشر، از نافع ما را خبر دادند که می گفته است * عمر بن عبدالعزیز هنگامی که خلیفه بود به همه کارگزاران خود در کشورها نوشت که شرکت در جنگ و جهاد را بر چهارده سالگان مقرر و واجب ندارند و بر پانزده سالگان واجب و مقرر دارند.

محمد بن عمر از محمد بن بشر بن حمید ما را خبر داد که می گفته است از پدرم شنیدم که می گفت، خود شنیدم که * به هنگام تعیین عطا، عمر بن عبدالعزیز می گفت به کارگزارانش بنویسند که از مردی که صد دینار داشته باشد کمتر از یک اسب عربی و زره و شمشیر و نیزه و تیر پذیرفته نشود.

محمد بن عمر از عبدالله بن ابی عبیده، از ربیعة بن عطاء، از عمر بن عبدالعزیز ما را خبر داد که می گفته است * سه روز از مرتد خواسته می شود توبه کند، اگر توبه کرد که هیچ

وگرنه گردنش زده می‌شود.^۱

محمد بن عمر از ابن ابی الزناد، از پدرش از عمر بن عبدالعزیز ما را خبر داد که می‌گفته است: «سلطان در چگونگی اجرای حکم کسانی که با خدا و پیامبر جنگ و ستیز می‌کنند یعنی آیه سی و سوم سوره مائده که می‌فرماید «إِنَّمَا جِزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ...» مختار است.

محمد بن عمرو بن عثمان، از عمر بن عبدالعزیز ما را خبر داد که می‌گفته است: «در شهر جنگ نیست.

محمد بن عمر از عکرمه بن محمد، از عثمان بن سلیمان، ما را خبر داد که می‌گفته است از عمر بن عبدالعزیز به هنگامی که خلیفه بود شنیدم که می‌گفت: «دو مورد از کشته شدن است که نه برای اولیاء خون مقتول و نه برای حاکم، حق گذشت نیست و مسأله در آن دو مورد مربوط به خداوند است و حاکم مجری حکم خواهد بود؛ کسی که به ستم و به دست مفسدان کشته شود و کسی که او را غافلگیر کرده و کشته باشند.

محمد بن عمر از ابن ابی الزناد، از پدرش، از عمر بن عبدالعزیز، همچنین مَحْرَمَة بن بُکیر از پدرش، از عمر بن عبدالعزیز ما را خبر داد که می‌گفته است: «همسر شخص اسیر را تا هر گاه که شوهر در اسارت باشد هرگز نمی‌توان عقد کرد.

محمد بن عمر از ابو محمد بَرَسَمِی، از ابی عمرو، از سلیمان بن حبیب، از عمر بن عبدالعزیز ما را خبر داد که می‌گفته است: «هر کاری را که اسیر نسبت به اموالش انجام دهد اجازه بده و تصویب کن.

محمد بن عمر از مغیره بن حبیب، از عمرو بن مهاجر، از عمر بن عبدالعزیز ما را خبر داد که می‌گفته است: «هنگامی که مرد بر پشت اسب خود در جنگ سرگرم کارزار است آنچه در مال خود انجام دهد جایز است.

محمد بن عمر از عمر بن محمد، از منذر بن عبید، از عمر بن عبدالعزیز ما را خبر داد که می‌گفته است: «امان دادن به کافر ذمی جایز نیست.

محمد بن عمر از ابن ابی سَبْرَة، از سهیل اَعْشِی ما را خبر داد که می‌گفته است: «در

۱. با آنکه پیش از این هم متذکر شده‌ام، باز هم برای خوانندگان گرامی عرض می‌کنم، که کتاب طبقات و امثال آن کتاب فقهی نیستند و نمی‌توان به این گونه روایات به ویژه در مسأله دشوار ارتداد استناد کرد و باید به کتابهای مفصل فقهی و نظر متخصصان بی‌نظر مراجعه کرد.

سرزمین روم - در حال جنگ - نامه عمر بن عبدالعزیز خطاب به فرمانده خوانده شد که فرمان به نصب منجنیق برای گشودن حصار داده بود. سالم بن عبدالله هم کنار من بود مطلب آن نامه را می شنید و آن را نادرست ندانست.

محمد بن عمر از ابن ابی سبرة، از صالح بن محمد بن زائده ما را خبر داد که می گفته است * عمر بن عبدالعزیز در مورد دود دادن به دشمن که در دژها باشند اشکالی نمی دیده است.

محمد بن عمر از ابو عتبّه، از عمرو بن مهاجر، از عمر بن عبدالعزیز ما را خبر داد که می گفته است * دو جاسوس مرد را که یکی مسلمان و دیگری کافر ذمی بود و در روم گرفته و پیش او آورده بودند، مسلمان را سخت عقوبت کرد و ذمی را کشت.

محمد بن عمر از معقل بن عبیدالله، از عمر بن عبدالعزیز ما را خبر داد که * از پی کردن مرکب تا هنگامی که بر پاست خوداری و نهی می کرده است.

محمد بن واقدی از ثوری و مالک بن انس و آن دو از عبدالله ابی بکر بن حزم، از عمر بن عبدالعزیز ما را خبر داد که * در روزگار خلافت خود فرمان صادر کرده است تا از معادن خمس گرفته نشود و به جای آن زکات گرفته شود.

محمد بن واقدی از عمرو بن عثمان ما را خبر داد که می گفته است از قاسم بن محمد بن ابی بکر شنیدم می گفت * عمر بن عبدالعزیز کار پسندیده ای کرد که از معادن زکات گرفت، در آغاز هم همین گونه بوده است.

محمد بن عمر از بقیه بن ولید، از مبشر بن عبید، از عمر بن عبدالعزیز ما را خبر داد که * او فرو شدن در دریا - جاهای مروارید خیز - را حلال کرده است.

محمد بن عمر از ثوری، از لیث بن ابی سلیم، از عمر بن عبدالعزیز ما را خبر داد که * در باره عنبر خمس مقرر داشته است.

محمد بن عمر از جاریه بن ابی عمران، از اسماعیل بن ابی حکیم ما را خبر داد که می گفته است در روزهای پایانی زندگی عمر بن عبدالعزیز از او شنیدم که می گفت * در عنبر خمس و پرداخت چیزی نیست.

محمد بن عمر واقدی گوید محمد بن بشر بن حمید، از پدرش، از عمر بن عبدالعزیز برای من حدیث کرد که می گفته است * فرستاده و نامه رسان و کارگزاری که از میان لشکر به جایی گسیل می شوند سهام غنیمت آنان همراه دیگر مسلمان - شرکت کننده در جنگ -

پرداخت می شود.

محمد بن عمر ما را خبر داد و گفت معاویه بن صالح، از عمر بن عبدالعزیز برای من حدیث کرد که: «فرمان به فروش به صورت مزایده می داد.

محمد بن عمر ما را خبر داد و گفت احمد بن خازم، از عمرو بن شراحیل برای من حدیث کرد که می گفته است: «عمر بن عبدالعزیز فرمانی نوشت که خوردن گوشت - معمولاً شتر، گاو، گوسپند - که به دست سامریان کشته شده باشد اشکالی ندارد.^۱

محمد بن عمر ما را خبر داد و گفت صدقه بن نافع، از صالح بن محمد بن عمر برای ما حدیث کرد که می گفته است از عمر بن عبدالعزیز شنیدم می گفت: «در مورد هر کس که دو اسب داشته باشد دو سهم منظور می شود و فزون از آن یک اسب خواهد بود.

محمد بن عمر از سلیمان بن حجاج طائفی، از عبدالعزیز پسر عمر بن عبدالعزیز ما را خبر داد که: «پدرش به روزگار خلافت خود اسبها را سان می دیده است.

محمد بن عمر از خالد بن ربیع، از پدرش ما را خبر داد که می گفته است: «عمر بن عبدالعزیز فرمانی نوشت که چون اعزام تابستانی سپاهیان فرا رسید مگذارید کسی از پی ایشان گسیل شود مگر آنکه با جماعتی از مردان و با نیروی بسنده و اسب و ساز و برگ، محمد بن عمر ما را خبر داد که خازم بن حسین، از ربیعه بن عطا او را می گفته است: «عمر بن عبدالعزیز همراه من فرمانی نوشته بود و اموالی را به کرانه عدن فرستاد تا آن جا فدیة زن و مرد و بردگان و کافران ذمی را پردازم.

محمد بن عمر ما را خبر داد و گفت خازم بن حسین، از ربیعه بن عطاء، از عمر بن عبدالعزیز برای من حدیث کرد که: «برای آزادی یک مرد مسلمان ده اسیر رومی را آزاد کرد و آن مسلمان را از آنان گرفت.

محمد بن عمر ما را خبر داد و گفت ابراهیم بن عبدالله بن ابی فروة، از عبدالله بن عمرو بن حارث که از خاندان عامر بن لوی بوده است، از عمر بن عبدالعزیز برای ما حدیث کرد که: «اسیری را که مسلمة بن عبدالملک به اسیری گرفته بود پیش او آوردند. خویشاوندان آن اسیر تقاضا کردند فدیة او را صد مثقال پردازند. عمر بن عبدالعزیز اسیر را

۱. سامره یا سامریان فرقه ای از یهود که ساکن کوههای بیت المقدس و پاره ای دهکده های مصر بوده اند و به نبوت موسی و هارون و یوشع علیهم السلام معتقد بوده و پیامبری دیگر پیامبران را منکر بوده اند، برای آگاهی بیشتر به الملل والنحل، ج ۱، ص ۲۱۸ مراجعه فرمایید - م.

پیش آنان برگرداند و از مال خود فدیة او را که صد مثقال بود پرداخت کرد. محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد و گفت ربیعة بن عثمان، از ربیعة بن عطاء برای من حدیث کرد که می گفت: * به روزگار خلافت عمر بن عبدالعزیز از او می شنیدم که کشتن اسیران را خوش نمی داشت و می گفت یا به بردگی گرفته شوند یا آزاد شوند.

محمد بن عمر واقدی از مخرمة بن بکیر، از پدرش، از عمر بن عبدالعزیز ما را خبر داد که گفته است: * هر کس در سرزمین دشمن دزدی کند و بیرون برود دستش را باید برید. محمد بن عمر ما را خبر داد و گفت عتبه بن عبدالله، از حسین ایللی، از یزید بن ابی سُمیه برای من حدیث کرد که می گفته است: * خود شاهد بودم که عمر بن عبدالعزیز بر مردی که در آوردگاه کافران و به هنگامی که بیرون می رفتند تهمت زده و افترا بسته بود هشتاد تازیانه زد.

محمد بن عمر ما را خبر داد که خازم بن حسین برایم حدیث کرد و گفت: * در خناصره عمر بن عبدالعزیز را دیدم که مردی را پیش او آوردند و گواهی دادند که در سرزمین دشمن باده نوشی کرده است، او را هشتاد تازیانه زد.

محمد بن عمر ما را خبر داد و گفت ابن ابی سبرة، از ابوصخر برایم حدیث کرد که: * دزدی را که پیش از تقسیم غنایم از آن چیزی را دزدیده بود پیش عمر بن عبدالعزیز آوردند. پرسید این از کسانی است که برای به چنگ آوردن این غنیمت رکاب زده و در جنگ شرکت داشته است؟ گفتند: نه. فرمان به بریدن دست او داد.

محمد بن عمر ما را خبر داد و گفت عمر بن محمد، از منذر بن عبید برایم حدیث کرد که می گفته است: * در دابق^۱ عمر بن عبدالعزیز را می دیدم که هر گاه نمازش را تمام می خواند با مردم نماز جمعه می گزارد و هر گاه دو رکعتی می خواند نماز جمعه نمی گزارد مگر اینکه از شهری می گذشت که در آن صورت نماز جمعه می گزارد.

محمد بن عمر ما را خبر داد و گفت ابن ابی سبرة، از بشر بن حمید، از عمر بن عبدالعزیز برای ما حدیث کرد که می گفته است: * خدا کثر درنگ کردن در مرز دشمن چهل روز است.

۱. دابق، این کلمه که به کسر حرف سوم و فتح آن ضبط شده از دهکده های مرزی اطراف حلب که میان آن دو چهار فرسخ فاصله بوده است. مرگ سلیمان بن عبدالملک و آغاز خلافت عمر بن عبدالعزیز هم در آن جا بوده است. به معجم البلدان، ج ۴، ص ۳، مراجعه فرماید.

محمد بن عمر ما را خبر داد و گفت عبدالله بن عامر برای من نقل کرد که از ابان صالح شنیدم که می‌گفت در منطقه دابق از عمر بن عبدالعزیز شنیدم می‌گفت: «ما اینک در حال درنگ در مرز دشمن هستیم.»

محمد بن عمر ما را خبر داد و گفت عمرو بن عبدالله بن ابی‌الایض، از عبدالله بن عبیده برایم حدیث کرد که می‌گفته است خود شنیدم عمر بن عبدالعزیز می‌گفت: «مردم جز در این شبیخون زدن‌ها و ستیز کردن با دشمن نابود نمی‌شوند - در هوای به چنگ آوردن غنیمت. عمر بن عبدالعزیز همواره در این باره به فرماندهان می‌نوشت که به عنوان گشتی و شبیخون نباید افراد بروند بلکه باید دسته جمعی و با نیروی کافی بروند و پیوسته به یگدیگر باشند که همگی بازگردند یا همگی گرفتار شوند.»

محمد بن عمر از ابی‌عتبه، از صفوان بن عمرو ما را خبر داد که می‌گفته است: «هنگامی که عمر بن عبدالعزیز خلیفه بود نامه او به این مضمون برای کارگزارش رسید که نباید با هیچ دژی از دژهای روم و با هیچ گروهی از ایشان جنگ را آغاز کنی مگر اینکه نخست آنان را به مسلمانی فراخوانی که اگر پذیرفتند باید از آنان دست برداری و اگر اسلام را نپذیرفتند پرداخت جزیه را به آنان پیشنهاد کن، اگر آن را هم نپذیرفتند به آنان اعلام جنگ کن.»

محمد بن عمر ما را خبر داد و گفت سعید بن محمد بن ابی‌زید، از عبدالعزیز پسر عمر بن عبدالعزیز برای من حدیث کرد که می‌گفته است: «شمشیر پدرم نقره نشان بود، نقره‌ها را از آن جدا کرد و آهن نشان ساخت.»

محمد بن عمر ما را خبر داد و گفت ابن ابی‌سبرة، از عمرو بن حارث، از عمر بن عبدالعزیز برای من حدیث کرد که: «به هنگام پیروزی در جنگ آشکارا و بلند تکبیر می‌گفته است.»

محمد بن عمر ما را خبر داد و گفت خالد بن قاسم برایم حدیث کرد و گفت: «عمر بن عبدالعزیز را دیدم بر زینی که از پوست پلنگ ساخته شده است سوار می‌شود.»^۱

محمد بن عمر ما را خبر داد و گفت عمر بن محمد، از عیسی بن ابی‌عطاء، از عمر بن عبدالعزیز مرا حدیث کرد که می‌گفته است: «هر کس به هر زبانی از ما امان بخواهد در امان

۱. استفاده از چنین زینی به شدت کراهت داشته است. لطفایه ماده «تمر» در انتهایه ابن‌اثیر مراجعه شود که اسباب کراهت آن را توضیح داده است.